



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

OKHAMEI.IR

امیر جهاد با نفس



از اوایل انقلاب تا وقت شهادت، حقاً و انصافاً جز خیر از این مرد [شهید صیادشیرازی] چیزی ندیدیم. آنچه در میدانهای جهاد از او بروز کرد، کارهای بزرگی بود؛ هم در میدان جنگ و هم بیرون از میدان جنگ. چیزی که مهم است، این است که یک نفر علاوه بر جنگ با دشمنان، در جهاد با نفس هم پیروز شود.

رهبر انقلاب اسلامی
۷۸/۰۲/۱۹

■ سردبیر: داود عامری
■ مدیر تحریریه: احسان بیسادی
■ مدیر اجرایی: نوید منتظر
■ مدیر هنری: حمید خانمحمدی

■ صاحب امتیاز:



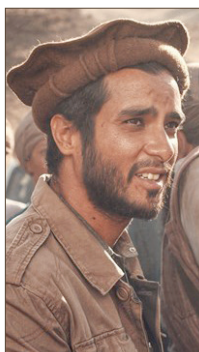
ماهنامه تخصصی حوزه انقلاب اسلامی، دفاع مقدس و مقاومت

راویان



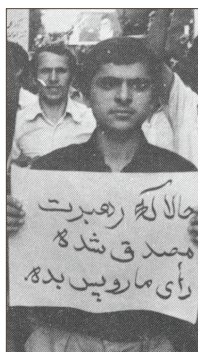
۶۸ | هماهنگ شدن ارتش
با تغییرات انقلاب زمان بر بود
۷۲ | از «خیبر» تا «بدر»
۷۶ | فرماندهان لشکر خوبان

دیده‌بان



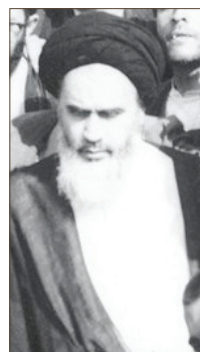
۴۶ | فهران امنیت
۵۱ | رهایی کلمات
۵۸ | یک تجربه ماندگار
۶۴ | بازمانده

پرسیمان



۲۶ | سکولار کردن جامعه
ایران پروژه موفق نبوده است
۳۰ | تکمیل پازل نفاق
۳۵ | بنی صدر در گرداب
رادیكاليسم منافقين
۴۰ | دعوت به توحید

گفتمان



۶ | چراغ راه روحانیت انقلابی
۱۱ | مانیفست نهضت امام
خمینی (ره)
۱۶ | پاسدار انقلاب اسلامی
فرزند زمانه خویش است
۲۰ | دین و دولت در اندیشه
امام خمینی (ره)

۱۲ فروردین ماه
روز جمهوری اسلامی





■ باهمراهی:

حمیدرضا مسعودی، حسین جمشیدیان، محمد علی سالاری
علیرضا کبیری، سهیل مرتضوی، نرجس عسگری، هنگامه ملکی
لیلا امانی، محمد حسن جعفری، ریحانه جعفری، کبری سنگوری زاده
رضا پور موذن، کبری سنگوری زاده، عباس عطشانی، مجتبی عبادی فتح
مظاهر کروژده، معراج محمدی، علی بدرخانی، محمد جواد نیکبخت

چهره‌ها

۱۱

حواد
موگویی



۱۶

محمدرضا
کائینی



۲۶

مهدی
ابوطالبی



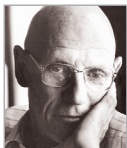
۶۸

مسعود
بختیاری



۹۶

میشل
فوکو



۱۰۲

پل آر
پیلار



یادمان



۱۰۶ | سرزمین آسمان

۱۱۲ | مجنون و هور

۱۱۶ | موزه‌های سیار

ترجمان



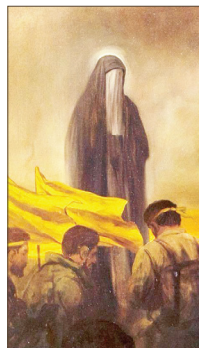
۹۶ | ایران روح یک جهان

بے روح

۹۹ | جنگ عراق؛ ۲۰ سال بعد

۱۰۲ | شکست پُشت شکست

رادهیان



۸۲ | سایه آفتاب

۸۶ | روایتی عقلانی از حماسه

۹۰ | جهادگران غربت

■ همراه شوید:

سرواز همراهی پژوهشگران، هنرمندان
واهایی قلم استقبال می‌کند.

مطالب ارسالی می‌بایست بین
۱۰۰۰ تا ۲۵۰۰ کلمه بوده و در فایل word
به آدرس الکترونیکی

sarvmag.ir@gmail.com

ارسال شوند.

■ نشانی:

تهران، میدان ونک
بزرگراه شهید حقانی، خیابان سرو
موزه ملی انقلاب اسلامی
و دفاع مقدس

■ تلفن:

۸۸۶۵۷۰۲۶ - داخلی ۸۸۸

مکتب پاسداری از انقلاب



محمد قاسم ناظر

سال دفاع مقدس و تجارب عملیاتی گسترده در مرزهای غربی و شرقی کشور و خلیج همیشه فارس و همچنین حضور پربرکت نیروی قدس سپاه در محورهای مقاومت منطقه، شاکله تفکر عملی سپاه پی‌ریزی شد؛ آن چه امروز به واقع می‌توان در قالب «مکتب پاسداری» از آن نام برد. «مکتب پاسداری» رامی‌توان مهم‌ترین هدف دشمنان ایران و انقلاب برای جنگ نرم و شناختی‌شان دانست، پدیده‌ای که هرچند تدریجاً در طول این سال‌ها و با ساختن انسان‌هایی بزرگ در دل سپاه شکل گرفت، اما در قالبی مردمی در داخل و خارج از مرزهای ایران اسلامی با عنوان «بسیج مستضعفین» نضج گرفت و امروز مهم‌ترین عامل رعب و وحشت نظام استکبار است.

مکتب پاسداری اصولی دارد که از اعماق تاریخ اسلام برآمده و در کلام امام و رهبر انقلاب به روز رسانی شده و در اندیشه و عمل ستاری‌ها و باقری‌ها و باقری‌ها و صیاد شیرازی‌ها و سلیمانی‌ها به وقوع پیوسته است. مکتبی که نه تنها به شایستگی حراست از انقلاب و ایران را برعهده گرفته، بلکه توانسته با صدور مولفه‌های اساسی خود به مردم جهان، پایه‌های نظام استکبار جهانی را رست و بی‌اساس کند، و از همین روست اگر هجمه‌ها و عداوت‌ها و کینه‌ها با این تفکر، روزه‌روز بیشتر می‌شود، غافل از آن که خیال خام دشمنان، بنابر سنت الهی «فان حزب الله هم الغالبون» با آنان به گور خواهد رفت.

به حق می‌توان انقلاب اسلامی ایران را یکی از بدیع‌ترین وقایع تاریخ معاصر خواند، چرا که کمتر اتفاقی رامی‌توان سراغ گرفت که همچون انقلاب اسلامی جهان معاصر را تحت تأثیر خود قرار داده باشد.

وقایع تاریخی به طور معمول متعلق به زمان و زمین خاصی هستند و حدّ اثرگذاریشان نیز محدود به تاریخ و جغرافیای خاصی است، حتی در دوران معاصر که جهان، همچنان پیوستاری یکپارچه عمل می‌کند باز هم واقعه‌ای همچون انقلاب اسلامی را نمی‌توان پیدا کرد که جهان را یکسره تحت تأثیر خود قرار داده باشد.

وجوه تمایز انقلاب اسلامی از سایر انقلابات و رخدادهای تاریخی نیز بنا بر همین حدّ تأثیرگذاری است، این که انقلاب توانست نهادهایی را برای به جریان انداختن آرمان‌های خود در طول زمان ایجاد کند و تا همین امروز که چهل و چهار سال از عمر آن می‌گذرد این سازمان‌ها همواره به مثابه پیشران و نیروی محرکه انقلاب بوده و هستند.

سپاه پاسداران انقلاب اسلامی یکی از مهم‌ترین و مؤثرترین این نهادهاست، سپاهی که بنیان‌گذار انقلاب، حضرت امام خمینی (ره) نیز خود آروز داشت عضوی از آن باشد و رهبر انقلاب اسلامی نیز آن را پاسدار انقلاب نامید. در طول تمام این سال‌ها در کلام رهبران انقلاب اسلامی و شخصیت‌های مهم آن کم کم بنیان‌های نظری سپاه بنا نهاده شد و نیز در طول هشت



گفتمان



دغدغه‌های امام (ره) در آخرین ماه‌های حیات؛

چراغ راه روحانیت انقلابی



بررسی «منشور روحانیت» در گفت و گو با جواد موگویی نویسنده کتاب «خون دل»؛

مانیفست نهضت امام خمینی (ره)



سردار محمد رضا کائینی در گفت و گو با سرو؛

پاسدار انقلاب اسلامی فرزند زمانه خویش است



به مناسبت ۱۲ فروردین؛ روز جمهوری اسلامی

دین و دولت در اندیشه امام خمینی (ره)



دغدغه‌های امام (ره) در آخرین ماه‌های حیات؛

چراغ راه روحانیت انقلابی

در مطالعه و تحلیل گفتار، رفتار و اندیشه امام خمینی (ره) سال‌های ۶۷ و ۶۸ جایگاه ویژه‌ای دارد. چراکه پایان جنگ تحمیلی عملاً سبب شد تا امام که پیش‌تر به دلیل حفظ و حراست از مصلحت کشور در این دوره در خصوص برخی جریانات اغماض به خرج می‌دادند، از این پس به روشنگری و تبیین دست یازند. از این رو مهم‌ترین نامه‌ها، مرام‌نامه‌ها و منشورهای این رهبرانی به عنوان چراغ راه انقلاب، برای آیندگان در این سال‌ها به رشته تحریر درآمد. در این زمینه علاوه بر وصیت‌نامه الهی، سیاسی حضرت امام، می‌توان به پیام‌های مهمی چون بازگشت به قانون، پیام به گورباچف، منشور برادری و منشور روحانیت اشاره کرد.



پیام بزرگتر

دخل و تصرف ترویج نمایند. اگر فقهاء عزیز نبودند معلوم نبود امروز چه علمی به عنوان علوم قرآن و اسلام و اهل بیت علیهم السلام به خورد توده‌ها داده بودند. جمع‌آوری و نگهداری علوم قرآن و اسلام و آثار و احادیث پیامبر بزرگوار و سنت و سیره معصومین علیهم السلام و ثبت، تبویب و تنقیح آنان... کار آسانی نبوده است.» (صحیفه امام، ج ۲۱، ص: ۲۷۴) همچنین جایگاه و نقش اجتماعی روحانیت مساله دیگری است که حضرت امام (ره) به آن می‌پردازند: «صدها سال است که روحانیت اسلام تکیه‌گاه محرومان بوده است... آنان در هر عصری از اعصار برای دفاع از مقدرات دینی و میهنی خود مرارت‌ها و تلخی‌هایی متحمل شده‌اند و همراه با تحمل اسارت‌ها و تبعیدها، زندان‌ها و اذیت و آزارها و زخم‌زبان‌ها، شهداء گران قدری را به پیش‌گاه مقدس حق تقدیم نموده‌اند... در هر نهضت و انقلاب الهی و مردمی علمای اسلام اولین کسانی بوده‌اند که بر تارک جبینشان خون و شهادت نقش بسته است... علماء اصیل اسلام هرگز زیر بار سرمایه‌داران و پول‌پرستان و خوانین نرفته‌اند... روحانیت متعهد، به خون سرمایه‌داران زالوصفت تشنه است و هرگز با آنان سرآشتی نداشته و نخواهد داشت.» (صحیفه امام، ج ۲۱، ص: ۲۷۵)

امام حتی در وصیت‌نامه‌شان نیز بر این امر تاکید فراوان نموده است: «به جامعه روحانیت، خصوصاً مراجع معظم، وصیت می‌کنم که خود را در مسائل جامعه، خصوصاً مسائلی مثل انتخاب رئیس‌جمهور و وکلای مجلس، کنار نکشند و بی‌تفاوت نباشند.»

دوم. مقابله با تحجرو واپس‌گرایی

از دید امام خطرناک‌ترین دشمنان اسلام و نهضت اسلامی، مقدس‌مآبان و خشک مغزان هستند و به همین دلیل اولین اقدام در مبارزات طولانی امام شکستن جو تحجرو مبارزه با مقدس‌مآبی بود. توجه و تاکید بر نقش برجسته و جایگاه موثر حوزه‌های علمیه و روحانیت، مانع از آن نیست که واقعیت‌های تلخ و جریان‌های منحرف و یا اشخاص وابسته به بیگانگان که در میان حوزه‌ها و روحانیان نفوذ می‌کرده‌اند، نقد و طرد شوند. لذا حضرت امام (ره) پس از بیان ویژگی‌های مثبت و خدمات شایان روحانیت، می‌فرمایند: «البته این بدان معنی

سوم اسفند ماه سال ۱۳۶۷، تاریخی است که یکی از پیام‌های مهم امام (ره) با امضای ایشان منتشر شد. این پیام را می‌توان چکیده تحلیل و دیدگاه امام (ره) درباره روحانیت و حوزه‌های علمیه و نیز حاوی فهرست دغدغه‌ها و نگرانی‌های ایشان درباره این قشر موثر جامعه دانست. کما اینکه به درستی نیز عنوان «منشور روحانیت» به خود گرفت و در زمره مهم‌ترین پیام‌های ایشان درآمد.

این پیام که در واقع وصیت خاص حضرت امام (ره) به نهاد مرجعیت و روحانیت است، به سه نکته کلیدی زمان‌شناسی، عمل‌گرایی و وحدت تکیه نموده است. امام در این پیام آخرین توصیه‌ها و هشدارها را به نسل‌های آینده حوزه و روحانیت ابلاغ می‌کند و حاصل تجربیات طولانی و دشوار خود را در برابر گرایش‌ها و لایه‌های انحرافی، وابسته، متحجر و مقدس‌نمای حوزه در اختیار آنان قرار می‌دهد.

در ادامه برخی فرازهای اصلی این منشور ۱۸ صفحه‌ای، به اختصار مورد بررسی قرار می‌گیرد:

یکم. تبیین جایگاه علمی - اجتماعی روحانیت

به طور کلی بخش مهمی از بیانات و آثار مبسوط امام خمینی (ره) در مورد روحانیت است. از نظر ایشان، بی‌تردید روحانیت اصیل و متعهد در طی قرن‌های متمادی، وظیفه حفظ اسلام و دفاع از مبانی مقدس آن را بر عهده داشته است و این علمای نستوه، با جان فشانی‌ها و تحمل انواع فشارها و با مجاهدت و تعلیم و تعلم‌های شبانه‌روزی، اسلام ناب را از دستبرد مهاجمان حفظ کرده و به نسل‌های بعدی انتقال داده‌اند. قیام و حرکت امام هم متکی به چنین بازوی قدرتمندی بود، و به همین دلیل بسیاری از نوشتارها و آثار کلامی ایشان، مملو از تجلیل و شرح خدمات و مجاهدات روحانیت اصیل است.

در این راستا، حضرت امام (ره) به جایگاه و نقش بارز حوزه‌های علمیه در عرصه علمی و اجتماعی اشاره می‌کنند: «تردیدی نیست که حوزه‌های علمیه و علماء متعهد در طول تاریخ اسلام و تشیع، مهم‌ترین پایگاه محکم اسلام در برابر حملات و انحرافات و کجروی‌ها بوده‌اند. علماء بزرگ اسلام در همه عمر خود تلاش نموده‌اند تا مسائل حلال و حرام الهی را بدون

و هیچ کس قدرت این را نداشت که در مقابل آن ها قد علم کند، خون دلی که پدر پیرتان از این دسته متحجر خورده است، هرگز از فشارها و سختی های دیگران نخورده است.» (صحیفه امام، ج ۲۱، ص: ۲۷۸)

دو نکته اساسی در مورد مقدس مآبان و متحجران و رابطه آن ها با نهضت اسلامی امام شایان ذکر است؛ اول آنکه به قول امام پرونده تفکر این گروه همچنان باز است و دوم اینکه این افراد، حتی در زمان حیات امام، هیچ گاه از تخطئه و تهمت نسبت به ایشان دست نکشیدند و این تهاجمات، در زمانی که ایشان به منظور پاسخگویی به معضلات و مسائل جدید، به شیوه اجتهاد لازم عمل می کردند، بیشتر بوده است.

سوم. جدایی دین از سیاست

امام همه مسلمانان و از جمله روحانیت را به حفظ امانت الهی - حکومت اسلامی - توصیه می کرد و تقاضای نمود که ایشان در راه ایجاد مقتضیات بقا و رفع موانع و مشکلات آن کوشش نمایند. ایشان در وصیت نامه خویش، روحانیت و مراجع عظام را از کنار کشیدن و بی تفاوتی به امور سیاسی بر حذر داشته است و شکست مشروطه و تصاحب آن توسط سیاست بازان شرق و غرب، و صدمه به قانون اساسی و اسلام را به این دلیل می داند که «روحانیون، که اساس مشروطیت را با زحمات و رنج ها بنیان گذاشتند، از صحنه خارج کردند و روحانیون نیز بازی سیاست بازان را خورده و دخالت در امور کشور و مسلمین را خارج از مقام خود انگاشتند و صحنه را به دست غرب زدگان سپردند.» (صحیفه امام، ج ۲۱، ص: ۴۲۰)

امام با ذکر نمونه هایی از نفوذ بیگانگان در ذهنیت و فرهنگ حوزه ها، مهم ترین حرکت استعماری را القاء شعار جدایی دین از سیاست می دانند و هشدار می دهند که این حربه در حوزه و روحانیت تا اندازه ای کارگر شده است: «هنوز حوزه ها به هر دو تفکر آمیخته اند و باید مراقب بود که تفکر جدایی دین از سیاست، از لایه های تفکر اهل جمود به طلاب جوان سرایت نکند.» (صحیفه امام، ج ۲۱، ص: ۲۷۹)

امام هوشمندانه و هنرمندانه به یکی از مهم ترین حربه های دشمن، یعنی دشمنی با نظام اسلامی در پوشش حمایت

نیست که ما از همه روحانیون دفاع کنیم؛ چرا که روحانیون وابسته و مقدس نما و تحجرگرا هم کم نبودند و نیستند در حوزه های علمیه.» (صحیفه امام، ج ۲۱، ص: ۲۷۷)

امام با تعابیر تند و صریح، حساب این جماعت را از حوزه ها و روحانیت اصیل و متعهد جدا کرده اند. در منشور روحانیت، این تفکیک و تبیین به صراحت مورد تاکید قرار گرفته است: «آن قدر که اسلام از این مقدسین روحانی نما ضربه خورده است، از هیچ قشر دیگر نخورده است... ولی طلاب جوان باید بدانند که پرونده تفکر این گروه همچنان باز است و شیوه مقدس مآبی و دین فروشی عوض شده است...» (صحیفه امام، ج ۲۱، ص: ۲۸۰)

ایشان همچنین در فرای ماندگار به وصف این جماعت در سال های سخت مبارزه می پردازند. بخشی از افشاگری های امام در مورد تحجر و تقدس مآبی، که هنوز به حیات خود ادامه می دهد، چنین است: «در شروع مبارزات اسلامی، اگر می خواستی بگویی شاه خائن است، بلافاصله جواب می شنیدی که شاه شیعه است.

عده ای مقدس نماهای واپس گرا همه چیز را حرام می دانستند

66

عده ای مقدس نماهای
واپس گرا همه چیز را حرام
می دانستند و هیچ کس قدرت
این را نداشت که در مقابل
آن ها قد علم کند، خون دلی
که پدر پیرتان از این دسته
متحجر خورده است، هرگز از
فشارها و سختی های دیگران
نخورده است.

99



از حوزه و باورهای سنتی اشاره می‌کند: «با اینکه در کشور مادر اجرای عدالت بین روحانی و غیرآن امتیازی نیست، ولی وقتی با متخلفی از روحانیت خوش سابقه یا بدسابقه برخورد شرعی و قانونی می‌شود، فوراً باندها فریاد می‌زنند که چه نشسته‌اید جمهوری اسلامی می‌خواهد آبروی روحانیت را ببرد. اگر احیاناً کسی مستحق عفو بوده و بخشیده شود تبلیغ می‌کنند که نظام به روحانیت امتیازی بی‌جا می‌دهد.» (صحیفه امام، ج ۲۱، ص: ۲۸۲)

سرمایه گذاشته‌اند. اوضاع مثل امروز نبود، هرکس صد درصد معتقد به مبارزه نبود زیر فشارها و تهدیدهای مقدس‌نماها از میدان به در می‌رفت.» (صحیفه امام، ج ۲۱، ص: ۲۷۹)

ایشان با اشاره به حوادث ۱۵ خرداد ۴۲ به تنهایی روحانیت اصیل و مبارز اشاره می‌کنند که در مقابل توپ و تانک رژیم پهلوی، همچنین مورد آماج حملات مقدس‌مآب‌های روحانی قرار می‌گرفتند: «در ۱۵ خرداد ۴۲ مقابله با گلوله تفنگ و مسلسل شاه نبود که اگر تنها این بود مقابله را آسان می‌نمود. بلکه علاوه بر آن از داخل جبهه خودی گلوله حیل و مقدس‌مآبی و تحجّر بود؛ گلوله زخم زبان و نفاق و دورویی بود که هزار بار بیشتر از باروت سرب، جگر و جان را می‌سوخت و می‌درید.» (صحیفه امام، ج ۲۱، ص: ۲۸۰)

پنجم. شاخص شناخت روحانیت اصیل از منحرف

حضرت امام در این پیام ویژگی‌های برجسته‌ای برای روحانیت اصیل، متعهد و وظیفه‌شناس برشمردند که رمز جاودانگی و بقاء و دوام آن‌ها نیز می‌باشند. ویژگی‌هایی چون: قناعت،

از حوزه و باورهای سنتی اشاره می‌کند: «با اینکه در کشور مادر اجرای عدالت بین روحانی و غیرآن امتیازی نیست، ولی وقتی با متخلفی از روحانیت خوش سابقه یا بدسابقه برخورد شرعی و قانونی می‌شود، فوراً باندها فریاد می‌زنند که چه نشسته‌اید جمهوری اسلامی می‌خواهد آبروی روحانیت را ببرد. اگر احیاناً کسی مستحق عفو بوده و بخشیده شود تبلیغ می‌کنند که نظام به روحانیت امتیازی بی‌جا می‌دهد.» (صحیفه امام، ج ۲۱، ص: ۲۸۲)

چهارم. فضل مبارزین در دوران تحجر بر دیگران

حضرت امام با یادآوری فضل و برتری روحانیت اصیل که در دوران تحجر و تقدس‌مآبی، جهاد و مبارزه را بر می‌گزیند بر مبارزین دوران پس از آن، خطاب به طلاب جوان چنین می‌فرمایند: «یکی از مسائل که باید برای طلاب جوان ترسیم شود، همین قضیه است که چگونه در دوران و انفسای نفوذ مقدسین نافهم و ساده‌لوحان بی‌سواد، عده‌ای کمر همت بسته‌اند و برای نجات اسلام و حوزه و روحانیت از جان و آبرو

شجاعت، صبر، زهد، عدم تعلق به تجملات دنیا، عدم وابستگی به قدرت‌ها، احساس مسئولیت در برابر توده‌ها، پرهیز از تقدس‌نمایی و تحجرگرایی، احاطه به مسائل زمان و آشنایی با مسائل سیاسی، بصیرت و توجه به حیل‌ها و تزویرهای فرهنگ حاکم بر جهان و همچنین پایبندی و وفاداری به سیره علمی و عملی سلف صالح و فقه جواهری و... از دیدگاه حضرت امام (ره) جریان اصیل روحانیت همواره از این ویژگی‌ها برخوردار بوده و همین عامل توانسته است نقش و تاثیرگذاری روحانیت را در طول تاریخ تشیع، به نقشی بی‌بدیل تبدیل سازد.

ششم. خطر لیبرال‌ها و جریان نفاق

از مهم‌ترین وجوه رفتار و عملکرد سیاسی حضرت امام مرزبندی با جریان نفاق و لیبرال‌ها بود. مساله‌ای که امام آن را بدل به یکی از موارث خویش ساختند: «من امروز بعد از ده سال از پیروزی انقلاب اسلامی همچون گذشته اعتراف می‌کنم که بعض تصمیمات اول انقلاب در سپردن پست‌ها و امور مهمه کشور به گروهی که عقیده خالص و واقعی به اسلام ناب محمدی نداشته‌اند، اشتباهی بوده است که تلخی آثار آن به راحتی از میان نمی‌رود، گرچه در آن موقع هم من شخصاً مایل به روی کار آمدن آنان نبودم ولی با صلاحدید و تأیید دوستان قبول نمودم و الآن هم سخت معتقدم که آنان به چیزی کمتر از انحراف انقلاب از تمامی اصولش و هر حرکت به سوی امریکای جهان‌خوار قناعت نمی‌کنند، در حالی که در کارهای دیگر نیز جز حرف و ادعا هنری ندارند. امروز هیچ تأسفی نمی‌خوریم که آنان در کنار ما نیستند چرا که از اول هم نبوده‌اند. انقلاب به هیچ گروهی بدهکاری ندارد و ما هنوز هم چوب اعتمادهای فراوان خود را به گروه‌ها و لیبرال‌ها می‌خوریم، آغوش کشور و انقلاب همیشه برای پذیرفتن همه کسانی که قصد خدمت و آهنگ مراجعت داشته و دارند گشوده است ولی نه به قیمت طلبکاری آنان از همه اصول، که چرا مرگ بر امریکا گفتید! چرا جنگ کردید! چرا نسبت به منافقین و ضدانقلابیون حکم خدا را جاری می‌کنید؟ چرا شعار نه شرقی و نه غربی داده‌اید؟ چرا لانه

جاسوسی را اشغال کرده‌ایم و صدها چرای دیگر. و نکته مهم در این رابطه اینکه نباید تحت تأثیر ترجم‌های بی‌جا و بی‌مورد نسبت به دشمنان خدا و مخالفین و متخلفین نظام، به گونه‌ای تبلیغ کنیم که احکام خدا و حدود الهی زیر سؤال بروند. من بعض از این موارد را نه تنها به سود کشور نمی‌دانم که معتقدم دشمنان از آن بهره می‌برند، من به آن‌هایی که دستشان به رادیو، تلویزیون و مطبوعات می‌رسد و چه بسا حرف‌های دیگران را می‌زنند صریحاً اعلام می‌کنم؛ تا من هستم نخواهم گذاشت حکومت به دست لیبرال‌ها بیفتد، تا من هستم نخواهم گذاشت منافقین اسلام این مردم بی‌پناه را از بین ببرند، تا من هستم از اصول نه شرقی و نه غربی عدول نخواهم کرد، تا من هستم دست‌ایادی امریکا و شوروی را در تمام زمینه‌ها کوتاه می‌کنم و اطمینان کامل دارم که تمامی مردم در اصول همچون گذشته پشتیبان نظام و انقلاب اسلامی خود هستند که علاوه بر ده‌ها و صدها صحنه اعلام حضور و آمادگی خود امسال نیز در راهپیمایی ۲۲ بهمن حقیقت آمادگی کامل خویش را به جهانیان نشان دادند و واقعاً دشمنان انقلاب را شگفت زده کردند که تا کجا حاضر به فداکاری اند». (صحیفه امام، ج ۲۱، ص: ۲۸۵ - ۲۸۶)

جمع‌بندی

منشور روحانیت را می‌توان آخرین پیام مفصل امام راحل (ره) پیش از رحلت ایشان دانست که در آن به جمع‌بندی نقاط قوت و ضعف، و بررسی تهدیدها و فرصت‌ها نسبت به روحانیت عنوان کردند. در این پیام، گرچه دفاع از عملکرد نظام جمهوری اسلامی ایران در دهه اول انقلاب و به‌ویژه تبیین حقانیت نظام و مسئولان آن در اتخاذ تدابیر و استراتژی مناسب در دوران دفاع مقدس، یکی از محورهای مهم آن است، ولی جایگاه علمی، تربیتی، اجتماعی و سیاسی روحانیت اصیل و آسیب‌ها و چالش‌های تهدیدکننده آن، رویکرد اصلی پیام را تشکیل می‌دهد. بنابراین تأمل در این پیام و حضور ذهنی یافتن نسبت به آن در فضای فکری و فرهنگی روحانیت و حوزه‌ها، گام نخست و حداقلی است که یادآوری و تأکید بر آن امری ضروری است.



بررسی «منشور روحانیت» در گفت‌وگو با جواد موگویی نویسنده کتاب «خون دل»؛

مانیفست نهضتِ امام خمینی (ره)

بنیانگذار جمهوری اسلامی در روز سوم اسفندماه سال ۱۳۶۷ با صدور پیامی خطاب به روحانیون، مراجع، مدرّسین، طلاب و ائمه جمعه و جماعات صادر کردند که منشور روحانیت نام گرفت. چند ماهی از پایان جنگ نگذشته بود که امام برای نخستین بار از رنج‌ها و ملالت‌های جریان‌های در حوزه‌های علمیه سخن می‌گوید که از ابتدای شروع نهضت به مقابله با او پرداختند. کتاب خون دل؛ کنکاشی است تاریخی در نامه منشور روحانیت امام خمینی (ره)، که توسط انتشارات شهید کاظمی منتشر شده است. آنچه در پی می‌آید، گفت‌وگوی ماهنامه سرو، با جواد موگویی نویسنده این اثر است تا به وجوه تاریخی این نامه پرداخته شود.



حمیدرضا

مسعودی

لطف‌دار ابتدا در خصوص کتاب خون دل و انگیزه نگارش آن توضیح بفرمایید.

بنده سه سال پیش کتابی نوشتم به نام «خون دل» که شرح مصادیق تاریخی نامه «منشور روحانیت» است. امام در این نامه به موضوعاتی به صورت کنایه وار و به نوعی غیرمستقیم اشاره می‌کنند که شاید آن زمان برای برخی قابل فهم بود، اما با گذشت زمان شأن نزول این اشارات مصداقی امام، برای آیندگان نامفهوم یا مبهم شد. هدف بنده نیز بازکردن و پرداختن به این «غیرمستقیم‌ها» بود، که گذشت زمان آن را در هاله‌ای از ابهام قرار داده بود. البته همه موضوعات نامه این‌گونه نیست.

در خصوص محتوای کتاب هم توضیح بفرمایید.

من سعی کردم مصادیق این موضوعات را باز کنم. کتاب در ۵ فصل نگارش یافته است:

۱. انجمن حجتیه
۲. متحجرین، ولایتی‌ها و...
۳. دولت بازگان و لیبرال‌ها
۴. ماجرای سلمان رشدی
۵. ماجرای آیت‌الله شریعتمداری

خیلی کوتاه هم به سخنرانی آیت‌الله منتظری در ۲۲ بهمن ۱۳۶۷ یعنی چند روز قبل از انتشار نامه امام پرداخته‌ام.

این نامه در چه شرایطی منتشر شد؟

ظاهراً در آن زمان بسیاری فکر کردند هدف این نامه پاسخ امام به سخنان مرحوم منتظری در ۲۲ بهمن ۶۷ بوده است. مرحوم منتظری در این سخنرانی در اولین سالگرد پیروزی انقلاب در اولین سال بعد از جنگ، تعریض‌های بسیاری به جنگ تحمیلی کردند که همه می‌دانیم. این سخنرانی امام را به شدت آزرده خاطر کرد. اما واقعا هدف امام از نگارش این نامه، پاسخ به این اظهارات نبود. و فقط در حد چند پاراگراف به این سخنان پاسخ دادند. ولی افکار عمومی تصور می‌کرد که اصل نامه برای پاسخ به حرف‌های مرحوم منتظری است. به تصور من، اگر بخواهیم فقط چند فراز از کل صحیفه امام

را از جهت اهمیت دست چپین کنیم، حتماً یکی از آنها، نامه منشور است. به اعتقاد من امام مانیفست انقلاب از شروع قیام ۱۵ خرداد ۴۲ را در این نامه بیان کردند.

تکیه‌گاه اصلی و مخاطب اصلی منشور روحانیت چه جریانی است؟

دریچه نگاه امام در این نامه، نسبت جریان‌های دینی با اصل نهضت یا همان اسلام ناب محمدی است. یعنی تقابل اسلام ناب با اسلام متجربین، اسلام آمریکایی، اسلام درباری، اسلام استعماری و...

به عقیده من دلیل اصلی انتشار این نامه و نوک پیکان آن به سمت جریان‌های سکولار نیست، بلکه به جریان‌های اسلام‌گرای سنتی و به زعم خودشان مخالف تشکیل حکومت اسلامی است. امام موضوعات دیگر (سلمان رشدی، ممنوعیت فلسفه یا سخنرانی منتظری) را به عنوان مصادیق درگیری یا مرتبط با این جریان‌ها بیان کرده است و حتی موضوع سخنان مرحوم منتظری را هم به عنوان گرگی که ایشان به دست این جریان‌ها داده است، پاسخ می‌دهد.

لحن و ادبیات امام در این نامه بسیار ویژه است. تحلیل شما از این لحن امام چیست؟

امام در این نامه لحن و ادبیات بسیار صریح و بی‌سابقه‌ای نسبت به روحانیت و جریان‌های دینی دارد. در کمتر فرازی از صحیفه امام، عباراتی چون «متحجرین نافهم»، «مقدس نمای واپس‌گرا»، «مقدس-نماهای متحجرو بی‌شعور»، «ولایتی-ها» و «مقدسان نافهم و ساده‌لوحان بی‌سواد»، می‌توان راجع به جریان‌ها و دسته‌هایی در حوزه‌های علمیه یافت. تلخی فشارها و ضربات این جریان‌ها در طول مبارزه امام آن‌قدر بر ایشان سخت بوده که پس از نیم قرن با تلخی نوشت: «خون دلی که پدر پیرتان از این دسته متحجر خورده است، هرگز از فشارها و سختی‌های دیگران نخورده است.»

سوال اساسی این است که چرا امام این نامه را در ماه‌های آخر عمر خود نوشتند؟ چرا سال ۶۱ بعد از ماجرای کودتای



نهضت آزادی، لیبرال‌های دین‌مدار گرفته تا حجتیه‌ها و ولایتی‌ها را در یک چیز می‌داند و آن «جدایی دین از سیاست» است. تعبیری همچون «روحانیت درباری»، «وابسته آگاه»، «ناآگاه وابسته»، «متحجرین بی‌شعور و نفهم» و... را برای مروجان «جدایی دین از سیاست» اطلاق می‌کند و این موضوع را بزرگترین خطر برای آینده انقلاب می‌بینند. تفکری که الان حتی در برخی جریان‌های انقلابی نیز نفوذ کرده است! بسیاری از انقلابی‌های دهه ۶۰ و ۷۰ گاه در لفافه و گاه در عیان این موضوع را بیان می‌کنند، اما به عناوین مختلف. مثل عدم دخالت روحانیت در مناصب اجرایی و عدم اجرای احکام حکومت اسلامی. در واقع قدم به قدم به اصل عدم کارایی و تشکیل حکومت اسلامی خواهند رسید. و این یعنی همان «جدایی دین از سیاست».

شریعتمداری چنین مرقومه‌ای را نوشتند؟ یا چرا سال ۶۲

بعد از تعریض امام به تعطیلی انجمن حجتیه نوشتند؟ به‌تصورم امام می‌دانستند این نامه در شرایط جنگ بسیار هزینه‌زا خواهد شد و به صلاح نیست. از طرفی، نسبت و مخالفت برخی از این جریان‌ها تا سال ۶۷ با انقلاب عیان نشده بود. یعنی شرایط برای افشای شریعتمداری و... فراهم نشده بود. هنوز او قصد کودتا و مخالفت علنی با امام را عیان نکرده بود. یا حتی هنوز جنگ مسلحانه منافقین و عدم مرزبندی نهضت آزادی (به عنوان یک جریان دینی مبارز) عیان نشده بود. در حقیقت نوک درگیری امام در دهه ۶۰، ضدانقلاب، سلطنت طلب‌ها، جنگ و منافقین بود. ایشان هنوز صلاح نمی‌دیدند که بخواهند جبهه جدیدی در مقابل «جریان‌های اسلام‌گرا در حوزه» باز کنند. اما به تدریج با حوادث دهه ۶۰ این شرایط فراهم شد. رفتارها، کنش و واکنش‌های سیاسی این جریان‌ها در موضوعات و حوادث انقلاب، بسیاری از پرده‌ها را بالا زد. در مواجهه با جنگ، منافقین و... یعنی از لایه پنهانی به لایه عیان رسیدند. حتی مثلاً شریعتمداری در فکر کودتا برآمد. اما باز هم شرایط جنگ، امام را برحذر داشت تا به صورت علنی به مواجهه با این جریان‌ها نپا خیزد. تا اواخر عمر امام که دیگر سکوت را شکستند.

از سویی دیگر بسیاری از حوادث ده ساله انقلاب با سکوت امام همراه شده بود و بسیاری ابهامات ایجاد کرده بود. مثلاً امام در ماجرای چرایی نصب و عزل دولت موقت، روشن سخن نگفته بود. همین‌طور حصر شریعتمداری در سال ۶۱ و... اسناد مراودات شریعتمداری با رژیم، ساواک، دربار و سفارت آمریکا متقن است و بحث مفصلی دارد. امام در این نامه به این مسائل پاسخ می‌دهد.

با این وصف، لب لباب منشور روحانیت از منظر شما کدام است؟

در نگاه کلی به نامه آن چه مهم است، امام به روحانیت انقلابی این نکته را گوشزد می‌کند که بزرگترین خطر برای اسلام ناب، «جدایی دین از سیاست» است که خط اصلی نفوذ استعمار در اسلام‌گراهاست. امام نخ تسبیح این جریان‌ها از

اینکه می‌بینیم همه از فیلم مستند «بانوقدس ایران» متحیر می‌شوند، به دلیل این است که بسیاری از رفتارهای متحجرانه با انقلابی‌گری عجین شده است و تفکیک آن از اسلام ناپ امام، تهمت بی‌دینی می‌آورد. بنابراین امام در دو جبهه با تفکر «جدایی دین از سیاست» جنگید؛ لیبرالیسم و تحجر.

متاسفانه جبهه دوم نادیده گرفته شده است. و حتی با تحریف، تلاش شده تا برچسب تحجر بر پیشانی اسلام امام (به عنوان علمدار مخالفت با متحجرین) چسبانده شود و این اوج مظلومیت امام است، که یکی از مبانی نهضت او مخالفت با تحجر بوده و حال، در کمال ناباوری به آن متهم می‌شود.

به نظر شما امام چرا تا این اندازه بر این مساله تاکید دارد؟

درست خاطر من نیست، فکر می‌کنم امام در دو سال پایانی عمر شریفش، ۲۲ بار از «اسلام آمریکایی» نام برده است که نشان از احساس خطر امام دارد. جالب اینجاست که در آن سال‌ها در بداخلاقی‌های سیاسی معمول، جریان چپ خط امامی، مصداق اسلام آمریکایی و سرمایه‌داری را به جریان راست اطلاق می‌کرد. از سوی دیگر، امام از ماجراهای شروع نهضت در سال ۴۲ واقعاً به تلخی یاد می‌کند. حتی می‌گوید که مقابله با جریان‌ها داخل حوزه به مراتب سخت‌تر از رژیم شاه بود؛ «در ۱۵ خرداد ۴۲ مقابله با گلوله تفنگ و مسلسل شاه نبود که اگر تنها این بود مقابله را آسان می‌نمود. بلکه علاوه بر آن، از داخل جبهه خودی، گلوله حيله و مقدس‌مآبی و تحجر بود؛ گلوله زخم زبان و نفاق و دورویی بود که هزار بار بیشتر از باروت و سرب، جگر و جان را می‌سوخت و می‌درید.»

یک فراز منشور روحانیت ناظر به ماجرای شریعتمداری است که واقعا درست بررسی نشده است.

ماجرای شریعتمداری بسیار نمونه عجیبی است. آنقدر اسناد متقن موجود است که انسان متحیر می‌ماند. متاسفانه ماجرای شریعتمداری هم دچار تحریف شد. اقدامات شریعتمداری در قبل و بعد از انقلاب، آنقدر متقن به اسناد و شفاف است که جای هیچ شبهه‌ای نمی‌گذارد. آنقدر نقش او در کودتا معلوم بود که نشست جلوی دوربین و اذعان به اشتباه کرد. جالب

امام سه جریان اصلی را مروج تفکر جدایی دین از سیاست می‌داند و نوک حمله به هر سه است: استعمار، لیبرال‌ها و متحجرین. متاسفانه مروجان تفکر امام، برخلاف تاکید امام، مدام به دو دسته اول تکیه می‌کنند.

در حالی که امام، خطر متحجرین را کمتر از این‌ها نمی‌داند. ماجرای شطرنج و... مصادیقی است که امام به عنوان فقه پویا مطرح می‌کند که بگوید اسلام ناب هیچ نسبتی با تحجر ندارد. اما مروجان تفکر امام، به شدت نسبت به تحجر، به عنوان یکی از اصول این نامه بی‌تفاوت هستند. و اتفاقاً این بی‌توجهی باعث شده که تحجر، یکی از مصادیق اسلام امام در افکار عمومی جا بیفتد. درست خلاف نظر و عمل امام. امام مراتباً گوشزد می‌کنند که اسلام ناب با تحجر هیچ نسبتی ندارد، بلکه مخالفت و عناد هم دارد. امام به مراتب به متحجرین ناهم و بی‌شعور بیشتر تازیده است و اتفاقاً عملکرد این‌ها در افکار عمومی برای تخریب تفکر امام بسیار کارآمدتر بوده است.

66

مشی امام در سال آخر عمر،

«تکلیف مشخص کردن»

است. همه این نامه‌ها بر

همین اساس است. در همه

این احکام، نامه‌ها و رفتارها،

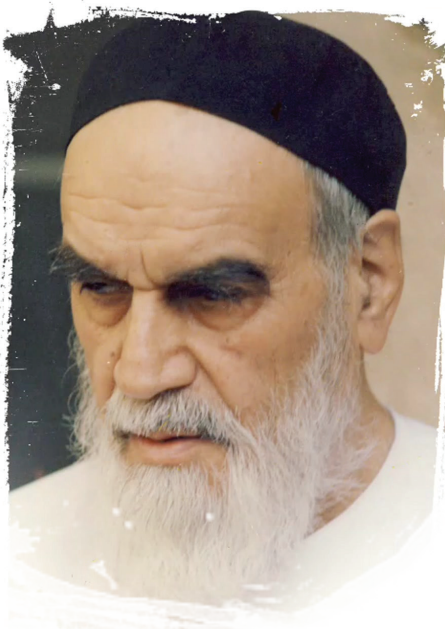
صریح و شفاف و تمام‌کننده

سخن می‌گوید. چند پهلویا

مبهم نیست.

99

ادعاهنری ندارند. امروز هیچ تأسفی نمی‌خوریم که آنان در کنار ما نیستند؛ چرا که از اول هم نبوده‌اند. انقلاب به هیچ گروهی بدهکاری ندارد و ما هنوز هم چوب اعتمادهای فراوان خود را به گروه‌ها و لیبرال‌ها می‌خوریم.»



به نظر شما مشی امام در این دوره بر چه مبنایی استوار است؟

مشی امام در سال آخر عمر، «تکلیف مشخص کردن» است. همه این‌ها بر همین اساس است. نامه ۱/۶ به آیت‌الله منتظری هم همین‌طور است. در همه این احکام، نامه‌ها و رفتارها، صریح و شفاف و تمام‌کننده سخن می‌گوید. چندپهلویا مبهم نیست. مثلاً، این‌هایی که می‌گویند نامه امام به مرحوم محتشمی پور جعلی است، چون خیلی تند و صریح است، ایشان در نامه منشور که صریح‌تر و تندتر نسبت به لیبرال‌ها نوشته‌اند.

این‌که صبر و شکیبایی امام و حتی تلاش او برای اصلاح و ندیدن در برابر این جریان‌هاست. مواجهه امام با شریعتمداری همواره تزکیه نفس و تلاش برای عاقبت به خیری اوست.

مواجهه امام با شریعتمداری را باید در سه مقطع دید: سال ۴۱، سال ۵۸ و سال ۶۱.

امام در غائله اردیبهشت ۵۸ با آنکه می‌داند شریعتمداری دنبال توطئه است، با آنکه ۳۰ میلیون نفر «دروغ بر خمینی» سر می‌دهند، متواضعانه به بیت شریعتمداری می‌رود و او را دعوت به آرامش می‌کند. در کودتای نوژه، اعترافات صریح موجود است. در اطلاع شریعتمداری، اما امام اجازه پیگیری نمی‌دهد. همه تلاش امام این است که مرجعیت بدنام نشود. اما شریعتمداری تا کودتا پیش می‌رود: «شکست خوردگان دیروز، سیاست‌بازان امروز شده‌اند. آن‌ها که به خود اجازه ورود در امور سیاست را نمی‌دادند، پشتیبان کسانی شدند که تا براندازی نظام و کودتا جلو رفته بودند. غائله قم و تبریز با هماهنگی چپی‌ها و سلطنت‌طلبان و تجزیه‌طلبان کردستان تنها یک نمونه است که می‌توانیم ابراز کنیم که در آن حادثه ناکام شدند ولی دست برنداشتند و از کودتای نوژه سر در آوردند، باز خدا رسوایشان ساخت.»

امام در جایی به گروه موسوم به «عقلای قوم» اشاره می‌کنند و معتقدند که آن‌ها از روز اول هم به نظام اعتقاد نداشتند. مخاطب این گروه چه کسانی هستند؟

نهضت آزادی که دولت موقت را تشکیل دادند. امام می‌فرماید: «من امروز بعد از ده سال از پیروزی انقلاب اسلامی، همچون گذشته اعتراف می‌کنم که بعضی تصمیمات اول انقلاب در سپردن پست‌ها و امور مهم کشور به گروهی که عقیده خالص و واقعی به اسلام ناب محمدی نداشته‌اند، اشتباهی بوده است که تلخی آثار آن به راحتی از میان نمی‌رود.

گرچه در آن موقع هم من شخصاً مایل به روی کار آمدن آنان نبودم؛ ولی با صلاح‌دید و تأیید دوستان قبول نمودم و الان هم سخت معتقدم که آنان به چیزی کم‌تر از انحراف انقلاب از تمامی اصولش و هر حرکت به سوی آمریکای جهان‌خوار قناعت نمی‌کنند. در حالی که در کارهای دیگر نیز جز حرف و



سردار محمد رضا کائینی در گفت و گو با سرو:

پاسدار انقلاب اسلامی فرزند زمانه خویش است

او از جمله مدیران قابل اعتمادی است که به جدیت، سخت کوشی و خستگی ناپذیری مشهور است و در انجام وظیفه با کسی تعارف ندارد. سردار محمد رضا کائینی متولد سال ۱۳۴۰ در تهران است وی از جمله پاسداران کهنه کار انقلاب اسلامی است که از ۲۰ دی ماه ۱۳۶۰ وارد سپاه شده و همچنان به خدمت و مجاهدت مشغول است. وی که از همان روزهای ابتدای جنگ تحمیلی به جبهه های حق علیه باطل شتافت در عملیات شناسایی منطقه دهلران اسیر شد و پس از تحمل بیش از ۵ سال اسارت به افتخار آزادی نیز نائل آمده است. پس از اسارت نیز سردار کائینی همواره در سمت های کشوری و لشکری مشغول فعالیت بوده است، ستاد مشترک سپاه، سازمان اوقاف، سازمان پدافند غیرعامل کشور و معاونت حقوق ریاست جمهوری از جمله برخی ارگان هاست که وی در آن سابقه خدمت به نظام و انقلاب را در پیرونده دارد. اگرچه به ندرت تن به مصاحبه می دهد اما به احترام موضوع مصاحبه که «پاسدار و فرهنگ پاسداری» است دعوت ما را می پذیرد. آنچه در ادامه می خوانید مشروح گفت و گوی نشریه سرو با سردار محمد رضا کائینی است.



حسین جمشیدیان

چه شد که مفهومی به نام پاسدار شکل گرفت؟ اصلاً چرا نام آن پاسدار لقب گرفت؟

هر انقلابی بر مبنای اهداف و آرمان‌هایی که دارد به دنبال تشکیل ساختارها، نهادها و یا رویکردهایی است که بتواند انقلاب خود را حفظ کند. در ابتدای انقلاب ما شورای انقلاب داشتیم، ستاد جنگ داشتیم، کمیته انقلاب اسلامی داشتیم که براساس نیازهای آن زمان انقلاب، تشکیل شده بود. آن زمان در کشور ژاندارمری، شهربانی، ارتش و... هم داشتیم. ولی کاری که به نظر من از ابتکارات حضرت امام (ره) است این بود که ایشان برای حفظ و صیانت از انقلاب اسلامی در ابعاد ارزشی خودش و توجه به برخی ملاحظات، موضوع پاسداری مطرح و به عنوان پاسداری از ارزش‌های انقلاب، اسلام و خون شهدا شکل گرفت. مجدد تأکید می‌کنم که ما آن زمان هم ژاندارمری داشتیم، هم شهربانی داشتیم، هم ارتش. حتی کمیته انقلاب اسلامی هم آن زمان وجود داشت ولی خواسته و انتظاراتی که حضرت امام از سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و تشکیلات پاسداران انقلاب داشتند فراتر از موضوع سایر قوا و سایر ارکان انقلابی و یا غیرانقلابی بود و آن این بود که ساختاری بیاید که علاوه بر دفاع از میهن و کشور و جبران برخی خلاءها در برخی دستگاه که سبب آسیب به انقلاب می‌شد، پاسداری از ارزش‌ها و آرمان‌های انقلاب پاسداری را در دستور کار خود قرار دهند.

کسانی که پایه سپاه پاسداران را گذاشتند شروع به عضوگیری و انتخاب نیرو برای سپاه از بین جوانانی انقلابی که توجه ویژه به ارزش‌های اسلامی و انقلابی و مردم داشتند، کردند. به این نکته توجه داشته باشید که این موضوع هم با یک ساختار و یک مدل مناسبی شروع شد. برای مثال خیلی از بچه‌ها بودند در مسجد محل که از بچه‌های کمیته و بسیج بودند اما تیمی که در مسجد مسلم بن عقیل خیابان نبرد که متولی شکل دهی سپاه پاسداران بودند افراد را گزینش می‌کردند، خیلی از بچه بسیجی‌ها این مسجد را انتخاب نکردند. چرا؟ چون یک مدل ارزشی را در ذهن خود داشتند. به دنبال دست و پا کردن شغل و کار برای خوشان یا آشنایانشان نبودند.

در درجه اول بحث این بود که کسانی را که به عنوان جان فدا، ارزشی فکری می‌کنند و حاضرند تمام وجودشان را برای کشور و انقلابشان

ایثار کنند، انتخاب کنند. حتی برخی بچه‌های کمیته انقلاب یا پایگاه‌های بسیج و محلات نیز جوانان بسیار خوب، مومن و جان فدای انقلاب بودند اما از معیارهای لازم برای انتخاب و ورود به سپاه پاسداران برخوردار نبودند.

طبیعتاً لقب پاسداری از انقلاب اسلامی، لقب متناسب ارزشی بود که با آن مدلی که ابتکار عمل آن را حضرت امام خمینی (ره) به خرج دادند متناسب بود. شاید می‌شد القاب و اسمی دیگری به جای پاسدار گذاشت ولی بالاخره، حفظ و صیانت از اسلام و دین و مردم و کشور سبب شد که نام پاسدار انتخاب شود و زینبده انقلاب اسلامی گردد.

شاید این روایت از دوران دفاع مقدس برایتان شنیدنی باشد. پاسدار به زبان عربی می‌شود خَرس. یعنی‌ها به پاسداران انقلاب اسلامی در جنگ می‌گفتند «خَرس الخمينی» و به شدت از آنها می‌ترسیدند. به نوعی آنها را در قالب یک گروه و گارد ویژه می‌دانستند. اولین چیزی که به ذهن می‌رسد این است که خداوند ترس از پاسداران انقلاب اسلامی را در دل آن‌ها انداخته بود، همانطور که الان هم خداوند این هراس را در دل دشمنان آنان انداخته است.

وقتی یکی از پاسدارها به اسارت بعضی هادرمی آمد، اولاً همه آن را دوره می‌کردند و با تعجب به او نگاه می‌کردند. چون که استدلال آنها از پاسداران، افرادی قوی هیکل و چریک به تمام معنا و افرادی با روحیه بسیار خشن و جنگجو و مانند آن بود. البته از آن سو پاسدارانی که به اسارت درمی‌آمدند به شدت مورد شکنجه و آزار و اذیت از سوی زندانبانان یعنی قرار می‌گرفتند.

واقعیت امر این است که پاسدارها با توجه به مدل انتخابی که داشتند و با توجه به ابتکاری که حضرت امام (ره) داشتند و روحی که در انقلاب دمیدند، نه تنها به پاسداران بلکه به همه ملت ایران جهت و ارزش بخشیدند. خود به خود بچه‌هایی که در دل انقلاب بزرگ شده بودند، وقتی به سپاه پیوستند، توانستند به آنچه حضرت امام از آنها می‌خواست جامعه عمل ببوشانند. فراموش نکنیم همین ظرفیت سپاه بود که با هدایت امام (ره) غائله کردستان و خوزستان و مانند آنچه در اوایل پیروزی انقلاب شکل گرفت را خاتمه داد. همین غائله‌ای که اخیراً داشتیم را به شکلی دیگر در ابتدای پیروزی انقلاب داشتیم. کومه‌ای که امروز علیه ملت ایران دست به اسلحه می‌برد در سال‌های ابتدای انقلاب

ساخت که گام در راه سازندگی ایران گذاشتند. با این وجود روحیه سلحشور و دشمن ستیزی روز به روز در آن تقویت شد به طوری که وقتی توطئه داعش در سوریه و عراق شکل گرفت، به سرعت به میدان رفت و عاقبت طومار آنان را در هم پیچید. در یک کلام می توان گفت که پاسدار انقلاب اسلامی، فرزند زمانه خویش است و هر زمان به وجودش لازم باشد برای دفاع از اسلام و انقلاب تردید نمی کند.

ولی آنچه مسلم است با توجه به اینکه هر روز دشمنی دشمنان و توطئه آنان علیه سپاه بیشتر شده و نوک پیکان های تهدید بیشتر به سمت سپاه نشانه می رود، گواهی بر آن است که سپاه پاسداران انقلاب اسلامی راه را درست رفته است. این به معنای انکار کاستی ها نیست ولی در کل، مشخص است که مسیر سپاه در راه حفاظت و صیانت از انقلاب درست بوده است.

نگاه حضرت امام (ره) و مقام معظم رهبری به پاسداران چگونه است؟

66

پاسدار از مکتب حسینی
سیراب می شود. مکتبی که
خدا محور است و معنویت گرا.
پاسدار و حامی دین است و
حافظ حدود الهی. عزتمند،
ذلت ستیز و دشمن استکبار
است. بصیرت بخش است و
بیدار ساز.

99

مشغول حمله و تصرف پادگان مهاباد بود. ضمن اینکه رهبر کبیر انقلاب همواره پاسداران را به تقویت روحیه معنوی، توجه به معنویات و پرهیز از زخارف دنیوی و روحیه خودباوری و ایثار توصیه می کرد و همین نیروی مضاعفی را به پاسداران انقلاب اسلامی می داد که بدون هراس از دشمن و موانع به پیش بروند.

تا زمانی که یک پاسدار وابسته به دنیا نباشد و عشق و علاقه اش شهادت و دفاع از انقلاب و مردم باشد جانش را کف دستش گرفت و به میدان می روند حالا می خواهد طرف مقابل اغتشاشگر باشد یا دشمن که قصد تجاوز به مرز کشور را دارد.

چرا اسم پاسدار با اسم امام حسین (ع) پیوند خورده است؟
این سوال را شاید بهتر باشد علمای اسلام پاسخ دهند ولی به نظر پاسدار از مکتب حسینی سیراب می شود. مکتبی که خدا محور است و معنویت گرا. پاسدار و حامی دین است و حافظ حدود الهی. عزتمند، ذلت ستیز و دشمن استکبار است. بصیرت بخش است و بیدار ساز. بدون شک پاسداران ایثار، مجاهدت و شهادت طلبی، تلاش و خستگی ناپذیری و ولایتمداری را از مکتب حسین (ع) آموخته، سرلوحه و معیار خود قرار داده اند.

بین پاسدار اوایل انقلاب، با پاسدار دوران دفاع مقدس و پاسدار که پس از جنگ برای بازسازی و توسعه کشور تلاش کرده اند، چه تفاوت و چه شباهت هایی وجود دارد؟

پاسداران در اوایل انقلاب، بادم مسیحایی امام خمینی (ره) رشد کردند و بالیدند و روحیه اخلاص، ایثار، انقلابی گری، خدمت به مردم و کار برای خدا در آنان پرورش یافت و جنگ هشت ساله مانند کوره ای این پاسداران را آب دیده کرد. دورانی که می توان آن را برجسته ترین عملکرد سپاه پاسداران در مقابله با تهدیدات خارجی در طول سال هایی که از عمر انقلاب اسلامی می گذرد دانست. دفاع همه جانبه مقدس با دشمن یعنی که تا دندان مسلح بود و از سوی کشورهای قدرتمند دنیا به انواع سلاح های به روز مجهز می شد و به کثیف ترین حربه ها برای رسیدن به منافع خویش دست می زد.

آن روحیه معنوی و آن تجربه دوران جنگ از پاسداران نسلی

مبتنی بر اعتقاد، ایمان، اخلاص، مجاهدت برای ادای تکلیف، مجاهدت برای خدا، مجاهدت بدون توجه به منافع مادی و تلاش خستگی ناپذیر است. این چیزی است که سپاه را حفظ می‌کند. همان‌گونه حضرت آقا فرموده‌اند: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، مجموعه‌ای است که وجودش امروز برای کشور و ملت ایران و همه هدف‌های والایی که این ملت برای خودش ترسیم کرده است، ضروری و لازم است.

من در اینجا از توصیه‌های مقام معظم رهبری وام می‌گیرم که ۸ توصیه برای استمرار حرکت پرشتاب و رو به پیشرفت پاسداران انقلاب اسلامی بیان فرمودند؛ به هیچ وجه نباید اجازه دارد سپاه، پیر، محافظه‌کار و قانع به وضع موجود شود. این کار نیازمند استمرار جوان‌گرایی، نوگرایی و استفاده از روش‌های خلاقانه در سپاه است. حفظ آمادگی در مواجهه با حوادث بزرگ، از دست ندادن نگاه وسیع و فرامرزی به جغرافیای مقاومت و توجه به عمق راهبردی کشور، عدم هراس از دشمن و هوشیاری کامل نسبت به آن با ارزیابی واقعی و صحیح از دشمن، همکاری و هم‌افزایی با همه ارکان نظام، مردمی بودن و پرهیز اکید از خفرفروشی، دنیاطلبی و اشرافی‌گری، اولویت قرار دادن کار و روحیه جهادی در

همه عرصه‌ها و حفظ و تقویت معنویت

از جمله مولفه‌هایی است که برای

همیشه باید سرلوحه سپاه قرار

داشته باشد.

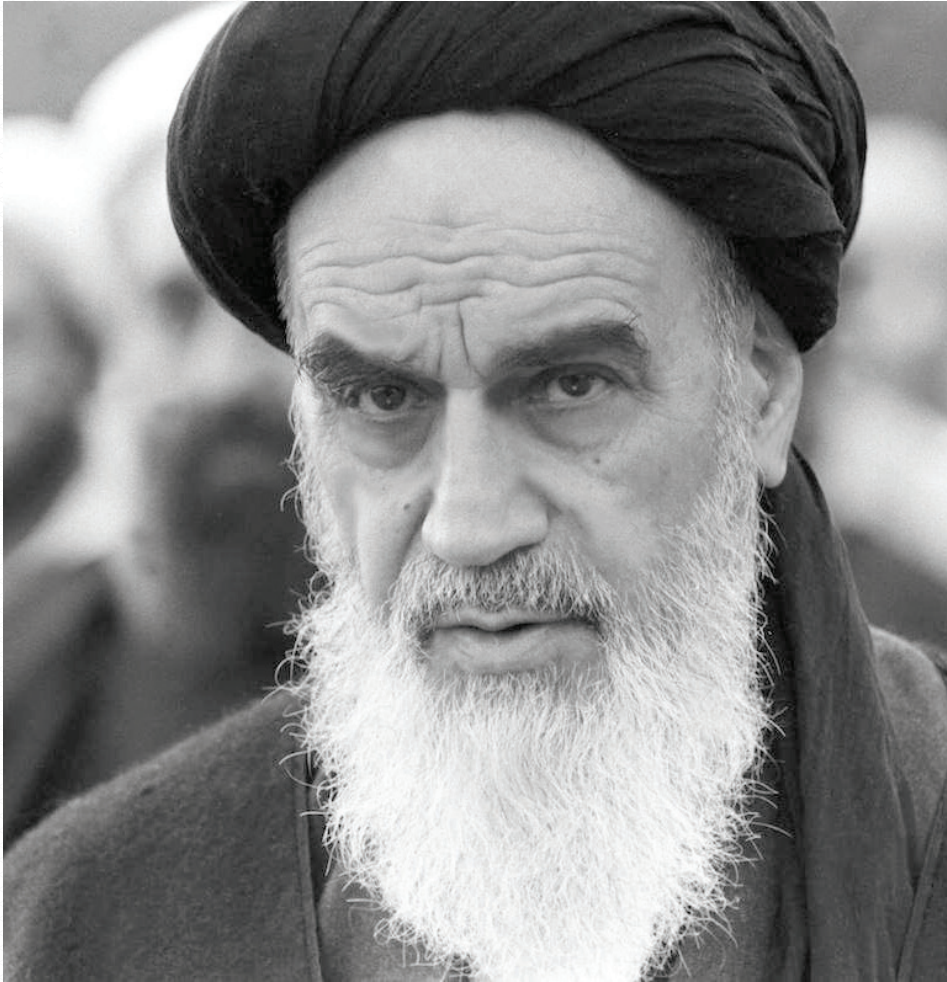


حضرت امام (ره) با توجه به اینکه خودشان بنیان‌گذار ایده و ابتکار سپاه بودند بیشتر به تقویت و تعالی جنبه معنوی روحیه و بسیج شونددگی پاسداران برای کمک به مردم و انقلاب پرداختند. ولی مقام معظم رهبری ضمن تکمیل و زمینه‌سازی برای رشد معنویت در سپاه، کارکردهای سپاه پاسداران را به سمت توسعه دستاوردهای انقلاب اسلامی رهنمون ساختند. به طوری که غیر از جنبه نظامی در بخش‌هایی مثل سازندگی، حمایت از مستضعفین و محرومان نیز کارکردهای سپاه را توسعه دادند. همچنین برای تقویت جبهه مقاومت در برابر استکبار و صهیونیست، به سپاه قدس ماموریت‌های ویژه‌ای دادند. صهیونیست‌ها پیش از حضور جدی سپاه قدس و فرماندهی سردار سلیمانی سودای از نیل تا فرات را داشتند، نیروی قدس سپاه و توانمندسازی جبهه مقاومت به مرحله‌ای رسید که صهیونیست‌ها این استراتژی را کنار گذاشتند و مجبور شدند دیوار بلندی را در نقاط تلاقی با سرزمین‌های اشغالی احداث کنند و پذیرفتند که امکان گسترش جغرافیایی برای آنها وجود ندارد و حفظ سرزمین‌های اشغال شده هدف اول آنها شد. می‌توان نتیجه گرفت که نگاه حضرت امام (ره) و مقام معظم رهبری به سپاه پاسداران مکمل هم بوده و آن را به یک جامعیت رسانده است. آنچه که امروز در مورد قدرت بازدارندگی جمهوری اسلامی ایران شاهد آن هستیم، مرهون همان نگاه جامع به سپاه پاسداران در توسعه همه بخش‌ها به ویژه دستاوردهای نظامی با تکیه بر توانمندی‌ها و استعداد‌های داخلی است.

البته در این مسیر با توجه تغییر دولت‌ها، فراز و فرودهایی برای سپاه به دنبال داشته است. برخی دولت‌ها به ظرفیت‌های سپاه پی برده و از آن برای توسعه و پیشرفت کشور بهره بردند و برخی نیز بی‌توجه بودند.

به نظر شما آینده پاسدار و پاسداری به لحاظ مکتبی چگونه باید باشد؟

سپاه مولود انقلاب است و انقلاب ما نیز مبتنی بر اسلام پایه‌گذاری شده است. پس همه ارکان سپاه باید مبتنی بر دین اسلام باشد. پاسدار انقلاب اسلامی باید روح و حقیقت مسئله پاسداری را مورد توجه قرار دهد. آن چه سپاه را تا امروز سرپا نگاه داشته است پس از تدابیر رهبر معظم انقلاب قدرت معنوی آن است. قدرتی که



دین و دولت در اندیشه امام خمینی (ره)

به مناسبت ۱۲ فروردین؛ روز جمهوری اسلامی



محمدعلی سالاری

قیامی که از جانب اکثر فعالان و مبارزان سیاسی آن عصر - اعم از ملی و مذهبی - به عنوان آغازی بر پایان «ناسیونالیسم - رفورمیسم» تلقی می‌شد.

در طول تاریخ مبارزه علیه رژیم شاهنشاهی، شاهد آن هستیم که امام نه تنها درک و بینشی همه‌جانبه از سیاست و زندگی سیاسی در اختیار مخاطبان خود قرار می‌دهند، بلکه به دلیل جامع‌نگری و تام‌اندیشی خود می‌کوشند تا این درک و بینش را در چشم‌انداز و کلیتی منسجم و هماهنگ از حیات انسانی و اجتماعی، و همخوان با انسان‌شناسی و فلسفه خود عرضه نمایند. امام با تغییر مسیر حرکت‌های رادیکال و افراطی به انقلاب مردمی، به عنوان «مقدمه‌ای واجب» برای ایجاد حکومت اسلامی از یک سو، و طرح مفهوم جمهوری اسلامی و حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش از سوی دیگر، گام مهمی در تمایز با رادیکالیسم برداشتند و اندیشه‌ها و الگوی نوینی در باب حکومتی مبتنی بر مردم‌سالاری دینی را پایه‌ریزی کردند.

امام راحل در کتاب ولایت فقیه می‌فرماید فلسفه تشکیل حکومت در اسلام «برقراری حق و تحقق هدف‌های عالی» است: «عهده دار شدن حکومت فی ذاته، شأن و مقامی نیست، بلکه وسیله انجام وظیفه اجرای احکام و برقراری نظام عادلانه اسلام است... نفس حاکم شدن و فرمانروایی وسیله‌ای بیش نیست و برای مردان خدا اگر این وسیله به کار خیر و تحقق هدف‌های عالی نیاید هیچ ارزش ندارد.» (ولایت فقیه، جهاد اکبر، ص ۵۹)

۲- دوم. وجود دو اصل «غیبت و انتظار» و «اجتهاد» در مذهب تشیع، تا پیش از پیروزی انقلاب همواره موجب امتناع صورت‌بندی منسجم در باب تکوین دولت دینی در عصر مدرن بود. اما حضرت امام به عنوان فقیه‌ای که حائز شان سیاسی - انقلابی و عرفانی است، با تئوریزه کردن نظریه ولایت فقیه و تاسیس جمهوری اسلامی به عنوان نمود عینی آن، کوشیدند تا به گونه‌ای تاریخی و همیشگی بر این شکاف - چه به لحاظ حقوقی و چه به لحاظ جامعه‌شناختی - غلبه کنند. در این راستا امام خمینی (ره)، هر چند احیاگر سنت فقهی - فکری برخی صاحب نظران شیعه، از جمله مرحوم

۳- یکم. یکی از اساسی‌ترین شکاف‌های ساختاری دوران معاصر، وجود شکاف میان دین و دولت است، که در طول تاریخ ایران سرمنشاء بسیاری از تحولات و بحران‌های سیاسی - اجتماعی بوده است. شکافی که به سبب وجود نسبت خاصی میان نهادهای دینی و ساختار قدرت در جامعه، مشروعیت بخشی به قدرت اجتماعی را تحت الشعاع خود قرار می‌داده، و مهم‌ترین عامل تضعیف مشروعیت دولت و نهاد سیاسی به شمار می‌رود.

به استشهداد تاریخ، می‌توان زمینه و زمانه بروز این دوگانه را هم عرض با آغاز دوران صفویه تلقی نمود. هر چند به دلیل عدم تکوین نهاد روحانیت شیعی - به عنوان نهاد مستقل از دولت - این شکاف در این عصر منفعّل باقی ماند و امکان بروز و ظهور نیافت، اما به عنوان میراث صفویان، در ساخت اجتماعی - سیاسی ایران، پس از آن به یادگار ماند.

جنبش تنباکو و نهضت مشروطیت را می‌توان به عنوان نقطه آغاز بحران‌ها و تحولاتی شناخت، که حاصل وجود همین شکاف است. همچنین نظریه «مشروطه شیعی» را باید اولین نظریه در حوزه مردم‌سالاری شیعی در عصر غیبت دانست که مورد آزمون تاریخی قرار می‌گیرد. نظریه‌ای که وجوب تاسیس یک نظام فقهی - سیاسی، به منظور حفظ زندگی مسلمانان در دوران غیبت امام معصوم را امری ضروری می‌شمارد. اندیشه فقهی - سیاسی عصر مشروطه کوشش می‌کرد تا در کنار ضرورت حفظ شریعت، بسیاری از نیازهای عمومی و اجتماعی را نیز پاسخ گوید. حال آنکه این الگو قادر به حل بسیاری از معضلات نبود و نشد، و جمع میان دو انگاره «شریعت» و «مصلحت عمومی» را امری ناممکن دریافت.

پس از نهضت مشروطه و در دوره معاصر تاریخ ایران، هم‌زمان با عصر سلطنت پهلوی نیز این شکاف رخ می‌نمایاند. شاید بتوان نهضت و قیام ۱۵ خرداد را به عنوان نمونه بازتولید شده و تکامل یافته نهضت مشروطه در نظر گرفت، که حاصل شناخت صحیح این شکاف از جانب امام خمینی (ره) بود. جریان و قیامی که نه از درگاه ایدئولوژی‌های چپ و مارکسیستی، و نه از جانب دیدگاه‌های لیبرال و ملی، که به سردمداری یک مرجع و رهبر دینی صورت پذیرفت و عینیت توده‌ای یافت.

صاحب جواهر است، اما نواندیشی و نگاه تجددگرایانه گسترده ایشان در امتداد فقه جواهری به گونه‌ای است که اندیشه امام را به عنوان مکتب فقهی - سیاسی متمایزی در تاریخ اندیشه سیاسی شیعه در آورده است.

حضرت امام سال‌ها قبل از تأسیس نظام جمهوری اسلامی فقهاء را موظف به تلاش برای تشکیل حکومت اسلامی «به هر نحو مقدور» می‌دانستند و در هیچ شرایطی ولایت فقهاء را ساقط نمی‌دانستند. معظم له تأکید کرده‌اند که حتی اگر ولایت مطلق میسر نباشد، ولایت محدود نیز بر فقهاء «تکلیف» است. ایشان در کتاب «ولایت فقیه» چنین می‌فرمایند: «لازم است فقهاء اجتماعاً یا افراداً برای اجرای حدود و حفظ ثغور و نظام «حکومت شرعی» تشکیل دهند. این امر اگر برای کسی امکان داشته باشد، واجب عینی است وگرنه واجب کفایی است. در صورتی که ممکن نباشد، ولایت ساقط نمی‌شود، زیرا از جانب خدا منصوبند». (ولایت فقیه، جهاد اکبر، ص ۵۹) به اعتقاد نگارنده، نظریه ولایت فقیه تأثیر بسزایی در شکل‌گیری نهاد دولت مدرن در جامعه دینی عصر انقلاب ایفا کرد. نظریه‌ای

که سبب تشکیل یک نظام اندام وار و ادغام دو نهاد دین و سیاست در یکدیگر گردید، و ارتباط ارگانیک میان نخبگان - به عنوان حاملان اصلی این اندیشه - و توده‌ها - به عنوان مفسران آن - را مشروعیت بخشید. امام در قامت یک رهبر انقلابی کارزماتیک و به عنوان «واقعیت عینی» یک «مکتب ذهنی»، با در نظر گرفتن روح و پیام راستین اسلام، و با بهره‌گرفتن از اجتهاد آزاد در تشیع، دولت دینی را به اراده ملت متکی می‌دانند، و از این درگاه به سمت ایجاد یک عرصه برای امکان رقابت و مشارکت سیاسی حرکت می‌کنند. در واقع امام با جمع میان دستگاه مرجعیت و روحانیت - به عنوان یک نهاد اجتماعی موثر - و دستگاه رهبری - به عنوان نهاد حاکم - شکاف میان دین و دولت را به فرصتی جهت پیشبرد نگاه اسلام و معطوف به نیازهای روز جامعه تبدیل کردند. لذا اجتهاد از نظر امام، یک امر پویاست و لازمه یک اجتهاد صحیح، توجه به دو عنصر زمان و مکان است. به نظر می‌رسد که خود ایشان در عمل به چنین اجتهادی دست یازید و تکامل نظریه سیاسی امام و تئوری دولت ایشان در پرتو توجه به دو عنصر زمان و مکان اتفاق افتاد.

«سوم. بدون تردید مهم‌ترین دستاورد امام خمینی (ره) در راستای تکوین دولت دینی، هم‌نشینی جمهوریت - به مثابه یک مفهوم مدرن - در کنار اسلامیت - به عنوان فربه‌ترین عنصر سنت - است. لذا حضرت امام با تأکید و تکیه بر خواست و اراده ملت و با ارائه این شعار که «میزان رای ملت است» قرائتی مردم‌گرایانه و آزادی‌خواهانه از تشیع ارائه نمودند. امام در مورد خود نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی به آرای عمومی مراجعه می‌کنند. در بیانات گوناگونی که امام ایراد کرده‌اند، کاملاً مشخص است که امام به فهم و نظر مردم به عنوان یک اصل تعیین‌کننده و نافذ در عرصه سیاسی و سیاست‌های عمومی نظر دارند و بر آن تکیه می‌کنند. در دیدگاه بنیانگذار انقلاب سلامی، اصول، ارزش‌ها و آرمان‌های دینی و اسلامی، افزون بر ایمان و اعتقاد، موضوع انتخاب سیاسی ملت برای ابتنا و عطف حکومت بر آنها قرار گرفته، همچنان که حاکمیت قرائت و تفسیر دینی بر جامعه و نهادهای اجتماعی از منطقی مبتنی بر جمهوریت تبعیت می‌کند. همان‌طور که اشاره شد، از نگاه امام، در جمهوری اسلامی

۶۶

آیا این انقلاب صرفاً ماهیتی
اقتصادی - مادی دارد، یا
تنها دارای ماهیت سیاسی
است؟ یا آنکه انقلابی مذهبی
است؟ البته مذهبی به معنای
جامعه‌شناسانه، یا آنکه
انقلاب، انقلابی همه‌جانبه و
کامل است که روح آن را اسلام
تشکیل داده است؟

۹۹

که از طرف خدای تبارک و تعالی نازل شده و در لسان قرآن و نبی اکرم (ص) بیان شده است». (حکومت اسلامی، ص ۵۴) به عنوان نمونه ای دیگر، در جریان تهیه و تدوین قانون اساسی، دولت موقت و برخی از گروه های سیاسی لیبرال و ملی، معتقد بودند که اساسا به فراندوم گذاشتن قانون اساسی لزومی ندارد و کافی است که ما این قانون را در مجلس موسسان تصویب کنیم تا قانون، نهایی شود. ولی امام اصرار داشتند که این قانون به فراندوم گذاشته شود. به فراندوم گذاشتن قانون هم به این معنی بود که اگر مردم به قانون اساسی رای مثبت نمی دادند، این قانون تصویب نمی شد. با اینکه حضرت امام بر اساس مشروعیت الهی، به عنوان یک فقیه متبحر و کارشناس در مسائل دینی، مجاز بوده است که بعد از تأیید این قانون، آن را رسمیت و مشروعیت ببخشد و دیگر نیازی به فراندوم قانون نباشد، اما امام چنین کاری نکردند. در حقیقت بستری که موجب طرح جمهوری اسلامی گردید،

ملاک، آرا مردم است. چه در قانون گذاری، چه در اجرا. اما نه بی قید و شرط. بلکه در چارچوب ضوابطی که اسلام برای هریک از سه قوه مقننه، مجری و قضائیه تعیین کرده است. امام خمینی (ره) با اشاره به این مطلب می فرمایند: «مجموعه قوانین اسلام که در قرآن و سنت گرد آمده توسط مسلمانان پذیرفته و مطاع شناخته شده است. این توافق و پذیرفتن کار حکومت را حکومت های جمهوری و مشروطه سلطنتی (و حکومت های غیر اسلامی) اکثریت کسانی که خود را نماینده اکثریت مردم معرفی می نمایند، هر چه خواستند به نام قانون تصویب کرده سپس بر همه مردم تحمیل می کنند. حکومت اسلام، حکومت قانون است. در این طرز حکومت، حاکمیت منحصر به خداست و قانون فرمان و حکم خداست. قانون اسلام یا فرمان خدا بر همه افراد و بر دولت اسلامی حکومتی تام دارد. همه افراد از رسول اکرم (ص) گرفته تا خلفای آن حضرت و سایر افراد تا ابد تابع قانون هستند، همان قانونی



سرزمین و امت اسلام تعطیل گردد. این حرف که قوانین اسلام تعطیل پذیر یا منحصر و محدود به زمان یا مکانی است برخلاف ضروریات اعتقادی اسلام است. بنابراین چون اجرای احکام پس از رسول اکرم (ص) و تا ابد ضرورت دارد تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره ضرورت می یابد. بدون تشکیل حکومت و بدون دستگاه اجرا و اداره که همه جریانات و فعالیت های افراد را از طریق اجرای احکام تحت نظام عادلانه درآورد، هرج و مرج به وجود می آید و فساد اجتماعی و اعتقادی و اخلاقی پدید می آید. پس برای اینکه هرج و مرج و عنان گسیختگی پیش نیاید و جامعه دچار فساد نشود، چاره ای نیست جز تشکیل حکومت و انتظام بخشیدن به همه اموری که در کشور جریان می یابد». (ولایت فقیه، ص ۲۶)

به طور کلی حضرت امام خمینی (ره) به عنوان تجسم عینی یک مکتب، با حرکت در راستای ضرورت های اعتقادی، تاریخی و اجتماعی و با شناخت واقعیت های جامعه، سبب پویایی، همبستگی و پیوستگی هندسه معرفتی جمهوری اسلامی گردیدند، تا حقیقت راستین «عقیده و جهاد» را جامه عمل ببوشانند.

چالش و کشاکش میان نظام فقهی سنتی و ضرورت ها و مقتضیات زمان و مکان بود، که امام به دلیل نگرش کل گرایانه و جامع خود، نه تنها در جایگاه یک ایدئولوگ برجسته، بلکه به عنوان رهبر یک انقلاب مردمی و زمامدار حکومت، توانستند آن را تحقق عینی ببخشند. رویکرد های ایشان در خصوص چالش هایی از قبیل مالیات، قانون کار و تعاونی ها و ... در طول حیات پربرتکشان، بیش از پیش ضرورت وجود چنین دیدگاهی را ضروری می نمود. امام با تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام و تبیین بنای فقهی حکم حکومتی، در واقع در پیچه اطمینان هوای تنفس جامعه در صورت بروز این قبیل مشکلات و نارسایی ها و تنظیم رابطه سیال میان قانون و شریعت را پایه ریزی کردند.

از همین رو، امام خمینی (ره) استمرار اجرای احکام را ضروری و بدیهی دانسته و می فرماید:

«احکام اسلام محدود به زمان و مکانی نیست و تا ابد باقی و لازم الاجرا است، تنها برای زمان رسول اکرم (ص) نیامده تا پس از آن متروک شود و دیگر حدود و قصاص یعنی قانون جزای اسلام اجرا نشود یا انواع مالیات های مقرر گرفته نشود، یا دفاع از





پرسمان



ریشه ها و پیامدهای کودتای سوم اسفند در گفت وگو با دکتر مهدی ابوطالبی؛
سکولار کردن جامعه ایران؛ پروژه موفق نبوده است



تحلیل یک واقعه؛
تکمیل پازل نفاق



ماهیت حادثه ۱۴ اسفند در گفت وگو با محمد رحمانی؛
بنی صدر در گرداب رادیکالیسم منافقین



درس های پیام امام به گورباچف در گفت وگو با یک پژوهش گر تاریخ؛
دعوت به توحید

ریشه‌ها و پیامدهای کودتای سوم اسفند در گفت‌وگو با دکتر مهدی ابوطالبی؛

سکولار کردن جامعه ایران پروژه موفق نبوده است

تسلط رضاخان برمقدارت مردم ایران با کودتای سوم اسفند آغاز شد. این کودتا که درست ۱۴ سال پس از انقلاب مشروطه رخ داد، بنیان بسیاری از دستاوردهای مشروطه را بر باد داد. در این دوره بود که انگلیسی‌ها از رضاخان، ابن قزاق بی سواد، بیسمارک و میچی و پتر کبیر ساختند، او را تاجدار شاه افشار ارتقا دادند، شعرا در مدحش شعر سرودند، خوانندگانی مثل عارف قزوینی به افتخارش کنسرت دادند و تصنیف مرغ سحر اجرا کردند و نسل دوم روشنفکران بعد از مشروطه مثل علی اکبرخان داور، علی دشتی و امثالهم زمینه‌های ایدئولوژیک استقرار او بر سریر سلطنت را مهیا ساختند. اینان از ضرورت «استبداد منور» سخن به میان آوردند، مشروطه و شعارهای آن را به باد سخره گرفتند، تجدید ایران را در گرو تسلط دیکتاتوری دانستند تا مردم را «به زور توسری» اروپایی کنند. از همین روست که بازخوانی ریشه‌های این کودتای استعماری جهت تنویر افکار جامعه در خصوص ماهیت استعمار امری ضروری است. آنچه در پی می‌آید حاصل گفت‌وگوی ماهنامه سرو با دکتر مهدی ابوطالبی، عضو هیئت علمی موسسه امام خمینی (ره) در خصوص ریشه‌ها و پیامدهای کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ است.



محمد جواد نیکبخت



کشورهای دیگر همیشه از این دویال استفاده کرده است. در دوره قاجار، غربی‌ها برای اینکه در ایران به خوبی نفوذ پیدا کنند، از طریق حمله‌های نظامی یا از طریق تحریک گروه‌های اغتشاشگر مانند بابی‌ها و شورش‌هایی که آنها تحت حمایت و همراهی روس‌ها و انگلیسی‌ها داشتند، مقاصد خود را پیش می‌بردند.

در دوران مشروطه هم به همین شکل بوده است. فزاهایی را در دوره مشروطه مشاهده می‌کنید، مانند فتح تهران که منجر به شهادت مرحوم «شیخ فضل الله» و غلبه جریان سکولار می‌شود، که با همین قدرت نظامی اتفاق می‌افتد. «سردار اسعد بختیاری» با هماهنگی کامل انگلیسی‌ها ارتش راه اندازی می‌کند و به سمت تهران می‌آید و «محمودلی خان تنکابنی» به همین شکل، با هماهنگی روس‌ها از شمال، ارتش را به سمت تهران راه می‌اندازد و تهران را فتح می‌کند. البته بعد و قبل از فتح تهران هم، همان جریان تحصیل کرده و فرنگ رفته غرب‌گرا مانند امثال «سید حسن تقی‌زاده»، بُعد فکری مشروطه را پیش می‌برند.

به دوره رضاخان که می‌رسد، همین داستان تکرار می‌شود. یک فرد قلدری مانند رضاخان، کودتای نظامی با پشتیبانی «ژنرال آیرونساید» انگلیسی را راه اندازی می‌کند، و البته به موازات آن، برنامه‌ریزی‌های فکری که خود سفارت انگلیس با افرادی مانند اردشیر بیورتر، سیدضیا، تقی‌زاده و فروغی ترتیب می‌دهد تا کودتای سوم اسفند رخ دهد. این‌ها افرادی هستند که در دوره‌ای که قرار است رضاخان به قدرت برسد، مقالات مجلات «کاوه» و «ایران شهر» و «آینده» را در همان سال‌های ۱۳۰۰ الی ۱۳۰۴ بعد از کودتای رضاخان تا پادشاهی رضاخان، در تحلیل علت عقب ماندگی و راه پیشرفت ایران می‌نویسند. آن‌ها در مقالات‌شان رسماً از اینکه ما نیازمند یک قدرت استبدادی یا «استبداد منور» یا استبداد روشنفکرانه هستیم، دفاع می‌کنند. به این معنا که ما آدم قلدری را می‌خواهیم که تفکرات سکولار غربی را پیاده‌سازی کند. مانند اعتقاد جالبی که «سید حسن تقی‌زاده» دارد که ما اگر بخواهیم پیشرفت کنیم باید از سرتا نوک پا غربی بشویم. این موضوع را مردم ایران بر نمی‌تابند. مثلاً کشف حجاب را مردم ایران قبول نمی‌کنند. بنابراین باید متوسل به زور شد.

موضوع بحث ما در مورد کودتای سوم اسفند است. اما بیش از روند و چگونگی ماجرا، در خصوص جریان فکری حامی این نگاه است. اینکه اساساً ایده نقش‌آفرینی دولت خارجی به منظور پیاده‌سازی توسعه در ایران چگونه شکل گرفت و چه عاقبتی داشت؟ لطفاً تحلیل خود را در مورد اینکه این مدل چگونه است و چرا در ایران، دولت‌های خارجی بر خلاف تصور روشنفکران غرب‌گرا، بیشتر نقش‌شان در تثبیت دیکتاتوری است؟

در دنیای غرب، همیشه کسانی که می‌خواهند غرب را منصفانه ببینند، بین دو تصویر از غرب تفکیک قائل می‌شوند. از این جهت که می‌گویند غرب یک رویه علمی و فکری دارد که تکنولوژی و علم و بحث‌های فکری - فلسفی را شامل می‌شود، و رویه دیگر، رویه استعماری غرب است که از دوران قدیم به کشورها حمله می‌کردند و کشورها را تحت استعمار خود قرار می‌دادند و نسبت به سایر کشورها خشونت نشان می‌دادند.

لذا واقعیت این است که غرب را باید با این دویال زور و قدرت و بال فکرو علم شناخت. از این نظر پیشرفت غربی‌ها در ۴۰۰ الی ۵۰۰ سال اخیر با این دویال زورگویی و قدرت‌طلبی و ظلم به دیگران و بال فکری و علمی بوده است. خود غرب اینگونه پیشرفت کرد و لذا غربی‌ها بال اقتصادی و زیربنای اقتصادی خود را با به غارت بردن سرمایه‌های کشورهایی که تحت استعمار قرار داده‌اند یا کشورهایی مانند ایران که نتوانستند تحت استعمار خود قرار دهند، ولی از طریق قراردادهای استعماری منابع‌شان را بردند، تقویت کردند.

کارها و اقدامات علمی و رشد‌های علمی و تکنولوژیکی هم محصول کارهای فکری‌شان است که در کنار آن، بسیاری از مقاصدشان با زورگویی و قلدری و خشونت، پیش رفته است. لذا امروز هم وضعیت به همین شکل است. اگر به آمریکا نگاه بیندازید، می‌بینید که آنها بخشی از پیشرفت اقتصادی و کسب منابع مالی را با همین اشغالگری‌ها و جنگ‌ها به دست می‌آورند و بخش دیگر را با کارهای علمی، که محصول علوم انسانی و فنی و کارهای دیگر است، کسب می‌کنند.

از غرب جدید بعد از رنسانس همین‌گونه بوده است، که همیشه با این دویال پیش رفته است و برای پیشبرد برنامه‌های خود در

تئوری استبداد منور را در مقالات علمی روشنفکران دوران مشروطه می‌بینیم. یا حتی برخی تصریح می‌کنند که امروز کشور ما نیازمند یک مشت و پنجه آهنین است که یک نفر باید از بالا بر سر مردم بزند که آن‌ها را به سمت تفکرات و فرهنگ غربی هل بدهد.

به نظر شما، این تیپ تکنوکرات دولتی که ایده «استبداد منور» را شکل می‌دهند، چقدر توانستند دستاوردهای مشروطه را محقق کنند و با این مدل حمایت دولت خارجی برای تحقق مدرنیته ایرانی و تحکیم پایه‌های توسعه در ایران، توفیقی هم داشتند؟ قطعاً در بخش‌هایی جواب داد. چرا جواب داد؟ چون در دوران مشروطه، دو نگاه موجود بود که شامل یک نگاه مذهبی به مشروطه بود که علما داشتند و نگاهی که غرب‌گراها داشتند که می‌خواستند همان پارلمان غربی، مساوات غربی، آزادی غربی و رای اکثریت را در قالب مجلس شورای ملی وارد ایران کنند. خوشبختانه این موضوع این است که فکری کردند مسیر پیشرفت همین امر است.

۶۶

غربی‌ها در تحقق اهدافشان موفق نبودند. حتی سکولار کردن

جامعه ایرانی هم به معنای

کلی موفق نبوده است. نتیجه

سکولاریسم رضاخان و به

دنبال آن محمد رضا انقلاب

اسلامی بود که اگر این کار انجام

نمی‌شد، شاید به راحتی انقلاب

رخ نمی‌داد.

۹۹

همان دوران که «شیخ فضل الله» زنده است، در یک گفت‌وگویی که با دو تن از علمای مشروطه خواه تهران؛ مرحوم طباطبایی و بهبهانی دارد، وی مقالاتی که روشنفکران در روزنامه‌ها نوشتند را به این آقایان نشان می‌دهد. این‌ها رفته بودند شیخ فضل الله را راضی کنند که برگردد. شیخ فضل الله علیه مجلس موجود تحصن کرده بود که این‌ها تفکر غربی دارند. آن‌ها می‌خواستند شیخ را راضی به برگشت کنند و شیخ فضل الله مقالات روزنامه‌ها را می‌آورد و می‌گوید این‌ها را مطالعه کنید. آقایان مقالات را که می‌خوانند سید طباطبایی از توهین‌هایی که به دین شکل گرفته است، گریه می‌کنند و در ادامه شیخ فضل الله می‌گوید من با این‌ها مشکل دارم، شما می‌گویید چه کار کنیم؟ آن‌ها می‌گویند مادر حال حاضر این‌ها را قبول نداریم و با این‌ها مماشات کنیم تا زمانی که نهضت به پیروزی راه یابد. آن زمان ما علیه این‌ها موضع‌گیری می‌کنیم. شیخ فضل الله آن‌جا حرفی می‌زند و می‌گوید «این‌ها که هنوز تثبیت نشده‌اند و قدرت ندارند، اینگونه بر علیه دین می‌نویسند، اگر تثبیت بشوند چه کارهایی خواهند کرد؟» آن زمان شیخ فضل الله این جمله را می‌گوید: «اگر این‌ها به قدرت برسند روزی خواهد رسید که چادر را از سر زنان شما خواهند کشید». این حرف را شیخ فضل الله ۲۵ سال قبل از جریان کشف حجاب می‌گوید و پیش‌بینی می‌کند. در دوران رضاخان شخص سید حسن تقی زاده تئوریسین حکومت رضاخان می‌شود و با نظریه او بحث کشف حجاب اتفاق می‌افتد.

در نهایت هم همین افراد همچون تقی زاده نیز ناکام می‌شوند.

رضاخان به دلیل قلدری و خوی استبدادی خود این افراد روشنفکر را حذف می‌کند. همچنین رضاخان پایه بی‌حجابی در ایران را نهادینه کرد. بعد از رضاخان اجباری بی‌حجابی برداشته شد، اما بی‌حجابی در ایران تثبیت شد. در دوران محمد رضا پهلوی بی‌حجابی مانند دوره رضا شاه اجباری نیست. اما نسل بی‌حجاب آمدند و خود به خود فرهنگ سازی شکل گرفت و این فرهنگ جا افتاد. علم سکولار غربی و دانشگاه‌های سکولار تعطیل شد و ۵۰ الی ۶۰ سال نخبگان تحصیل کرده مادر همین دانشگاه‌ها تحصیل کردند. هنوز هم مشکل جمهوری اسلامی

در جامعه ما به عنوان جامعه دینی، این شیوه‌ها هیچ‌گاه جواب‌گو نیست. ضمن اینکه در کشورهای دیگر هم ممکن است ظواهر دیگری را هم بیاورد. به عنوان مثال ممکن است خیلی‌ها در مورد امارات بگویند چه کشوری شده است و چه ساختمان و ظواهر و هتل‌ها و ورزش‌های تجاری بالایی دارند. این‌ها زمان رضاشاه هم همین کارها را انجام می‌دادند و ظواهر شهرها را مدرن می‌کردند و ساختمان‌های جدید می‌ساختند. اما به این‌ها اصطلاحاً مدرنیزاسیون سطحی می‌گویند. به این معنا که کشور امارات هیچ وقت کشور پیشرفته علمی و کشور پیشرفته تکنولوژیکی و دارای تمدن نخواهد شد.

دارای یک سری محصولات و ضوابط نوین کاملاً وابسته است که اگر اراده خارجی از پشت سر آن‌ها برداشته شود، همه چیز آن‌ها نابود است و خیلی اوقات هم خیلی از ظواهر پیشرفت هم به سادگی نمی‌دهند. به این معنا که هویت و عزت و نگاه دینی‌تان را می‌گیرند و خیلی از چیزها را باید بدهید تا همین ظواهر را به شما بدهند که در نهایت منجر به شکل گرفتن چنین کشورهایی می‌شود. به عنوان مثال کشورهایی مانند قطر، دبی، امارات و عربستان کشورهای عربی بولدوار و در ظاهر بالاترین مدل‌های ماشین‌ها و تکنولوژی‌ها را دارند و در کشورشان استفاده می‌کنند. اما این‌ها هیچ وقت نه کشور علمی پیشرفته‌ای هستند و همه کارهایشان یا با پول و یا با قلدری است و با وابستگی به پشتوانه استعمار است. به عنوان مثال بازیکن را می‌خرند و به او شناسنامه می‌دهند که بتوانند پیشرفت ورزشی داشته باشند و هیچ وقت خودشان نمی‌توانند به خودی خود پیشرفت داشته باشند و حتی در مورد علم هم همین کار را انجام می‌دهند و دانشمندان را می‌خرند. لذا خودشان هیچ‌گاه تحول و پیشرفت و تمدن‌سازی نمی‌توانند داشته باشند. جدای از اینکه باید ارزش‌های اصیل و دینی خود را کنار بگذارند و این تجربه همه کشورهایی است که با وابستگی به غرب می‌خواهند جلو بروند. ضمن اینکه در کشورهایی مانند ایران غلبه فرهنگ دینی پررنگ‌تر است. در نهایت مردم حاضر نیستند آن همراهی لازم را داشته باشند.

با همین آدم‌هاست. مانند حرفی که امام گفتند. امام فرمودند «ما اگر از شُرپهلوی‌رها شویم از شُرّوابستگان به تکیه شرق و غرب رها نخواهیم شد.» بنابراین به این معنا توانستند در جامعه ایران تأثیر بگذارند.

از نظر شما اهداف کودتای سوم اسفند در جامعه ایران موفق بود؟

به نظر من غربی‌ها در تحقق اهدافشان موفق نبودند. حتی سکولار کردن جامعه ایرانی هم به معنای کلی موفق نبوده است. نتیجه سکولاریسم رضاخان و به دنبال آن محمد رضا انقلاب اسلامی بود که اگر این کار انجام نمی‌شد، شاید به راحتی انقلاب رخ نمی‌داد. انقلاب اسلامی درواکنش به اقدامات ضد جمهوری رضاشاه و محمد رضا شاه رخ داد. اما به هر حال به میزانی در جامعه ما اثرگذار بوده است، ولی به نتیجه نرسیده است. امروز هم به نتیجه نمی‌رسد. چون بدنه جامعه و هویت ملی ایرانی‌ها با مذهب و تشیع و دین اسلام گره خورده است. لذا با تمام ظواهر غربی که وارد جامعه ما شده است و اثرگذاری بوده است، روح عمومی ملی ما دینی است. در واقع اثر واقعی خود را نگذاشته اما به جامعه ما ضربه زده است.

به قدرت رسیدن ترکیبی از روشنفکری غرب‌گرای وابسته که نماد آن «سیدضیا» بود، با یک نیروی قلدر نظامی که نماد آن رضاخان بود که هر دو با پشتوانه دولت خارجی، حکومت را به دست گرفتند، در جریان کودتای سوم اسفند تجربه شد. این مدلی است که استعمار از دیرباز داشته است و امروز هم از سوی برخی روشنفکران و جریان‌های روشنفکری غرب‌گرا همین نگاه تبلیغ می‌شود و تفاوتی نکرده است. به نظر می‌آید که محصول این نگاه ارتجاع و از هم‌گسیختگی است که در نهایت در شهریور ۱۳۲۰ می‌بینیم. توسعه‌ای شکل نگرفت و ارتش مادر مقابل متفقین مقاومتی نداشت و جامعه یک جامعه عقب‌مانده و خفقانی شد. هنوز هم همین مدل تبلیغ می‌شود و نیروهای غرب‌گرا متوجه تکرار این الگو نیستند. شما تحلیل‌تان در این زمینه چیست؟

تکمیل پازل نفاق



علیرضا کبیری

مقدمه

زمینه‌های غائله ۱۴ اسفند

وقسمت‌های در نظر گرفته شده زمین چمن را پوشاندند. پس از شروع سخنرانی بنی صدر و آغاز برنامه ریزی شده درگیری‌ها، گروه ضربت سازمان که از افراد قوی متشکل بود، با کلیه توان و نیرو در درگیری و هدایت آن شرکت کردند.

ابوالحسن بنی صدر که سخنران مراسم بزرگداشت محمد مصدق؛ در ۱۴ اسفند ۵۹ در دانشگاه تهران بود، این مراسم را تبدیل به میتینگ سیاسی کرد. شکست بنی صدر و ائتلاف وی در به کرسی نشاندن گزینه خود به عنوان نخست‌وزیر کابینه، سطح تعارضات و چالش‌های داخلی بین رهبران سیاسی کشور را افزایش داد. ابوالحسن بنی صدر با خواندن برخی اسامی و انتصاب افرادی که به تعبیری در پی ایجاد آشوب و تنزل جایگاه قانونی ریاست جمهوری هستند، به کمیته انقلاب اسلامی و بنیاد مستضعفان و نهادهای انقلابی سبب سردادن شعار علیه دکتر بهشتی شد.

بنی صدر در دانشگاه تهران چه گفت؟

در این مراسم ابوالحسن بنی صدر صحبت‌های خود را در چارچوب نقد جناح مکتبی جامعه صورت بندی کرد. وی پس از ارائه نگاه و مواضع خود و نقد برخی رفتارها که آن‌ها را بازتولید ارتجاع در دوره انقلاب تفسیر می‌کرد، گفت: «امروز این طور که به من گفته‌اند، نیروهای انتظامی را نه باتوم دادند و نه وسیله داده‌اند. لابد این هم جزو برنامه بوده است. به هر حال شما مردم آرامش خودتان را حفظ کنید. از برخورد تآمی توانید خودداری نکنید. اگر اخطار ما مفید واقع نشد، آن وقت نوبت شماست که وارد عمل بشوید.» با درگیری وسیع نیروهای گارد ریاست جمهوری علیه مردم و ضرب و شتم بسیاری از آنان توسط نیروهای سازماندهی شده میلشیا و گارد بنی صدر با فرماندهی مستقیم شخص رئیس جمهور، اغتشاش ۱۴ اسفند چالش سیاسی-اجتماعی وسیع و گسترده‌ای حول مشروعیت و صلاحیت سیاسی و فکری رئیس جمهور پدید آورد.

عدم حمایت اکثریت مردم از فراخوان‌های بعدی بنی صدر و گروه‌های سیاسی حامی وی، غائله ۱۴ اسفند را به نقطه عطف سرنوشت سیاسی بنی صدر تبدیل نمود و بعد از آن عملاً

در پاییز و زمستان ۵۹، به رغم گسترش ابعاد جنگ تحمیلی و تجاوز همه‌جانبه دشمن بعثی، فضای سیاسی کشور با تشنج و درگیری‌های سازمان مجاهدین خلق، دفتر بنی صدر و سایر گروه‌های مولف وی به شدت بحرانی شده بود. در اجتماعی در روز هفتم اسفند درامجدیه، در حین سخنرانی چهارتن از اعضای نهضت آزادی (مهندس بازرگان، دکتر سحابی، دکتر یزدی، مهندس صباغیان) و در پی سخنرانی‌های تحریک‌آمیز نامبردگان که در حمایت از مواضع بنی صدر و مخالفت با روحانیت و نیروهای پیرو خط امام ابراز شد، اغتشاشاتی بروز کرد. به موازات این اتفاق، چالش بین بنی صدر و مخالفانش در مجلس بار دیگر اوج گرفت. نمایندگان مجلس یک طرح دو فوریتی ارائه دادند تا دولت بتواند تکلیف وزارتخانه‌های بی‌سرپرست را روشن نماید. گفت‌وگوهای مجلس بین موافقان و مخالفان طرح، باب جدیدی را در سیر انتقاد و دفاع از بنی صدر گشود. در چنین زمینه و فضای سیاسی ملتهبی، مراسم ۱۴ اسفند در دانشگاه تهران با مشارکت فعال طرفداران بنی صدر و سازمان مجاهدین خلق، برنامه ریزی و اجرا شد.

در روز مراسم چه گذشت؟

«آرام باشید دارم صحبت میکنم... آرام باشید... شمایي که با این چماق‌داران نیستید، از آن‌ها فاصله بگیرید تا من از مردم بخواهم به حساب آن‌ها رسیدگی کنند.» این‌ها جملات آشنایی است که بارها در سالگرد ۱۴ اسفند از تلویزیون پخش شده است.

اما این سخنان به چه دلیل و با چه فضا سازی از جانب وی بیان شد؟ بخش سازماندهی شده و متشکل جمعیتی که در ۱۴ اسفند در دانشگاه تهران اجتماع کردند، هواداران سازمان مجاهدین خلق بودند. روز قبل از مراسم به وسیله سرتیم‌ها از تمام افراد میلشیا و هواداران سازمان خواسته شد که از صبح پنجشنبه برنامه خود را شروع کنند. تیم‌ها با فرماندهی مشخص و آمادگی کامل برای درگیری تقسیم شده بودند. میلشیا و دیگر هواداران سازمان به صورت منسجم و منظم قبل از شروع مراسم وارد دانشگاه شدند، جلوی تریبون را اشغال کرده



اشراقی) و مجلس (مرحوم یزدی) مامور پیگیری اختلافات به منظور رفع آن‌ها می‌شود.

هیات حل اختلاف از ۲۴ فروردین ۱۳۶۰ که اولین جلسه خود را تشکیل داد، جلسات متعددی را برای رسیدگی به اختلافات مسئولین برگزار کرد و در نهایت در ۱۲ خرداد ۱۳۶۰ اعلام کرد که مصاحبه‌ها و سخنان رئیس جمهور، تخلف از بیانیه ده ماده‌ای امام و قانون اساسی می‌باشد و از این رو رئیس جمهور را متخلف اعلام کرد.

بنابراین حمایت و سعه صدر امام از این جهت نبود که بنی صدر را قبول داشته باشند؛ بلکه بنی صدر یک جایگاه قانونی داشت که این جایگاه باید محترم شمرده می‌شد تا مسائل جامعه بتواند به پیش برود و بعد هم در کنار پیشرفت امور، مسائل برای جامعه روشن شود.

۱۴ اسفند، بروز ائتلاف

پیش از آغاز انتخابات ریاست جمهوری همه گروه‌های سیاسی در یک نقطه و یک موضع اشتراک نظر داشتند؛ مخالفت با دولت بازرگان. گروه‌ها و روشنفکران چپ، نیروهای چپ اسلامی مثل جنبش مسلمانان مبارز، سازمان مجاهدین خلق، عمده گروه‌های مکتبی و روحانیون هرکدام به شکلی در نقد بازرگان اشتراک نظر داشتند. حتی این مخالفت در نگاه لیبرال‌های منفرد همچون ابوالحسن بنی صدر یا صادق قطب‌زاده هم وجود داشت. با این وجود پس از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری و انتخاب بنی صدر آرایش سابق نیروهای سیاسی دچار تحول شد. پس از به کرسی نشستن محمدعلی رجایی بر صندلی نخست‌وزیری، یک ائتلاف عجیب میان مخالفین حزب روحانیون انقلابی تشکیل شد. ائتلافی سه‌گانه از نیروهایی که علاوه بر تضاد عمیق ایدئولوژیک، از تضاد سیاسی نیز برخوردار بودند.

از جالب‌ترین مواضع در این خصوص، موضع «حبیب‌الله پیمان» است. وی در نشریه «امت» در مقاله‌ای تحت عنوان «سراب پایگاه توده‌ای جبهه متحد لیبرالی، خط امپریالیسم و مشکل توده‌ها» ارزیابی و تحلیل خود را از غائله ۱۴ اسفند این گونه ارائه داده است: «هدف مشترک همه عناصر و گروه‌های

رئیس جمهور کاملاً به رئیس یک جبهه محدود گروه‌های سیاسی برای مقابله با نیروهای پیرو خط امام تبدیل گردید.

تلاش امام برای بازگشت بنی صدر

دقت و بررسی سیره علمی امام خمینی (ره) در مواجهه با ماجرای بنی صدر نشان می‌دهد که امام با توجه به مبانی اندیشه‌ای خود در مورد لزوم احترام و توجه به نظر مردم تا لحظه آخر و در مواقع مختلف، دو طرف را همواره به وحدت و رفع اختلافات دعوت می‌کنند. همچنین ایشان بعد از شروع جنگ، با در نظر گرفتن شرایط ویژه جامعه از همه گروه‌های سیاسی کشور می‌خواهند که اختلافات خود را به کمترین حد برسانند.

به همین سبب و به دنبال این ماجرا، انتقادات زیادی از بنی صدر بیان می‌شود. به دنبال این واقعه جلسه‌ای در روز ۲۵ اسفند ۱۳۵۹ با حضور شهید دکتر بهشتی، آیت‌الله موسوی اردبیلی، آیت‌الله خامنه‌ای، مرحوم هاشمی رفسنجانی، مهندس بازرگان، بنی صدر، شهید رجایی و حاج سید احمد خمینی در حضور امام تشکیل می‌شود و نتیجه آن صدور بیانیه ده ماده‌ای امام بود که رهنمودهایی در مورد مسائل مملکتی ارائه کردند و طی آن بود که هیاتی مرکب از سه نفر به نمایندگی از طرف امام (آیت‌الله مهدوی کنی)، رئیس جمهور (مرحوم



پیرو خط امام، با مقالات و اخبار و مواضع خود آشکارا به جانب‌داری از آنان می‌پرداخت و تا آنجا در تشدید تشنج‌ها نقش ایفا کرد که بعد از ۱۴ اسفند، در شرایط بحرانی ابتدای سال ۶۰، مدیرمسئول روزنامه مزبور بازداشت و میزان به طور موقت توقیف شد.

مرحوم هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود به پیوند سازمان، بنی‌صدر و نهضت آزادی اشاره می‌کند که به برخی فعالان سیاسی در تابستان ۶۰ چنین گفته است: «در مورد نهضت آزادی، گفتم ما از اول انقلاب همیشه به آنها میدان دادیم و کارها را به آنها سپردیم، ولی آن‌ها به خط امام وفاداری نکردند و جانب بنی‌صدر و مجاهدین را گرفتند و روزنامه میزان و نمایندگی مجلس شورای اسلامی را به نفع آن‌ها استخدام کردند.» (هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران: ص ۲۳۳)

بنی‌صدر، محور سیاسی وحدت چپ‌ها و لیبرال‌ها
 نهضت آزادی و جبهه ملی، در کنار سازمان مجاهدین خلق دو جریان اصلی متولی برگزاری میتینگ ۱۴ اسفند بودند. میتینگی که به نوعی رونمایی از این ائتلاف جدید بود. ائتلافی که البته

تشکیل دهنده «جبهه متحد لیبرالی» که در روز پنجشنبه ۱۴ اسفند متفقاً در دانشگاه حضور یافتند، ساقط کردن دولت رجایی و بیرون کردن حزب جمهوری اسلامی از صحنه حیات سیاسی جامعه و روی کار آوردن یک حاکمیت لیبرالیستی به رهبری رئیس‌جمهور بنی‌صدر است. سازمان مجاهدین خلق بعد از یک تردید کوتاه مدت، در ادامه حمایت از بنی‌صدر، مجدداً در ائتلاف کامل با وی و دیگر اعضای جبهه متحد لیبرال‌ها قرار گرفت و همان‌طور که قبلاً بارها تحلیل کردیم، در حقیقت جایگزینی بنی‌صدر و لیبرال‌ها را در مرحله اول پذیرفته و جایگزینی خود را به مرحله دوم موکول کرده‌اند. نهضت آزادی که چندان بی‌میل نیست مستقلاً نقش رهبری جبهه را مانند پیش به دست گیرد و با وجودی که سعی می‌کند که گاه به طور مستقل ابراز وجود نماید و با بنی‌صدر مرزبندی کند، ولی مطمئن است که بدون قبول رهبری بنی‌صدر در این مرحله راه نجاتی ندارد. به همین جهت مانند سازمان مجاهدین خلق به طور کامل در میتینگ ۱۴ اسفند دانشگاه شرکت جست. آنان با اورشان شده بود که پایگاه عظیم توده‌ای دارند و به این سراب دلخوش بوده و نقشه‌ها طرح می‌کردند. ما مطمئن بودیم که در اولین فرصت که مرزبندی قاطع‌تری به عمل آید، اکثریت توده‌ها در صف انقلاب قرار گرفته، لیبرال‌ها و متحدین آنها را به کلی تنها می‌گذارند و تنها همان اقشار سرمایه‌دار و متوسط برایشان باقی می‌ماند. اجتماع روز پنجشنبه ۱۴ اسفند این پیش‌بینی را ثابت کرد و دیدیم که زمین چمن دانشگاه را عمدتاً همین اقشار به اضافه هواداران سازمان مجاهدین خلق پر کردند و از آن توده‌های میلیونی و چند صد هزار نفری خبری نبود. (هفته‌نامه امت، ش ۱۰، ۲۵/۱۲/۵۹: سرمقاله)

برزخ استراتژیک نهضت آزادی

به میزانی که مهندس بازرگان و نهضت آزادی همسویی و ائتلاف خود را با بنی‌صدر بیشتر نشان می‌دادند، موضع‌گیری آنان در قبال سازمان نیز دوستانه‌تر و مشفقانه‌تر می‌شد. روزنامه «میزان» که ارگان غیررسمی نهضت آزادی محسوب می‌گردید، در تنش‌ها و درگیری‌های بنی‌صدر و سازمان علیه نیروهای

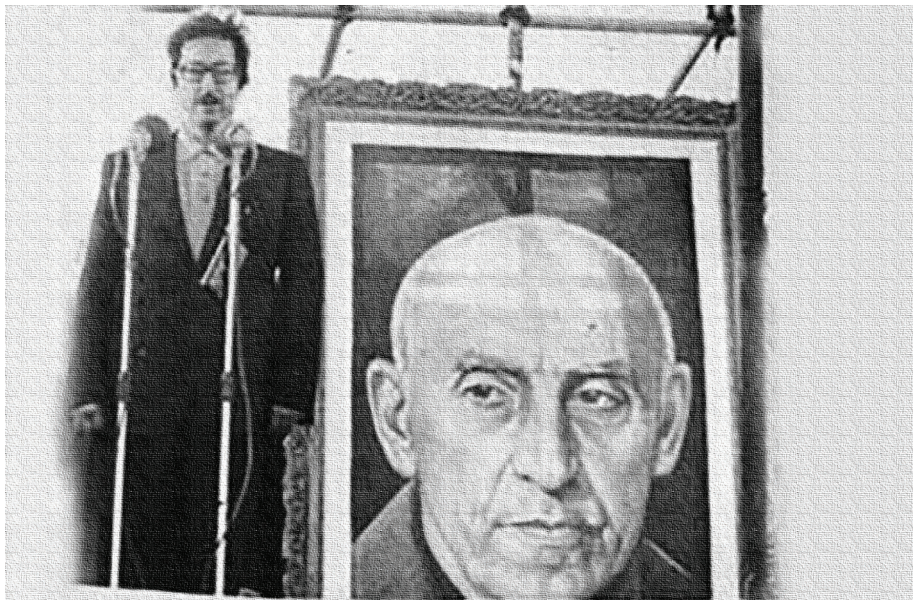
خانه فرار کرده یا اخراج شده باشید. مبانی فکری و تنظیمات اولیه را کتاب‌ها و بحث و تحلیل‌ها و تجربیاتی که از نهضت گرفتید تشکیل می‌داد. اگر بعداً به لحاظ ایدئولوژی و تاکتیک فاصله‌ها و اختلاف‌هایی پیش آمد و از خود شما کسانی جدا و مخالف شدند این‌ها مانع و منکر رابطه پدر فرزندی نمی‌تواند بشود. این نوع موضع‌گیری از سوی مهندس بازگان بیش از پیش ناکارآمدی و سردرگمی سیاسی نهضت آزادی را نمایان می‌ساخت.

ائتلافی که پایدار نماند

پس از اوج‌گیری اختلافات در بهار ۶۰، جمع‌بندی راس مجاهدین خلق و نیروهای سیاسی حامی بنی‌صدر، به سمت مبارزه مسلحانه پیش رفت. مجاهدین خلق با این ایده که تشکیلات آهنین تنها پیروز شرایط انقلابی است از فاز سیاسی وارد فاز مسلحانه شد که با وارد کردن هزینه‌ها و خسارات سنگین به نیروهای پیش‌برنده انقلاب نهایتاً ناکام ماند. با این وجود ۱۴ اسفند ۵۹ از این جهت حائز اهمیت است که نقطه عطف نمایاندن ائتلاف سه‌گانه بنی‌صدر، مجاهدین و لیبرال‌ها تلقی می‌شد.

عمرچندانی هم نیافت. با ورود به بهار داغ سال ۶۰، به همان اندازه که پیوند بنی‌صدر و مجاهدین خلق عمیق ترمی شد، ضلع سوم این ائتلاف که همواره در سیاست ایران تاخیرفاز داشت، پیوندهای ارتباط با اضلاع دیگر را سست ترمی کرد. به نحوی که در جریان عزل اولین رئیس جمهور، نیروهای نهضت آزادی که البته در مجلس در اقلیت قرار داشتند، عملاً دست به هیچ اقدامی نزدند. این در شرایطی بود که مجاهدین خلق در پاسخ به نامه‌ای که دبیرکل نهضت آزادی با عنوان «برای فرزندان مجاهد و مکتبی‌ام» خطاب به آنان و سازمان مجاهدین انقلاب نگاشت، موضع شدید انتقادی خود به بازگان را در پاسخ به آن نامه ابراز کرد.

بازگان در این نامه نوشته بود: «به هر دوی شما، سازمان مجاهدین خلق و به گروه‌ها و نهادهایی که عنوان مکتبی اختیار کرده‌اید فرزندی می‌گویم و هر دو را برادر همدیگر می‌دانم. برادرانی که با هم قهر هستید و سخت در نزاع و باعث مسائل بحرانی حاد برای مملکت و انقلاب. مجاهدین خلق، شما فرزندان نهضت آزادی هستید. در سال ۱۳۴۳ که در زندان بودیم بدنیا آمدید و راه خود را پیش گرفتید، بدون آنکه از





ماهیت حادثه ۱۴ اسفند در گفت و گو با محمد رحمانی؛

بنی صدر در گرداب رادیكاليسم منافقين

هرچند حوادث تاریخی در زمان خاصی شکل می گیرند، ولی ریشه ها، پیامدها و تأثیرات آن ها را نمی توان تنها به آن زمان محدود کرد. حوادث تاریخی درس ها، پیام ها، هشدارها و عبرت هایی را به همراه دارند که گستره ای فراتر از زمان شکل گیری آن ها را در بر می گیرد. یکی از حوادث تاریخ انقلاب اسلامی، غائله ۱۴ اسفند ۵۹ بود که بازخوانی و نگاهی دگرپاره به آن، می تواند درس ها و پیام هایی را به همراه داشته باشد. روز ۱۴ اسفند ۱۳۵۹، در حین سخنرانی بنی صدر در سالروز درگذشت مصدق، غائله ای پدیدار شد. این غائله با درگیری لفظی بین نیروهای هوادار وی که عمدتاً مجاهدین خلق و ملی گراها بودند و جمعی از نیروهای هوادار انقلاب، شروع شد. طرفین با شعارهای مخالف هم، یکدیگر را به شدت محکوم می کردند. عمده شعارها از یک طرف علیه شهید بهشتی و بر ضد حزب جمهوری اسلامی و از طرف دیگر علیه بنی صدر، مجاهدین خلق و ملی گراها بود. در این میان، بنی صدر به جای جلوگیری از تشدید این درگیری - ها و اقداماتی برای خاتمه دادن به این مسئله، با سخنانی تحریک آمیز، بر شدت این درگیری ها افزود. آنچه در پی می آید، گفت و گوی ماهنامه سرو، با محمد رحمانی پژوهشگر و نویسنده حوزه تاریخ انقلاب اسلامی، در خصوص ریشه ها و تبعات این واقعه است.



سهیل مرتضوی

مقدمتاً در خصوص شرایطی که به غائله ۱۴ اسفند ختم شد، توضیح ارائه فرمایید.

۱۴ اسفند نقطه کانونی و نقطه عطف نبود. در واقع یک معلول و یک واقعه بود که باید ریشه اش را در جاهای دیگر جست. یک رئیس جمهوری با رأی بالایی بر مسند ریاست جمهوری نشسته بود و حالا اختلافاتی بر سرتوزیع قدرت به وجود آمده بود. این خود طبیعتاً تنش زا بود. در این فضا اتفاقات متفاوتی رخ می دهد و با یک شبی بنی صدر روز به روز رادیکال تر می شود. اینجا یک عامل دیگری هم وارد ماجرا می شود که کنش های آقای بنی صدر را تغییر می دهد. آن عامل، «سازمان منافقین» بود. درست است که رئیس جمهور رأی زیادی داشت، ولی شبکه جدی و کنش گری در میدان نداشت. سازمان منافقین با چند کار جدی در حقیقت اهداف خودش را پیگیری کرد. چون می دانیم که بنی صدر یکی از مخالفین جدی سازمان منافقین بود. چند کار انجام می شود. یکی نوار آیت را منتشر می کنند، که به اعتماد رئیس جمهور بسیار ضربه می زند. دوم این که به بنی صدر نزدیک می شوند و به نوعی تضمین می دهند که کنش گری در کف میدان را برعهده بگیرند، تا رئیس جمهور با تکیه به این شبکه اجتماعی کف میدان بتواند امتیاز بیشتری بگیرد. روبه روی بنی صدر هم طبیعتاً شهید بهشتی و نهادهای انقلابی بودند. چه ادبانی برای مقابله با این ها باید انتخاب کند؟ طبیعتاً باید دست برد به ادبیات آزادی خواهی و انتخابش غیر از این نمی تواند باشد. سازمان منافقین با استفاده از نفوذی هایی که در سپاه و جاهای دیگر داشتند، اطلاعاتی می دادند که خبر از برخورد نزدیک با بنی صدر می داد و طبیعتاً بنی صدر در این فضا رادیکال تر می شد. در این فضا چهارده اسفند رخ می دهد.

در ماجرای این سخنرانی چه اتفاقی می افتد؟ آیا روایت میدانی درست و دقیقی از خود واقعه وجود دارد؟

۱۴ اسفند روزی است که بنی صدر قرار است مانور جدی سیاسی بدهد. در روز تاریخی که مرتبط به آقای مصدق است. یعنی اتصال هوییتی و گفتمانی نسبت به مصدق دارد. باید اینجا نقبی به گذشته بزنید. نیروهای مذهبی اساساً نگاه مثبتی به

مصدق نداشتند. طبیعتاً وقتی چنین برنامه ای برگزار می شود، نیروهای مذهبی حساس می شوند. در این فضا نیروهای انقلابی و نیروهایی که به جناح مکتبی تعلق داشتند، نسبت به بنی صدر حساسیت مضاعفی داشتند.

اساساً بنی صدر با رای بسیاری از همین طیف و به واسطه اعتبار امام رئیس جمهور شد.

بله، حتماً می دانید که بنی صدر حتی در مراسم افتتاحیه «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» به عنوان سخنران دعوت شده بود. یعنی این قدر برای او اعتبار قائل بودند. نقش امام چیست؟ بنای امام این بود که بتواند اختلافات را مدیریت کند. امام می خواست فضا را کنترل کند و از تنش پیش گیری کند. بنی صدر در این فضا تصمیم می گیرد که رادیکالیسم را به اوج برساند و دستور دستگیری و بیرون کردن برخی از اعضای کمیته ها را که در این مراسم حضور داشتند، صادر می کند. من فیلم کامل این مراسم را دیده ام. اطراف بنی صدر پراز افرادی هستند که مدام به وی فشار روانی وارد می کنند که واکنش نشان بدهد. پایین مرتباً شعار می دهند که آقا واکنش نشان بده و مرتباً به ایشان کارد و اسلحه نشان می دهند که این ها را آورده اند و می خواهند بچه ها را بکشند. او هم در آن لحظه ورود می کند.

این اطرافیان، اعضای سازمان منافقین هستند؟

برخی، اعضای سازمان هستند که در دفتر ریاست جمهوری حضوری جدی داشتند و برخی دیگر در آن فضا نزدیک به آقای بنی صدر بودند. در علوم اجتماعی و علوم سیاسی داریم که بعضی وقت ها رهبران سیاسی تحت تاثیر توده هایی که راهبری شان می کنند، مجبور می شوند تصمیمات رادیکال بگیرند تا بتوانند لیدری و رهبری خود را تثبیت کنند، وگرنه بعد از یک مدتی این ها کنار گذاشته می شوند و به عنوان کسی که توانایی مقابله با قطب مقابل را ندارد، رهبری شان پذیرفته نمی شود. آن جا هم بنی صدر تصمیم می گیرد که کنش رادیکالی داشته باشد و طبیعتاً سازمان منافقین اینجا استقبال کرد. هر چه برخورد تندتر می شد، سازمان منافقین

آیا بنی صدر و سازمان پیش از ۱۴ اسفند هم تصمیم به برخورد قهرآمیز و ورود به فاز مسلحانه داشتند؟

این گزینه روی میزشان بود. اول این که بنی صدر را از سازمان جدا کنید. بنی صدر به دنبال منافع شخصی خودش بود و سازمان هم به دنبال منافع خودش بود و به همین دلیل خیلی طول نمی کشد که وقتی این ها از ایران خارج می شوند، به سرعت جدا می شوند. کتابی که سازمان علیه بنی صدر چاپ کرده است، هنوز جمهوری اسلامی چنین کتابی بر علیه بنی صدر منتشر نکرده است، که روند جدایی بنی صدر است و با عنوان خائن از او یاد می شود. کسی که چه خیانت هایی - به زعم خودشان - به «جنبش آزادی بخش شورای ملی مقاومت» دارد که کتاب قطوری است. این نکته مهم است که سازمان به دنبال انتخاب بهترین زمان برای ورود به فاز مسلحانه بود. فاز مسلحانه را آخرین گزینه می دانست و ترجیحش این بود که با راهپیمایی های متعدد و فرسایشی و جدی کار را تمام کند. آن جایی که این ها از کنش سیاسی

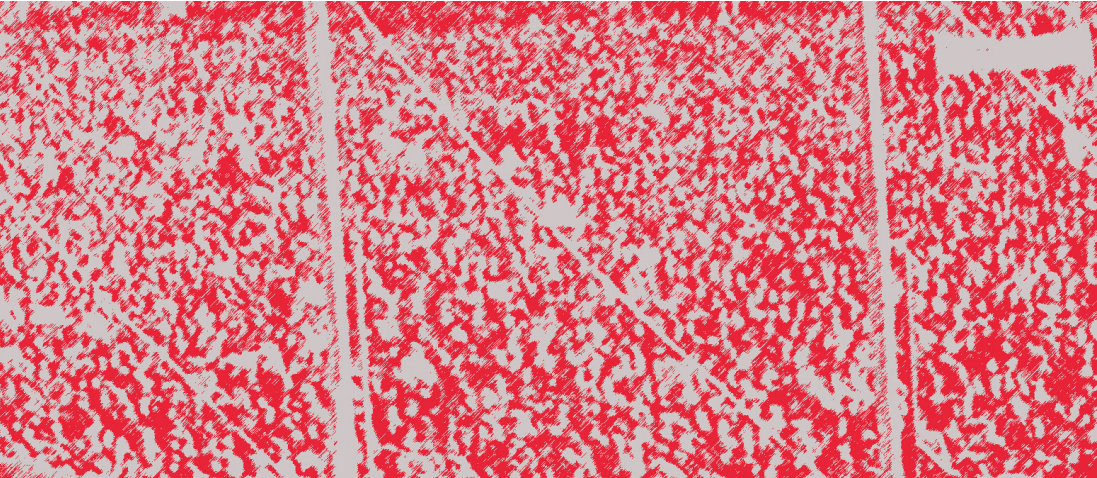
بیشتر قند توی دلش آب می شد. چون سازمان منافقین اساساً به دنبال ایجاد حکومت خودکامه چپ بود. یعنی آن چیزی که در سخنرانی های مسعود رجوی در دانشگاه شریف می بینید، غیر از یک حکومت مطلقه قابلیت اجرا نداشت. آن چیزی که این ها به دنبالش بودند، حکومتی از نوع چپ با قرائت های خاص خودشان بود.

اما با توجه به فضای جامعه اگر این اتفاق زود رخ بدهد، امکان پیروزی شان را پایین می آورد. من اسم این را می گذارم «مرحله جنگ مواضع». در این مرحله این ها به دنبال سلب مشروعیت از امام و نظام جمهوری اسلامی بودند. تمام تلاش های مطبوعاتی و راهپیمایی های شان در این راستا بود. حال اگر رئیس جمهور، اختلافاتش با درون حاکمیت پررنگ تر شود، یک پیروزی بزرگ برای سازمان است. یعنی یک ضربه بسیار بزرگ به مشروعیت نظام جمهوری اسلامی. کتابی به عنوان «گزارش یکساله فرماندهی برادر مجاهد مسعود رجوی» در سال ۶۱ چاپ و در برلین منتشر شد و در آنجا این موارد مفصل از سوی رجوی مطرح شد. آنجا طرح می شود که نظام سه پایه اصلی دارد که یک پایه اش روحانیون، یک پایه اش نیروهای ملی و یک پایه اش بازار است. یک پایه که نیروهای ملی هستند، این ها به دنبال این بودند که این پایه را حذف کنند. بنابراین نظامی که دو پایه یا یک پایه داشته باشد با یک تکانه راحت تر سرنگون می شود و این ها روی این ماجرا سرمایه گذاری کرده بودند، وگرنه به آن معنی ارادتی نسبت به بنی صدر نداشتند. تلاش این ها این بود که به این رادیکالیسم دامن بزنند. در مباحث علوم سیاسی تعبیر دیگری داریم که اگر لیدری نسبت به پیروزی خود اطمینان داشته باشد به سمت مصالحه حرکت نمی کند و به سمت برخورد سخت می رود. در واقع سازمان منافقین و بنی صدر هم اعتقاد داشتند که به راحتی حاکم می شوند. سازمان الگوی انقلاب روسیه را هم دارد. چون در انقلاب روسیه ابتدا نیروهای بولشویک و کمونیست به صورت کامل قدرت را نگرفتند، ابتدا قدرتی میانه رو حاکم می شود و بعد این ها می آیند و حاکم می شوند. این ها همه سند دارد و تحلیل صرف نیست.

۶۶

سازمان منافقین به بنی صدر نزدیک می شوند و به نوعی تضمین می دهند که کنش گری در کف میدان را برعهده بگیرند، تاریخ جمهوری با تکیه به این شبکه اجتماعی کف میدان بتواند امتیاز بیشتری بگیرد.

۹۹



نتوانستند الگویی را که مد نظرشان بود پیاده کنند.

اساساً سازمان به عنوان یک جریان چپ اسلامی و بنی صدر که اعتقادی به گرایشات چپ ندارد، چطور توانستند بدنه خود را با این تضاد ایدئولوژیک اداره کنند؟

این جا نکته‌ای وجود دارد. این اتحاد، اتحادی تاکتیکی بوده است. یعنی به تعبیر سازمان و به تعبیر بنی صدر یک نیروی ارتجاعی آمده است که می‌خواهد قدرت مطلقه را در دست بگیرد و رییس جمهور را کنار بزند. رییس جمهور نیروی میدانی ندارد، توانایی تاکتیکی ندارد، سازمان مشروعیت قانونی و مشروعیت توده‌ای ندارد. درست است که سازمان در بین قشری از مردم محبوب بود، اما اگر سرجمع حساب می‌کردید، بخش چشم‌گیری از جامعه را شامل نمی‌شد. بالاترین میزان رأی آن‌ها در بازه ۵۰۰ تا ۶۰۰ هزار رأی بود.

با وجود این که در آن مقطع عددی چشم‌گیر است، ولی عدد درشتی نیست. این را با محبوبیت امام مقایسه کنید، یا با محبوبیت همین روحانیون سنتی که شبکه گسترده‌تری داشتند و در کوچک‌ترین روستاها هم حضور داشتند. برای اداره ایران حتی اگر حکومت را با ترور و قدرت چریکی در دست می‌گرفتند نیاز داشتند که سایر نیروها را آرام کنند تا مشروعیت کسب کنند. بنی صدر بهترین عامل بود تا از این طریق مشروعیت کسب کنند.

نامید می‌شوند و سازمان به این نتیجه می‌رسد که نمی‌تواند در فضای سیاسی، آن کاری را که می‌خواهد محقق کند، به نوع دیگری از مبارزه دست می‌برد.

به نظر شما در ۳۰ خرداد بنی صدر به تحلیل سازمان رسیده بود یا مجبور شده بود به فاز مسلحانه روی بیاورد؟

در سرایشی افتاده بود. چاره‌ای غیر از این نداشت. از سمتی در جایی دیگر پایگاهی نداشت و خود او هم به آن معنی قابلیت عمل‌گرایی نداشت که بتواند فضا را به شخصه پیش ببرد. دوم این که بحث‌های امنیتی وجود داشت و می‌دانست اگر به دست نیروهای انقلابی بیفتد، در آن فضا ممکن است اتفاقات تلخی برای او رخ بدهد و به طور جدی محاکمه شود و در بازی سازمان قرار گرفت. سازمان به عنوان بحث مشروعیت به آقای بنی صدر نیاز داشت و در اینجا ائتلافی تاکتیکی شکل می‌گیرد. الگوی مطلوب بنی صدر این بود که چیزی شبیه به بهمن ۵۷ ایجاد شود. نیروهایی که حامی ایشان بودند و به او رأی داده بودند با سازماندهی سازمان عمل‌کنند و چون رسانه داشتند و مجاهد بیش از ۵۰۰ هزار تیراژ داشت، می‌توانست در تهران یک شبکه گسترده‌ای را مطلع کند. اما نکته این بود که ساختار جمهوری اسلامی چون انرژی لازم را برای برخورد داشت و مشروعیت داشت و فرسوده نشده بود، به راحتی برخورد می‌کرد و لذا در آن فضا



که فاز مسلحانه را انتخاب می‌کنند. گرچه نقدهای جدی داشتند به بزرگان خودشان، ولی به هر حال ارتباطاتی وجود داشت. با این وجود، به نظر من نهضت نمی‌خواست خود را خرج سازمان و بنی صدر کند. در این حد که میانه را بگیرد. می‌دانید که آقای بازگان در دور دوم انتخابات، بیانییه و اعلامیه‌ای رسمی می‌دهد که به رجوی رأی بدهید. ولی نگاه ایشان مبنی بر ائتلاف با سازمان نیست.

کلیت سازمان و به خصوص کادر رهبری سازمان در خصوص حمایت از بنی صدر نظر یکپارچه داشت؟

در آن مقطع اولیه ایشان نقطه اتکاء بود. اما طبیعتاً وقتی از ایران خارج می‌شوند، فضا متفاوت می‌شود و به سرعت اختلافات بالا می‌گیرد.

این جایگاهی که امروزه مریم رجوی داده شده و به عنوان رییس جمهوری مقاومت یاد می‌شود به آقای بنی صدر داده شده بود و وقتی می‌بینند آقای بنی صدر حاضر نیست به عراق برود به سرعت او را کنار می‌گذارند. وقتی در مورد سازمان حرف می‌زنیم در مورد یک سازمان دموکراتیک حرف نمی‌زنیم که مجمع عمومی داشته باشد و رأی‌گیری کند. بایک سازمان چپ بایک سانترال‌یسم محکم آهنین روبرو هستیم که در آن فقط باید از رأس هرم پیروی کرد.

ضلع سوم این غائله نهضت آزادی است و در این برنامه حضور دارد. با وجود این که هر سه ضلع این مثلث، دو به دو با هم مساله دارند. یعنی آقای بازگان حتی حاضر نشد بنی صدر را به عنوان یکی از اعضای کابینه‌اش بپذیرد و احتمالاً بنی صدر حاضر نمی‌شد وزیر دولت آقای بازگان باشد.

این زرنگی بنی صدر بود. اتفاقاً آقای بازگان به نوعی مایل بود از بنی صدر استفاده کند، ولی بنی صدر می‌دانست که در این مرحله هر کاری کند ناراضیتی وجود دارد و روی رأی نهایی او تأثیر می‌گذارد و ترجیح داد در مقام یک منتقد جدی حاضر شود.

کیفیت حضور نهضت را در این جریان و بعد از آن چه می‌بینید؟

نهضت بعد از این که از دولت موقت کنار گذاشته می‌شود، به نوعی سرخورده شده بود. این بدیهی است. نهضت به دنبال این بود که به نوعی بازگشت به قدرت داشته باشد. چون اساساً فعالیت سیاسی به منظور کسب قدرت است. اولین گام این است که شما قدرت کسب کنید. در این فضا و شرایط تحلیل نهضت این است که در آینده این مشکلات وجود خواهد داشت. گرایش تاریخی هم این است که بین آقای مصدق و نیروهای مجاهدین نزدیکی‌هایی وجود داشت. می‌دانیم که مجاهدین بخشی از شاخه جوانان نهضت بود

درس‌های امام خمینی

درس‌های پیام امام به گورباچف در گفت‌وگو با یک پژوهشگر تاریخ؛

دعوت به توحید

در اولین روز سال ۱۹۸۹ میلادی ۱۱ دی ۱۳۶۷، نامه معروف و تاریخی امام خمینی (ره) خطاب به میخائیل گورباچف آخرین رئیس جمهور شوروی در زمینه مرگ کمونیسم و ضرورت پرهیز روسیه از اتکا به غرب انتشار یافت. امام خمینی (ره) در شرایطی از صدای شکسته شدن استخوان‌های مارکسیسم سخن به میان آورد که اتحاد جماهیر شوروی هنوز به عنوان یک مجموعه و یکی از قدرت‌های برتر جهان برقرار بود. جنگ سرد خاتمه نیافته بود، دیوار برلین به عنوان نماد جدایی شرق و غرب، فرو نریخته و حاکمیت کمونیسم بر قانون اساسی شوروی و مقدرات مردم در جمهوری‌های این کشور، هنوز برقرار بود. در پی این نامه ادوارد شوارتس و وزیر امور خارجه شوروی، در اسفند ۱۳۶۷ به ایران آمد تا حامل پاسخ گورباچف باشند. آنچه در پی می‌آید، حاصل گفت‌وگوی ماهنامه سروپا انوشه میزمرعشی، نویسنده و پژوهشگر حوزه تاریخ انقلاب اسلامی در خصوص زمینه و زمانه انتشار این پیام تاریخی است.



نرجس عسگری

زمین دار و ملاک بایکدیگر دست به هم می دهند که تحت لوای مخدري به نام دين، مردم را ساکت نگاه دارند تا قيام نکنند، در اين سفرنامه ها، اين موارد تا حدودی نقد شده است.

پیام ها و نامه های مهم و اثرگذاری در پایان عمر مبارک حضرت امام منتشر و نگاشته شد. پیام هایی همچون منشور روحانیت، نامه بازگشت به قانون اساسی، منشور برادری و پیام توحیدی امام به گورباچف از این دسته است. از نظر شما هدف امام در این مقطع زمانی از انتشار این پیام ها چه بود؟

در قالب تفکر شیعه اثنی عشری، می دانیم که علمای شیعه از زمان غیبت صغری تا به امروز غایت شان مساله ظهور است و امام هم از همان زمان که قیام را آغاز کردند، هدفی دارد که آن هدف به ظهور می انجامد. طی این مسیر، تشکیل تمدن نوین اسلامی، بازگشت به دین و حاکم شدن مستضعفین، اهدافی هستند که از ابتدای نهضت امام تا زمان رحلت ایشان وجود دارد. بنابراین انسان هایی که حرکت امام را از ابتدای نهضت درک کردند و می دانند که غایت شان مساله ظهور و تشکیل تمدن نوین اسلامی و فراگیر شدن دین اسلام در سرتاسر کره خاکی است، متوجه می شوند که بعد از پایان جنگ، امام مسیر را برای ادامه آن حرکت و راهی که شروع شده مشخص می کند.

من معتقد هستم گاهی باید بسیاری از متون امام از جمله پیام ایشان به گورباچف را لازم است مجدداً و با عینک امروزی بخوانیم. چون مشهور شده است که امام گفتند کمونیسم را باید در موزه های تاریخ جهان دید. اما من می گویم که پیام امام به گورباچف با این جمله شروع می شود:

«با امید خوشبختی و سعادت برای شما و ملت شوروی، از آن جا که پس از روی کار آمدن شما چنین احساس می شود که جناب عالی در تحلیل حوادث سیاسی جهان، خصوصاً در رابطه با مسائل شوروی، در دور جدیدی از بازنگری و تحول و برخورد قرار گرفته اید، و جسارت و گستاخی شما در برخورد با واقعیات جهان چه بسا منشأ تحولات و موجب به هم خوردن معادلات فعلی حاکم بر جهان گردد، لازم دیدم نکاتی را یادآور شوم. هر چند ممکن است حیطه تفکر و تصمیمات جدید شما

موضوع گفت و گوی ما در مورد نامه ای است که امام در اواخر عمر مبارک شان خطاب به میخائیل گورباچف نوشتند و پیرو آن در اسفند ماه سال ۱۳۶۷ ادوارد شواردناده با امام دیداری کرد. مقدمتاً در مورد ظرف مکانی و زمانی که در آن این اتفاق رخ داد، توضیح بفرمایید.

اولین نکته ای که باید به آن اشاره کنم این است که امام هر چقدر به سال های آخر عمر خود نزدیک تری می شدند، برعکس بسیاری از انسان های عادی که هر چه پیرتر می شوند امکان محافظه کار شدن شان بیشتر است، امام روز به روز و سال به سال دائماً انقلابی تری می شدند و با شور و شعور انقلابی تری پیام می دادند و سخنرانی می کردند. این انقلابی شدن در سال های پایان عمر، با وجود سختی های بسیاری که مادر طول ۸ سال دفاع مقدس و در مدیریت مسائل مردم در دهه اول انقلاب داشتیم، مورد عجب و کم نظیری است.

مورد دیگری که به عنوان مقدمه می توان در مورد شوروی بیان کرد، ناظر به این نکته است که در کشور شوروا یا شوروی سابق، از ابتدای تشکیل آن در سال ۱۹۱۷ تلاش هایی صورت گرفت که مردمانی از ایران جذب مرام و تفکر کمونیستی شوند. البته در برهه هایی هم توانستند جذب داشته باشند. اما به دلیل آن روحیه ای که در مردم ایران بود، تلاش های شان عموماً به شکست انجامید. اما خود کشور شوروی، به دلیل آن عقبه ای که سال ها از دینداری مردم و تفکر طیف های ارتودوکس وجود داشت، دچار تناقض و تضاد بود. اگر بخواهیم این مساله را بفهمیم می شود، با مطالعه چند سفرنامه ای که در تاریخ به جا مانده است، مانند «سفرنامه جلال» که در سال ۱۳۴۳ به روسیه دارد، سفری که «محمد علی اسلامی ندوشن» در سال ۵۲ به روسیه دارد، یا «سفرنامه گل آقا» به شوروی سابق در سال ۱۳۶۰ دارد، هم رد پای دین داری در میان مردم مسیحی و مسلمانی که جزئی از ایالت های شوروی سابق بودند دیده می شود، و هم گرایش به غرب و تفکر مادی گرای غربی دیده می شود.

اینکه سال ها در شوروی سابق تبلیغ شد که دین، افیون توده ها و به نوعی مخدر و آرامش بخش جامعه است، برای اینکه جامعه ظلم را بپذیرد و این که نهاد دین با نهاد سرمایه و



می بینند که بسیاری دیگر نمی بینند. ما امروز مسائلی که در غرب می بینیم، مانند تبلیغ های همجنس گرایی، تجاوزهایی که هرروز به زنان در غرب می شود و مسائل دیگری که در غرب وجود دارد را امام در سال ۶۷ بیان کرده اند.

ایشان در جایی دیگر به گورباچف می نویسند: «جناب آقای گورباچف، برای همه روشن است که از این پس کمونیسم را باید در موزه های تاریخ سیاسی جهان جستجو کرد؛ چرا که مارکسیسم جوابگوی هیچ نیازی از نیازهای واقعی انسان نیست؛ چرا که مکتبی است مادی، و با مادیت نمی توان بشریت را از بحران عدم اعتقاد به معنویت، که اساسی ترین درد جامعه بشری در غرب و شرق است، به در آورد.» سپس به گورباچف هشدار می دهند و می گویند «مواظب باش که در زندان غرب نیافتی». این پیام داده شد و جالب است که پایان نامه باز هم بر حسن همجواری و روابط متقابل بین دو کشور تاکید می کنند.

بعد از آن در اسفندماه همان سال، ادوارد شواردناده وزیر امور خارجه شوروی به ایران می آید و پاسخ گورباچف را تحویل امام می دهد. پاسخی که امام را از گورباچف ناامید می کند. چرا که گورباچف در پاسخ خود می گوید: «می خواستم به استحضارتان برسانم که مسئله آزادی انتخاب در دستور روز زندگی بین المللی کنونی نیز هست. ما برای خود سئوالی داریم چرا که باید راه برای ادامه رهگذر پیدا کنیم، آیا این راه مارا راه کهنه و دگماتیک است یا راه جدید و انقلابی؟ انتخاب ما به نفع راه دوم است». گورباچف رسماً در جواب امام می گوید که آن چیزی که من را به آن دعوت کردید، یک راه کهنه است و از نگاه آن هافناتیک است. ولی آن چیزی که ما انتخاب کردیم و به سمت غرب است، راه جدید و انقلابی است، و به واقع گورباچف این کار را انجام داد و اتحادش به سمت اتحاد لیبرالی رفت و یلتسین آمد و مافروپاشی شوروی را دیدیم. وضعیت گورباچف بعد از این که به اروپا می رود به کجا می رسد؟ وضعیت زندگی ایشان به جایی می رسد که پیتزا و مکدونالد را تبلیغ می کرد. همان چیزی که امام آن را دیدند و به او هشدار دادند که به زندان غرب می افتید و این اتفاق افتاد.

تنها روشی برای حل معضلات حزبی و در کنار آن حل پاره ای از مشکلات مردمتان باشد، ولی به همین اندازه هم شهامت تجدیدنظر در مورد مکتبی که سالیان سال فرزندان انقلابی جهان را در حصارهای آهنین زندانی نموده بود قابل ستایش است. و اگر به فراتر از این مقدار فکر می کنید، اولین مسأله ای که مطمئناً باعث موفقیت شما خواهد شد این است که در سیاست اسلاف خود دایر بر «خدا دایی» و «دین زدایی» از جامعه، که تحقیقاً بزرگ ترین و بالاترین ضربه را بر پیکر مردم کشور شوروی وارد کرده است، تجدیدنظر نمایید»

لذا این نامه کاملاً دعوت به توحید است. امام می فرمایند: «البته ممکن است از شیوه های ناصحیح و عملکرد غلط قدرتمندان پیشین کمونیسم در زمینه اقتصاد، باغ سبز دنیای غرب رخ بنماید، ولی حقیقت جای دیگری است». امام کاملاً می دانستند که الان آنجا فضا متمایل به غرب است و تفکر لیبرال و اندیشه سرمایه داری در حال رایج شدن است. لذا محکم می گویند: «مشکل اصلی کشور شما مسئله مالکیت و اقتصاد و آزادی نیست. مشکل شما عدم اعتقاد واقعی به خداست. همان مشکلی که غرب را هم به ابتذال و بن بست کشیده و یا خواهد کشید. مشکل اصلی شما مبارزه طولانی و بیهوده با خدا و مبدأ هستی و آفرینش است». امام چیزی را

نظر می‌رسد که اساساً دستگاه‌های رسمی و غیررسمی ما این نامه را فراموش کردند و کمتر به آن می‌پردازند. به نظر شما چرا این اتفاق افتاد و امروز باید چگونه آن را مورد خوانش قرار داد؟

من نه تنها در مورد پیام امام به گورباچف، بلکه در مورد بسیاری از سخنان و پیام‌های امام این فکر را دارم که ما باید دوره‌های صحیفه خوانی در دانشگاه‌های خود داشته باشیم. نه به صورت کلاس‌های رایج، بلکه ما باید با حضور مسئولین مان صحیفه خوانی داشته باشیم. به دلیل اینکه امام به دلیل آن وجه الهی بودن و آن وجه فقیه بودن و فیلسوف بودن و عارف بودن، چیزهایی را می‌بینند که امروز برخی از آن‌ها برای ما ملموس شده و البته برخی هم برای ما ملموس نیست و در دهه‌های بعدی آن‌ها را می‌بینیم و متوجه می‌شویم. این موضوع خیلی مهم است که این بازخوانی‌ها بر روی سخنان امام انجام شود که می‌تواند در فضای مجازی به صورت موشن و عکس نوشته باشد و در سطح دانشگاه‌ها به صورت صحیفه خوانی و کلاس‌های فوق برنامه و داوطلبانه برای دانشجویان باشد.

من وقتی نامه امام به گورباچف را می‌خوانم، چند نکته خیلی برایم پررنگ می‌شود. ابتدا رویکرد سیاست خارجی ما است، که امام ابتدا و انتهای نامه بر حسن همجواری و رعایت همسایه را کردن تاکید می‌کنند. چرا که شوروی کشور همسایه بود و باید حسن همجواری را با او داشت. این یک درس برای وزارت امور خارجه ما است. تاریخ و خواندن مرور تاریخ برای ما یک عبرت است. اینکه ما با کشوری که همسایه ما است و خیلی رابطه فکری خوبی با او نداریم، باید چگونه رابطه داشته باشیم؟ رابطه ما با کشوری که جزء کشور کفار محسوب می‌شود چگونه باید باشد. ما یک دشمن کافر حربی داریم و یک دشمن کافر غیر حربی داریم، با دشمن کافر حربی و دشمن کافر غیر حربی باید چگونه رفتار کنیم؟ این‌ها بخشی از مسائل امروز ما می‌باشد. امروز ما در رابطه با کشور چین بخشی از مردم خود را نمی‌توانیم قانع کنیم. چرا که این اصول را برایشان تعریف نکردیم، اگر این اصول برای مردم جا بیفتد که چرا رابطه ما با آمریکا با رابطه ما چین متفاوت است؟ چون که آمریکا کافر حربی است اما

دعوت امام نه تنها خطاب به گورباچف، بلکه خطاب به همه مردم جهان و سیاستمداران بزرگ جهان است. ایشان به مردم ایران این پیام را می‌دهد که راهی که آمدید درست است و باید این راه را ادامه دهید و با همین شیوه انقلابی و مذهبی باید ادامه دهنده این راه باشید. شاید این پیام در آن مقطع توسط خیلی از سیاستمداران جهان یا فعالان اجتماعی در سطح جهان و البته افرادی در داخل ایران درک نشد، ولی گذشت زمان چیزهای دیگری را برای ما عیان می‌کند. ما امروز وضعیت فرهنگی روسیه را می‌بینیم. افرادی که علاقه مند و پیگیر درک اسلام هستند. رشد و گسترش اسلام در روسیه و عجیب‌تر در بین زنان روسیه که معمولاً وقتی مسلمان می‌شوند گرایش به تشیع دارند و رشد اسلام در بین دانشگاهی‌های روسیه. این‌ها مواردی است که افرادی که وضعیت دین را در روسیه پیگیری می‌کنند شاید برایشان جالب باشد که این‌ها چرا به اندیشه تشیع و انقلابی رسیدند؟ چه اتفاقی افتاد که به این اندیشه رسیدند؟ ما باید امام را از این منظر مورد تحلیل قرار دهیم که امام غایت را که ظهور است، و مسیری که در آن برای رسیدن به ظهور باید طی بشود مد نظر داشتند. البته در طول زمان جنگ دائما این مسائل را گفتند، ولی این قدر مسأله جنگ برای ما مهم بوده است که صحبت‌های دیگر امام، به خصوص وجوه تمدنی صحبت امام که حرکت و نوک پیکان آن به سمت ظهور است، به حاشیه رفت. در واقع امام در طول سال‌های جنگ، مداوم این صحبت‌ها را تکرار کردند. اما بعد از جنگ خیلی علنی‌تر و پررنگ‌تر شده است.

شما به چند نکته مهم اشاره کردید. اول اینکه این پیام به چند عبارت تقلیل داده شده است و این ویتترین باعث شده اصل موضوع و ماهیت پیام امام فراموش شود. نکته دیگر به لحاظ محتوایی است که محتوای نامه را تشریح کردید. اینکه هدف و غایت اصلی نامه چیست و در ادامه برخوردی که با شوروی از طرف امام می‌شود. به نظر شما امروز اگر ما بخواهیم این نامه را بخوانیم باید چگونه بخوانیم؟ شوروی تمام شده و آن تفکر هم آنچنان که امام پیش بینی کردند از بین رفت. اما به

چین کافر حربی نیست. آمریکا استکبار دارد ولی چین برای ما استکبار ندارد و ما در رابطه با هر دو کشوری که جزء کشور کفار محسوب می شود، منافع مان را فقط تضمین می کنیم. این ها درس هایی برای امروز ما دارد که بازخوانی پیام های امام می تواند پاسخگوی سوالات امروز خیلی از مردم ما باشد. من فقط در مورد نسل جوان صحبت نمی کنم. چون که من می بینم گاهی شبهات در ذهن انسان ۷۰ ساله و ۶۰ ساله هم وجود دارد. به دلیل اینکه این موضوعات تکرار یا گفته نشده و یا اینکه فراموش شده است. نسل جوان طبیعی است که اطلاعات نداشته باشد. یکی از فواید بازخوانی پیام های امام پاسخگویی به سوال هایی است که امروز وجود دارد و می تواند گره های فرهنگی و فکری ما را برطرف کند.

شما اشاره کردید که امام وجه فقهی، فلسفی، فرهنگی و سیاسی دارد. به نظر شما این نامه بیشتر کدام وجه وجودی امام را نمایندگی می کند؟ به نظر می رسد، این نامه تلفیقی از نگاه عرفانی و آزادی خواهی امام است. از نظر شما چگونه است؟

یک بخش از پیام امام به گورباچف قسمت جالبی دارد که، امام می گویند آن دینی که گفته می شود از سیاست جداست، در کشور ما به عنوان مذهب آمریکایی شناخته می شود. امام می گویند آن تصویری که شما در مورد مذهب دارید که مذهب مخدر جامعه است، این تصور شما غلط است. وقتی از این منظر به پیام امام نگاه می کنیم، می بینیم که امام اینجا در عین حال که یک مرد الهی است و گورباچف و کشور شوروی را به توحید و بازگشت به دین دعوت می کند. در عین حال هم یک مرد کاملاً سیاسی است و مرزبندی هایش را با بلوک غرب و شرق دارد و سیاست و حسن همجواری را هم می داند و در عین حال به طور فیلسوفانه به دنیا نگاه می کند.

شاید خیلی سخت باشد که این وجه را از یکدیگر تفکیک کنیم و بگوییم یکی بردیگری برتری دارد، خیر به نظر من امام، امام است و دقیقاً به همان دلیلی که مرد عرفان و دین و فقه است، همان میزان نیز مرد سیاست و فلسفه و معنویت است. این وجه را خیلی نمی توان از یکدیگر جدا کرد.

به موازات نگاه گفتمانی امام در قالب «اسلام سیاسی»، نقد روحانیت مرتجع غیرانقلابی در منشور روحانیت و در کنار آن منشور برادری که تبیینی از نظام سیاسی ایده آل امام است، به چشم می خورد. به نظر می رسد امام هم نقد درون گفتمانی و هم نقد بیرون گفتمانی دارد و پیام امام به گورباچف به معنای تایید آنچه که در کشور در ۱۰ سال پس از انقلاب گذشته نیست.

این جامعیت نگاه چگونه قابل تبیین است؟

ما جمله معروفی را داریم که در تبیین شخصیت امام خیلی به ما کمک می کند. اینکه امام شصت سال مراقبت از نفس کردند، که زمانی که انقلاب شد و نظام جمهوری اسلامی تشکیل شد و ایشان در رأس حکومت قرار گرفتند، آن چنان مرزبندی با دنیاگرایی و دنیاطلبی دارند که هیچ کس شک ندارد ایشان به اندازه قطره یا اندکی از مال دنیا برای خود چیزی بخواهد. بنابراین در چنین تفکری مشخص است که هر شخصی اینگونه نیست. به این معنا که قدرت طلب نیست و به دنبال منافع مادی و حزبی و جناحی نیست. ما در دهه ۶۰ به قدر تذکرات امام را به جناح چپ و راست سنتی در ایران داریم، از جمله اینکه وحدت داشته باشید، از اختلاف داشتن بپرهیزید و قدرت طلبی نکنید. در حوادث گوناگونی که جناح چپ و راست سنتی آن دوران با یکدیگر داشتند، امام دائماً به افرادی که دنیاگرایی می کنند تذکر می دهد و آن وجوه الهی و تزکیه نفس باعث می شود که در درون، آن خطا کارها و قدرت طلب ها و خائنین و منافقین را مذمت کند و با آن ها مقابله کند و در سیاست جهانی پرچم دار توحید و مبارزه با کفر و شرک باشد. چرا که او خود را ساخته است. از این رو که نفس خود را ساخته. پس می تواند در هر دو جبهه بجنگد. ولی مادر طول سال های بعد از امام، فراوان آدم هایی را دیدیم که شاید خیلی هم انقلابی بودند، اما سقوط کردند. به دلیل دنیاگرایی به انحراف کشیده شدند و حتی مقابل نظام ایستادند.

امام حب دنیا را از درون و دل خود بیرون کرده بودند و هر شخصی با حب دنیا مبارزه نکرد و آن را در دل خود نگاه داشت، به زاویه با نظام رسید. اما امام نرسید، به دلیل اینکه تکلیف خود را با خود مشخص کرده بود و آن تزکیه نفس را با خود تا رحلتش به همراه داشت.



دیده بان



نگاهی به فیلم «روزِ صفر»؛

قهرمانِ امنیت



مروری بر شعر اجتماعی ایران؛ بازخوانی شعر دفاع مقدس (بخش پایانی)

رهاییِ کلمات



نگاهی دوباره به روایت فتح؛

یک تجربهٔ ماندگار



داستان کوتاه برگزیدهٔ جشنواره خاطره و داستان کوتاه پایداری

بازمانده



قهرمانِ امنیت

«روز صفر» فیلمی است که توانست همراه با صحنه‌های اکشن و ملتهب خود ماجرای یکی از بزرگترین ماموریت‌های امنیتی کشور را به پرده سینماها بکشد. این فیلم سینمایی که ژانر جدیدی هم در سینمای کشور محسوب می‌شود، عملیات و چگونگی دستگیری ریگی را برای تماشاگرانِ گوی و گوی آن مفاهیم و احساسات متفاوتی چون وطن‌پرستی و قهرمان‌پروری را برای مخاطب ایجاد می‌کند. مفاهیمی که هر کدام می‌تواند به تنهایی موضوع قابل توجهی برای ساخت فیلم‌های سینمایی با نگاهی نو باشند.



هنگامه ملکی

و چگونگی عملکرد او را برای دستگیری یک تروریست تکفیری می‌بینیم. کارگردان این فیلم یعنی سعید ملکان با انتخاب یک سوژه ملتهب و البته واقعی به عنوان یک فیلم اولی توانسته به خوبی یکی از مهمترین رخدادهای امنیتی سیاسی معاصر کشور را به تصویر بکشد. هر چند این اثر اولین فیلم سینمایی این کارگردان است، اما ملکان هیچ وقت از سینما جدا نبوده است. او تاکنون ۶ بار برنده سیمرغ بلورین بهترین چهره پردازی جشنواره فیلم فجر شده و همچنین تهیه‌کننده و سرمایه‌گذار آثار سینمایی قابل توجهی هم بوده است. این کارگردان توانست در سال ۱۳۹۸ سیمرغ بلورین بهترین فیلم در بخش نگاه نو، سیمرغ بلورین بهترین فیلم از نگاه ملی و جایزه ویژه هیئت داوران برای کارگردانی و تهیه‌کنندگی فیلم «روز صفر» را از سی و هشتمین جشنواره فیلم فجر دریافت کند.

علی‌رغم ضعف‌هایی که در این فیلم سینمایی وجود دارد، اثری قابل توجه و همچنین مخاطب‌پسند است که جایش در سینمای ما به شدت خالی بوده است. برای فیلم‌نقد‌های منفی و مثبت بسیاری شده است. مسعود فراسی منتقد، این فیلم را اولین فیلم اکشن ملی ضدامنیتی ایران دانسته و درباره آن چنین گفته است: «تبریک می‌گویم به سینمای ایران. به ملکان، سهیلی و تیم موسیقی فیلم تبریک می‌گویم. جدیدی در این نقش عالی ظاهر شد. این فیلم اندازه است و تکنیک دارد و افتخار می‌کنم حق مطلب ادا شده است. از نظر من بهترین فیلم جشنواره بود، البته با تدوین فیلم مشکل دارم.» در این شماره از مجله سعی برای شدت‌افزایی «روز صفر» را از ابعاد دیگری در ترازوی نقد قرار دهیم. به همین دلیل با رضا منتظری و کامبیز حضرتی دو منتقد سینما به گفت‌وگو پرداختیم که در ادامه می‌خوانید.

اینکه تنوع ژانرهای سینمایی کشور نسبت به کشورهای فعال در این حوزه، کم‌تر است بر کسی پوشیده نیست. گونه‌های سینمایی بسیاری وجود دارد که با ورود کارگردانان جوان و تازه‌نفس و البته دغدغه‌مند به سمت این موضوعات می‌توان شاهد آثار متنوع و جدید سینمایی باشیم. آثار سینمایی و فرهنگی که علاوه بر پیشرفت گونه‌های متنوع سینمایی، باعث رونق سینماها می‌شوند و به گونه‌ای موثر با مخاطب امروزه، می‌توانند ارتباط برقرار کنند. البته این ژانرها حتما نباید تقلیدی از آثار سینمای کشورهای مدعی در این زمینه چون هالیوود و... باشد؛ بلکه می‌تواند با توجه به افکار، عقیده، ارزش و مناسباتی که در کشور و سرزمین خود دارا هستیم ساخته شوند و به گونه جدید سینمایی که با استقبال مخاطب هم همراه باشد، تبدیل شوند. خوشبختانه این موضوع مورد توجه برخی از کارگردانان به خصوص فیلمسازان تازه‌نفس و جوان قرار گرفته است تا جایی که در سال‌های اخیر شاهد ساخت برخی از فیلم‌های سینمایی با موضوعات متفاوت‌تری نسبت به گذشته بوده‌ایم. فیلم‌هایی که اتفاقاً ابعاد تازه‌ای از جنبه‌های متفاوتی چون وطن‌پرستی، مقاومت، دفاع مقدس و ابعاد سیاسی-امنیتی کشور را به پرده سینماها برده‌اند که البته استقبال مردم را هم به همراه داشته‌اند. این اتفاق نشان می‌دهد که سینما و فعالان این حوزه می‌توانند با تلاش و برنامه‌ریزی‌های بیشتری ابعاد تازه‌تری از این مفاهیم را به پرده نقره‌ای بیاورند.

فیلم «روز صفر» را می‌توان از این دسته آثار دانست. داستان فیلم درباره یک مأمور اطلاعاتی امنیتی ایرانی است که مأمور می‌شود عبدالمالک ریگی سرکرده گروهک جندالله را دستگیر کند. در این اثر سختی‌های یک مأمور سخت‌کوش و وطن‌پرست

درامی که در یک بستر هیجانی و ملتهب با سویه های جنایت شکل گرفته است

«روز صفر» را به عنوان اولین فیلم یک کارگردان چگونه ارزیابی می کنید؟ آیا این اثر توانسته با توجه به ویژگی هایی که دارد مخاطب را با خود همراه سازد؟

حضرتی: فیلم «روز صفر» از لحاظ کارگردانی تفاوت زیادی با سایر فیلم اولی ها دارد و اجرای چنین پروداکشن عظیمی، آن هم در یک داستان حساس و دشوار کاری بسیار سخت است که ملکان به خوبی از عهده آن برآمده است. این اجرا علاوه بر میزانشن ها و حرکات پیچیده دوربین در نحوه کار با بازیگرو بازی های تماشایی فیلم، قابل ردیابی است. ملکان اگرچه در حوزه های مختلف تهیه فیلم و پشت صحنه موفق عمل کرده است اما حضور او در مقام کارگردان راهی در ادامه مسیر موفق و چند جانبه سینمایی اوست. «روز صفر» سعید ملکان درعین آنکه از زیرژانرهای مختلف درام سیاسی و اکشن بهره می گیرد اما در کل فیلمی در گونه ژانریک تریلر است. در ژانر تریلر آثار سینمایی در ضمن آنکه فضای رازآلود و مرموزی دارند اما از هیجان، تعلیق و کشش در داستان و فرم فیلم به وفور استفاده می کنند. مخفی کردن اطلاعات از تماشاگر، سکانس های تعقیب و گریز مبارزه، موقعیت های خطرناک و تضاد کاراکترها یا وجود یک نیروی خارجی تهدیدکننده از مؤلفه های ژانر تریلر هستند. مضامینی همچون بی قاعده و متغیر بودن حقیقت، ماهیت غیرقابل انکار ظلم بشر و ته مایه هایی همچون سایه، روپا، جنایت، پارانویا، توطئه و تعلیق، عناصر تشکیل دهنده اکثر فیلم های تریلر هستند. تقریباً تمام عناصر ژانر تریلر در فیلم سعید ملکان حضور چشم گیری دارند. درام «روز صفر» در یک بستر هیجانی و ملتهب با سویه های جنایت شکل گرفته و با خواست آدم هایی که برحق هستند یا خود را برحق می دانند ادامه پیدا می کند. این فیلم با ریتم مناسب و بهره گیری از سکانس های تعقیب و گریز مبارزه و موقعیت های خطرناک به خوبی تماشاگر را با خود همراه می کند.

روز صفر یک تریلر است که کاملاً با قواعد ژانر خودش انطباق دارد

«؟» به اعتقاد شما نقاط ضعف و قوت این اثر سینمایی کدام است؟ آیا می توان این اثر را یک تریلر مهیج دانست؟

حضرتی: علیرغم انتقاداتی که ممکن است به فیلمنامه «روز صفر» وارد باشد اما باید گفت که این فیلم یک تریلر است که کاملاً با قواعد ژانر خودش انطباق دارد. در سینمای ایران مخصوصاً در دوران بعد از انقلاب فیلم هایی که با مختصات و مشخصات یک ژانر تطابق کامل داشته باشند و اصطلاحاً فیلم ژانر باشند بسیار کم است. اما در سینمای پیش از انقلاب ساموئل خاچیکیان یک نمونه خوب فیلم ساز ژانر است که اتفاقاً دلیسته تریلر است. اساساً در تریلر های خاچیکیان عناصر روانی و دلهره و اضطراب نقش کلیدی تری به نسبت سایر عناصر دارد اما تریلر ملکان هیجانی و ملتهب است. این فضای ژانریک حتی از خلاصه داستان کار هم قابل مشاهده است: فیلم «روز صفر» ماجرای تعقیب و گریز نفس گیر یک مأمور امنیتی (با نقش آفرینی امیر جدیدی) برای به دام انداختن عبدالملک ریگی را روایت می کند؛ تماشاگر برای انجام این مأموریت با امیر جدیدی همراه می شود؛ از اروپا تا پاکستان، افغانستان و در نهایت ایران.

گروه بازیگران «روز صفر» در نقش های اصلی، بازیگران شناخته شده و موفق هستند و علی رغم آن که این چهره ها برای مخاطب آشنا هستند اما مشاهده بازیگرانی چون ساعد سهیلی و امیر جدیدی در چنین نقش هایی برای مخاطب بسیار تازگی دارد. رویارویی در جهان خیر و شر برای بازیگرانش چالش بسیار بزرگی به حساب می آید. چنین نقش هایی بسیار مستعد، تیپ وار و کلیشه وار شدن است اما این بازیگران توانسته اند در این دنیای دو قطبی فضای بازیگری خوبی فراهم کنند و حضورشان مقبول و باور پذیر باشد. حضور ساعد سهیلی در نقش عبدالملک ریگی سردسته گروه تروریستی جندالله بسیار برجستات و همراه با اکت ها و ممیک های درست است. سهیلی به خوبی از پس این

گرفته تا پس از تولید، زمان باید صرف پژوهش نگارش فیلمنامه شود. اگر قرار است یک تریلر سیاسی بسازیم که تا حدودی چاشنی اکشن دارد و قصد دارد بخشی از تاریخ معاصر کشور را روایت کند و ماهیت تروریست‌های تکفیری را نمایش دهد نیاز است که تحقیق جامع‌تری داشته باشیم تا اثرمان بتواند در یادها بماند. بزرگترین نقطه ضعف سینمای ما بحث فیلمنامه است. مخصوصاً زمانی که به این دسته از آثار می‌رسیم، ضعفمان بیشتر مشهود می‌شود که آن هم به این دلیل است که چنین آثاری کمتر تولید می‌شود. البته در سینمای مبتذل کم‌دی یا سینمای سیاه‌نمای اجتماعی چندان شاهد این معضل نیستیم چون اغلب فیلمنامه‌ها کپی‌برداری از یکدیگرند. اما زمانی که می‌خواهیم زندگی یک تروریست تکفیری را به تصویر بکشیم، باید حتماً موشکافانه عمل کنیم و به جلو رویم. چون علاوه بر اینکه باید بار دراماتیک اثر در نظر گرفته شود بلکه باید به آن واقعه تاریخی وفادار باشیم، بنابراین نیاز است که دانش خود را در رابطه با حوزه سیاست، فرهنگ و حتی حوزه تاریخ و جغرافیا افزایش دهیم تا بتوان یک فیلمنامه پرتعلیق و اکشن جذاب همراه با روایت منطقی که مورد استقبال عموم و خواص قرار گیرد را پدید آوریم.



نقش که بسیار از خودش دور بوده برآمده است. امیرجدیدی نیز به دلیل توانایی فردی و فیزیکی توانسته است نقش مامور امنیتی را به خوبی ایفا کند تا ترکیب بازیگران فیلم یکی دیگر از تجربه‌های تازه این فیلم محسوب شود.

نحوه دستگیری عبدالمالک ریگی موضوع بسیار خوبی برای یک تریلر است و بهره‌گرفتن از قواعد ژانر؛ هوشمندی فیلمسازش را در انتخاب ژانر مناسب نشان می‌دهد. چرا که داستان دستگیری عبدالمالک ریگی به سبب تعدد حوادث و اتفاقات و پیچ و خم‌های داستانی که دارد برای تبدیل شدن به یک فیلم سینمایی بسیار مناسب است و بازی‌ها به جذابیت داستانی فیلم بسیار کمک کرده است.

۹۹

به تحقیق جامع‌تری نیاز داریم تا اثرمان بتواند در یادها بماند

«[۱] فیلم سینمایی «روز صفر» را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ آیا این اثر توانسته همه ابعاد یک واقعه سیاسی-امنیتی را به خوبی نمایش دهد؟ ضعف‌ها و نقاط قوت این آثار کدامند؟ منتظری: فیلم «روز صفر» یکی از تریلرهای سیاسی همراه با ته مایه‌های امنیتی است که می‌تواند ژانر جذابی برای سینما باشد و مخاطبانی که از فیلم‌های تکراری خسته شده‌اند را، جذب خود کند. در سینمای دنیا اصولاً این نوع فیلم‌ها آثار قابل تاملی هستند که وقتی تولید می‌شوند فروش نسبتاً خوبی دارند و می‌توانند تا حدودی اهداف سیاسی و استراتژیک هر کشوری را دنبال کنند و ترویج دهند. البته فیلم «روز صفر» ملکان مشکلاتی هم دارد. به عبارت دیگر چه از نظر محتوایی که به فیلمنامه مرتبط است و چه از نظر ساختار و کارگردانی دارای یکسری ضعف‌های جدی است. شاید یکی از دلایل چنین اتفاقی این است که تصور می‌کنیم به راحتی می‌توانیم با یک نگاه سطحی به تولید چنین آثاری مبادرت کنیم. به اعتقاد من اهمیت تولید فیلم‌هایی مانند «روز صفر» به اندازه‌ای زیاد است که شاید ده برابر زمان تولید آن یعنی از آغاز پیش تولید

باید چنین آثاری ساخته شود...

«[۱] فیلم‌هایی با رویکرد قهرمان پرورانه در سینمای ما اندک تولید می‌شود. آیا این اثر توانسته این روحیه را به مخاطبان انتقال دهد؟

منتظری: البته بازی بازیگرانش خوب، قابل قبول و هدف‌اثر هم بسیار مهم بود. برای اهداف و تولید چنین آثاری، ارزش بسیاری قائل هستم. باید چنین آثاری ساخته شود اما نه به این سبک و شیوه‌ای که داریم. حس قهرمان پرورانه این اثر به خصوص در انتهای فیلم به خوبی به مخاطب انتقال داده می‌شود. اما به اعتقاد من این حس خیلی زودگذر است که البته به دلیل ضعف فیلمنامه است. جدیت و عزمی که از یک قهرمان می‌بینیم که می‌خواهد برای دستگیری یک تروریست وارد عمل شود، شاید در لحظه آن را منتقل کرد، اما ماندگار نبود.



پاشنه آشیل مشکلات و نقصان سینما بحث محتوا و فیلمنامه است

«[۲] به اعتقاد شما تا چه اندازه به ساخت چنین آثاری در گیشه سینمای کشور نیازمند هستیم؟

منتظری: هدف‌گذاری بسیار مهم است. اگر هدف ما این است فیلم این چنینی بسازیم که قهرمان پروری کنیم و عرق ملی را برای نسل جوان و نوجوان که تشنه نگاه این نوع آثاراند، بیشتر به وجود آوریم، باید خیلی سریع چنین اقداماتی انجام دهیم. دنیا، دنیای سرعت است به خصوص در حوزه فرهنگ و هنر که این سرعت بسیار مهم و تعیین‌کننده است. باید هر چه سریع‌تر بتوانیم این اطلاعات را به مخاطبانمان عرضه کنیم. اگر بخواهیم دیر شروع کنیم، بلا تکلیف باشیم، ندانیم دنبال چه چیزی هستیم و صرفاً یک عملیات تروریستی را نشان دهیم و اهدافی را دنبال نکنیم، بی‌فایده است. باید این اهداف در فیلم‌ها مشخص باشد. معضلی که در بحث سینمای استراتژیک با ارزشی وجود دارد این است که فکر می‌کنیم فیلم‌هایی صرفاً با مضامین ملی، ضد تروریستی و در رابطه با زندگی شهدا را به هر شکلی بسازیم کار خود را به نحو احسن انجام داده‌ایم در صورتی که این نگاه اشتباه است. چون باید با ظرفیت و دقت بسیار وارد این موضوعات شد. باید فیلم‌ها، سریال‌ها و کالاهای فرهنگی متعددی درباره این اتفاقات، حوادث و شخصیت‌ها ساخته شود. در این مسئله هیچ شکی نیست که سینمای ما نیازمند چنین آثاری هستند. این آثار سرمایه‌ها و گنجینه‌های عظیمی در کشوراند که باید به آن پرداخته شود. اما اینکه بخواهیم سهل‌انگارانه ورود کنیم، پذیرفتنی نیست. یک فیلم بیگ‌پرودا کشنی مانند «روز صفر» که در جاهای مختلف و کشورهای گوناگونی فیلمبرداری شده و اثر سینمایی هزینه‌بری با هدفی ابتدایی بوده است رانمی‌توان بگوییم یک فیلم استراتژی و اثری مهم در تاریخ سینمای ایران است. چون متأسفانه پاشنه آشیل مشکلات و نقصان سینمای ما همان بحث محتوا و فیلمنامه است. در حوزه سینمای استراتژیک باید با نگاه جدی‌تری به سمت تولید چنین آثاری رفت.



مروری بر شعر اجتماعی ایران؛ بازخوانی شعر دفاع مقدس (بخش پایانی)

رهایی کلمات



احسان بیسادی

شعر انقلاب اسلامی در میان همهٔ مقاطع تاریخ طولانی ایران، این ویژگی را دارد که تقریباً یک دست و کامل در جهت آرمان‌ها و هدف‌های والا و سخنگوی احساسات و افکار و جهت‌گیری‌های ملی است که شاعر از متن آن برخاسته و بدان وابسته است. شعر دوران انقلاب شعر زور و زور نیست، شعر احساسات سطحی و متوجه به آرزوها و امیال حقیر بشری نیست. زبان یک ملت و شرح حال یک امت است؛ انعکاسی از روح بزرگ جامعه‌ای است که یکپارچه در جهت هدف‌ها و آرمان‌های الهی و انسانی گام برداشته و فداکاری کرده است. شعر هدفدار و سازندهٔ مردمی است. شعر دربارها و می‌خوانه‌ها و عشرت‌کده‌ها نیست، صحنهٔ عظیم جهاد و سیاست و انقلاب و جهان‌نگری است، شعر خدایی است.

قالب های رایج در شعر عصر انقلاب و نام آوران هر قالب شعری

غزل

یکی از مرسوم ترین قالب های شعری پس از انقلاب است و تقریباً همه کسانی که در شعر انقلاب از معروفیتی برخوردارند، رویکردی به این قالب نشان داده اند و چند غزل در کارنامه خویش دارند.

غزل عصر انقلاب که مبداء اصلی آغاز آن بهمن ماه ۱۳۵۷ (زمان پیروزی انقلاب اسلامی) است، تاکنون دوره هایی را پشت سر گذاشته است و شاعران غزل سراسر در این دوده به با وجود نو رسیدگی، به تجربه های ارزنده ای در زمینه اندیشه، موسیقی شعر، زبان شعر، تخیل و... دست یافته اند.

تأثیر مسائل مربوط به دوره دفاع مقدس و پیامدهای آن در شکل گیری غزل این عصرانکارناپذیر است و شاعران فراوانی کوشیده اند با الهام از حماسه آفرینی های دلیرانه رزمندگان و شهیدان، عرصه های تازه ای را در غزل کشف کنند. علاوه بر این در میان خیل عظیم غزل سرایان، بوده اند کسانی که با تأثیر پذیری از شعر نیمیایی و نیم نگاهی به غزل فارسی دهه های گذشته و نیز با تکیه بر ابتکارات شخصی، خالق غزل هایی ماندنی و زیبا شده اند. مثلاً در این بیت که از غزلی سروده «محمد علی بهمنی» نقل شده، مفهوم بکرو تازه ای مشاهده می شود:

نشسته اند ملخ های شک به برگ بقینم

ببین چه زرد مرا می جوند - سبزترینم!

عده ای کوشیده اند با تقسیم بندی های خاص دوره های تحول غزل را در شعر پس از انقلاب بررسی کنند و معتقدند که غزل در شعر این دوده به سه جریان: غزل نو، غزل نوین مبتنی بر ترکیب سازی و غزل حماسی منحصر شده است. اما حقیقت آن است که گستردگی و تنوع مضامین در قالب غزل در سال های اخیر به گونه ای است که در حصار تنگ و محدود چنین تقسیم بندی هایی نمی گنجد. گرچه این تقسیم بندی ها به نوبه خود برای مطالعه و بررسی آگاهانه شعر انقلاب ضروری و مفید می نمایند.

و اما اگر اساس داوری خود را درباره غزل پس از انقلاب، زمان پیروزی انقلاب اسلامی ایران قرار دهیم، می توانیم غزل «شب انقلاب» از «بهمن صالحی» را از جمله نخستین غزل های این عصر به شمار آوریم. این غزل که در ۲۴ بهمن ۱۳۵۷ سروده شده با حال و هوای عصر پیروزی کاملاً متناسب و سازگار است. وزن مناسب و واژگان و ترکیب های خوش آهنگ در ترسیم فضای حماسی مورد نظر شاعر مؤثر بوده است. بیستی چند از این غزل را زمزمه می کنیم:

ستاره ها حیران، پرنده ها بیدار

ترانه ها خونین، جوانه ها بیمار

شب غریبی بود پراز سموم سرب

فضای شهر من، ز موج خون سرشار

شب عروج عشق، شب افول درد

شب ظهور گل، شب سقوط خار

شی که پایش طلوع دیگر داشت

تفنگ ها در دست، جنازه ها بردار

از دیگر کسانی که در محدوده زمانی پیروزی انقلاب اسلامی تا آغاز حماسه دفاع مقدس، غزل پردازی را پیشه کرده بودند می توان به «نصرالله مردانی» (ناصر) اشاره کرد. او با غزل «سیا ووش نسیم» استعداد زبانی والای خود را نشان داد. مطلع این غزل چنین است:

رقص گل دوش چنان برد ز سر هوش نسیم

که دریده است در این معرکه تن پوش نسیم

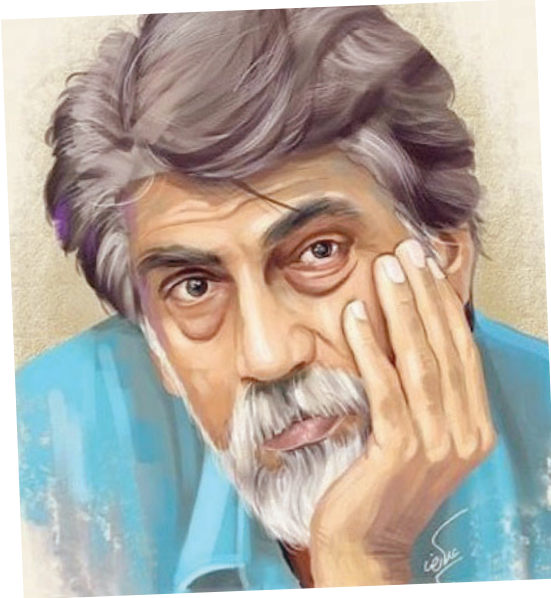
«هوشنگ ابتهاج» (ه.ا. سایه) که از جمله شاعران نسل پیشین است در هم نوایی و هم گامی با حرکت سرنوشت ساز امت اسلامی ایران غزلی سروده است با مطلع:

زمانه قرعه نو می زند به نام شما

خوشا شما که جهان می رود به کام شما

این غزل که سراپا شور و احساس است و خواننده را به وجد می آورد در سال ۱۳۵۸ خطاب به مردم مبارز ایران سروده شده است.

در دوره دوم رواج غزل یعنی از آغاز جنگ تحمیلی و دفاع مقدس تا پذیرش قطعنامه، غزل پردازان دیگری به میدان گام می نهند



که از آن جمله می توان به سید حسن حسینی، ثابت محمودی (سهیل)، حسین اسرافیلی، قیصر امین پور، ساعد باقری، سلمان هراتی، علیرضا قزوه، عبد الجبار کاکایی، پرویز بیگی حبیب آبادی و ده ها نام دیگر اشاره کرد؛ برای پرهیز از اطاله کلام به اشاراتی مختصر به آثار برجسته تنی چند از این خیل بی شمار بسنده می کنیم.

«سید حسن حسین» در پاره ای از غزل های خویش با صمیمیت و صداقت خاصی رزمندگان اسلام و امت مسلمان را به استقامت در مقابل خصم کافر کیش دعوت می کند:

ای زده شعله به شب بارقه باورتان
پیش تا صبح ظفر دست خدا یاورتان
سینه سرخان مهاجر به شما شک برند
که شفق وام گرفته است زبان و پرتان
بانگ تکبیر شما مژده فتحی است قریب
تا دژ «نصر من الله» بود سنگرتان

غزل «وداع» از دیگر سروده های حسینی است که صحنه خدا حافظی رزمنده ای را با مادرش ترسیم می کند و چه شکوهمند و غم انگیز است این وداع آخر:
می روم مادر که اینک کربلا می خواندم
از دیار دور یار آشنا می خواندم
ذوالجناح رزم را گاه سحرزین می کنم
می روم آن جا که نای نینوا می خواندم

لحن صمیمی و بی پیرایه شاعر در این دو نمونه نشان گر ضعف های تکنیکی خاصی است که گریبان گیر بیشتر شعرهای آن دوره بوده و در سال های بعد این نقیصه تا حدود زیادی بر طرف شده است. چنان که از همین شاعر غزل های زیباتری را در «هم صدا با حلق اسماعیل» و در میان آثار بعدی او مشاهده می کنیم؛ مثل غزل «کرامات نورانی» - تقدیم به حضرت امام (س) با این مطلع چشمگیر و زیبا:

هلا روز و شب فانی چشم تو
دلم شد چراغانی چشم تو...

«قیصر امین پور» با مجموعه شعر «آینه های ناگهان» نام خود را به عنوان غزل سرایی موفق بر سر زبان ها انداخت. او در سال ۵۹ جز شاعران جوانی بود که با انقلاب و به تبع آن جنگ بالیده

بودند و در فضایی آمیخته با آتش و خون تنفس می کردند. امین پور گرچه غزل را دیرتر از سایر قالب ها شروع کرده و نوعی دوگانگی زبانی در آثار اولیه اش جلب نظر می کند اما از سال ۶۳ به بعد به جرگه غزل سرایان پیوسته و توانمندی های ذهنی و زبانی اش، او را به عنوان یکی از نام آوران این عرصه معرفی کرده است. در زیر مطلع چند غزل از دفتر «تنفس صبح» امین پور را با هم می خوانیم:

آغاز شد حماسه بی انتهای ما
پیچیده در زمانه طنین صدای ما...

عمری به جز بیهوده بودن سر نکردیم
تقویم ها گفتند و ما باور نکردیم...

شب عبور شما را شهاب لازم نیست
که با حضور شما آفتاب لازم نیست...

صبح بی تورنگ بعد از ظهر یک آدینه دارد
بی تو حتی مهربانی حالتی از کینه دارد...



زنده یاد سید حسن حسینی

در مجموعه ای با همین نام چاپ شده است یادی نکنیم.
«بیگی» این غزل را به قول خودش «در خرمشهر با چشمی
اشک بار برای غربت شهیدان» سروده است:
یاران چه غریبانه رفتند از این خانه
هم سوخته شمع ما، هم سوخته پروانه
بشکسته سبوهامان، خون است به دل هامان
فریاد و فغان دارد دردی کش میخانه
هر سوی نظر کردم هر کوی گذر کردم
خاکسترو خون دیدم ویرانه به ویرانه
افتاده سری سویی، گلگون شده گیسویی
دیگر نبود دستی، تا موی کندشانه
تا سربه بدن باشد، این جامه کفن باشد
فریاد ابادرها، ره بسته به بیگانه
لبخند سروری کو، سرمستی و شوری کو
هم کوزه نگون گشته، هم ریخته پیمانه
ای وای که یارنام، گل های بهارانم
رفتند از این خانه، رفتند غریبانه

مثنوی

یکی از قالب هایی است که از آغازین دوره های شعر فارسی
همواره محل مناسبی برای شاعران بوده است تا به مدد آن،
مضامین گوناگونی اعم از رزم و بزم، شادی و اندوه، پند و اندرز
و... را بیان کنند. این قالب خصوصاً در بیان مضامین عرفانی
و حماسی از قابلیت خاصی برخوردار است و این که می بینیم
دو شاهکار بزرگ ادب فارسی یعنی شاهنامه حکیم طوس و
مثنوی معنوی مولانا جلال الدین بلخی در این قالب سروده
شده اند، گواه صادقی بر ارزشمندی این قالب شعری است.
در شعر پس از انقلاب استقبال در خورتوجهی از این قالب شده و
به دلیل ظرفیت های خاص و باز گذاشتن دست شاعر در انتخاب
قافیه ها و ردیف های متنوع، از جایگاه ویژه ای برخوردار گردید.
اگر بخواهیم تأملی در قالب مثنوی در عصر انقلاب داشته باشیم،
دو نام بیش از همه نام ها توجه ما را به خود جلب می کند:
علی معلم و احمد عزیزی. البته شاعران دیگری مثل هوشنگ
ابتهاج (ها.ا. سایه)، علی موسوی گرمارودی، حسن حسینی

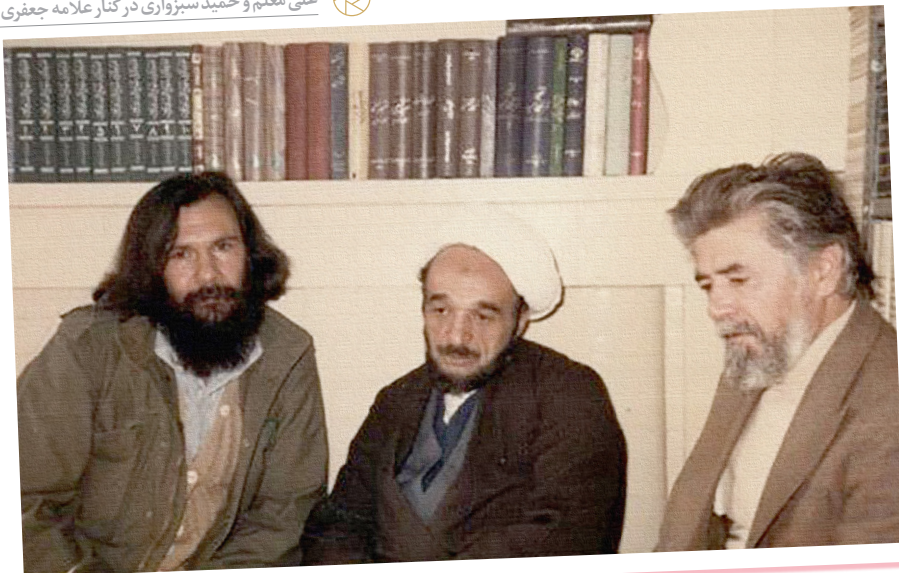
از زنده یاد «سلمان هراتی» که در سال ۱۳۶۵ به سرای باقی
شافت دو مجموعه شعر باقی مانده است، از آسمان سبز (۱۳۶۴)
و دری به خانه خورشید (۱۳۶۷). هراتی از چهره های درخشان
شعر انقلاب اسلامی است و در اشعاری که از او به جای مانده
چهره یک شاعر خلاق کاملاً مشهود است. زبان نرم و روان و
نشانه هایی که از روح پاک و دل دریایی او بر آثارش سایه افکنده
از جمله ویژگی های آثار اوست.

از میان غزل های «سلمان» می توان به این عناوین با تأمل
بیشتری نگریست: «داغ هجران» و «رونق تماشا» که تغزل های
لطیفی هستند خطاب به معشوق جاودانی و همیشگی (خداوند)
و در هر دو غزل نشانی از عشق حقیقی به چشم می خورد - «به
یاد شهیدان»، که پیش از این بیتی از آن را آوردیم، و غزل زیبای
«بهار با تو درختی است...» با مطلع:

تو از شکوفه پری، از بهار لبریزی

تو سر و سرتنی با خزان نمی ریزی

دریغ است بحث خود را در این برهه زمانی به پایان ببریم و
از «پرویز بیگی حبیب آبادی» با غزل سوزناک «غریبانه» که



اما همان گونه که پیش از این گفتیم نام علی معلم و احمد عزیزی از درخشش خاصی برخوردار است و این دو، هریک به گونه ای مبتکر شیوه خاصی در سرودن مثنوی شده اند که تأثیرات ویژه ای بر شاعران نسل انقلاب داشته است.

«معلم» شاعری است که در مثنوی هایش معمولاً وزن های بلند را اختیار می کند و از این لحاظ به نوعی سنت شکنی و «خلاف آمد عادت» دست زده است. در شعرا و مایه های ارزشمندی از تفکر ناب و اندیشه دینی تجلی یافته و وسعت معلومات وی گاه سبب می شود که اشعارش نیازمند توضیح باشد.

مثنوی «هجرت» با این مطلع زیبا:

این فصل را با من بخوان، باقی فسانه است

این فصل را بسیار خواندم عاشقانه است

از بهترین مثنوی های علی معلم است. او در این مثنوی طولانی از «ما» می یاد می کند که عمری به قدمت تاریخ انسان دارد، این «ما» هزار و چهارصد سال است که در صحنه های تقابل حق و باطل حضور دارد:

ابرو نباریدن چه رنگ است این چه رنگ است؟!

تیغ و نبریدن چه ننگ است این چه ننگ است؟!

یاد شهیدانی که در بدر آرمیدند

نامردم آزدند و مردی آفریدند

یاد احد، یاد بزرگی ها که کردیم

آن پهلوانی ها، سترگی ها که کردیم

شبگیر ما در روز خیر یاد بادا

قهر خدا در خشم حیدر یاد بادا

یوسفعلی میرشکاک، پرویز ییگی حبیب آبادی، محمدرضا عبدالملکیان و ... نیز در کار سرودن مثنوی بوده اند. اینان همگی بر مرزهای از پیش تعیین شده مثنوی در حوزه بیان روایی یا خطابی صحنه گذاشتند. با وجود این قالب مثنوی هم مثل بیشتر قالب های کهن از سوی شاعران این روزگار مورد بازنگری و بازسازی قرار گرفت. به عنوان مثال شاعران، با ترکیب مثنوی و غزل تنوع خاصی در این قالب به وجود آوردند که البته در شعر کلاسیک فارسی هم نمونه هایی داشته است. از جمله در «ده نامه» های کسانی مثل اوحدی مراغه ای، عراقی، عبید زاکانی و ...؛ این ترکیب مثنوی و غزل که به نام «غزل - مثنوی» اشتها یافت، عرصه خوبی برای جولان اندیشه شاعران با ذوق و جوان بود.

محمد حسین جعفریان، شاعر خوش ذوق خراسانی، «غزل - مثنوی» دارد با عنوان «باشما هستم غنیمت خوارها» که در آن به یادآوری خاطرات ایام دفاع مقدس پرداخته است. بیتی چند از این شعر زیبا و به یاد ماندنی را با هم مرور می کنیم:

دیشب از چشمم بسجی می چکید!

از تمام شب «دو عیجی» می چکید!

باز باران شهیدان بود و من

باز شب های «مریوان» بود و من

آدمیدم و قاف ها در قید ماند

قلب ما در «پاسگاه زید» ماند

جان من پوسید در شبغاره ها

آه ای خمپاره ها، خمپاره ها!

کو آن بلند آوازی ها، چیرگی ها
استیژه چون شمس و قمر با تیرگی ها؟
کو آن اباذرهای آشوبی، خدایی؟
پیغمبران زهد و آزادی، رهایی
عمارها کو، زیدها، مقدادها کو؟
آن دادگرا در شب بیدارها کو؟
کو میثم آن خرما فروش نخل طاهّا
کواشتر آن دست علی در روز هیجا
اینک که آیا ضامن این دین و دین است
آیا کدامین دست نصرت با حسین است؟
این تعهد و روشنگری مذهبی در تمامی مثنوی های معلم
به گونه ای جلب نظر می کند و او گاه ما را وارث آدم، هابیل،
یوسف، موسی، عیسی، حضرت محمد (ص) و همه اولیاء الهی
می داند و معتقد است که غایت حرکت ما رسیدن به ارزش ها
و معنویت هایی است که این بزرگواران، سرچشمه فیاض آن
بوده اند. در مثنوی «جام شفق» (و رسول ابا عبدالله الحسین (ع))
بعد از تصویر زیبایی که از سر خونین آن حضرت بر فراز نیزه
ترسیم می کند، پیوستگی راه ما و اولیاء الهی را تشریح می نماید:
روزی که در جام شفق مُل کرد خورشید
بر خشک چوب نیزه ها گل کرد خورشید
شید و شفق را چون صدف در آب دیدم
خورشید را بر نیزه گویی خواب دیدم
خورشید را بر نیزه؟ آری این چنین است
خورشید را بر نیزه دیدن سهمگین است!
من داغ دار زخم قابیلم برادر
میراث خوار رنج هایلم برادر
یوسف مرا فرزند مادر بود در چاه
یحیی مرا، یحیی برادر بود در چاه
در طور با موسی بیابانگرد بودم
بر دار با عیسی شریک درد بودم
من با محمد از یتیمی عهد کردم
میثاق خون با عاشقی در مهاد کردم
در «ثور» شب با عنکبوتان می تنیدم

در چاه کوفه وای حیدر می شنیدم
من تلخی صبر خدا در جام دارم
صفرای رنج مجتبی در کام دارم
من زخم خوردم، صبر کردم، دیر کردم
من با حسین از کربلا شبگیر کردم
«احمد عزیزی» را شاید بتوانیم نقطه مقابل معلم به شمار آوریم؛
هر چه معلم به الفاظ دشواریاب روی آورده، عزیزی الفاظی
بسیار ساده و حتی می توان گفت - عامیانه به کار برده
است و هر چه در مثنوی های معلم پی بردن به باطن و عمق
ابیات، دشوار و صعب است در آثار عزیزی پیوسته ظاهری شعر
آراسته ترمی نماید و البته خواننده در پایان بیشتر مثنوی های
او با بهت و سردرگمی مواجه است و نمی داند مقصود شاعر
از این همه لفظ پردازی چه بوده است؟ با این همه نباید
فراموش کرد که عزیزی هم به لحاظ کمیت آثار و هم از نظر
تأثیرگذاری بر جریان شعر انقلاب از چهره های برترین روزگار
است. انتخاب چند بیت از مثنوی های فراوان عزیزی دشوار
است؛ با این حال برای نمونه ابیاتی چند از مثنوی «ابرهای
اجابت» را ذیلاً ارائه می کنیم:
ای خدای مهربان و پاک ما!
دفن کن شمشیر را در خاک ما
ما ز شرک و شمر و شیون خسته ایم
ما ز برق کوه آهن خسته ایم
سوختم ای کرت کار با مدامد
مانداریم ابر و باران را به یاد
شهر باران را به رومان باز کن
خاکمان را معدن آواز کن
ای خدا! آوازده خورشید را
بین ما تقسیم کن توحید را
گله ای بخش از شبانان امین
رسم شیون را بر انداز از زمین
مثنوی سرای موفق دیگر در عصر انقلاب «سید حسن حسینی»
است. او در «هم صدا با حلق اسماعیل» دو مثنوی با نام های
«مثنوی شهیدان» و «مثنوی عاشقان» دارد که ابیاتی از این

دومی در عصر دفاع مقدس ورد زبان‌ها بود:

بیا عاشقی را رعایت کنیم
 زیاران عاشق حکایت کنیم
 از آن‌ها که خونین سفر کرده‌اند
 سفر برمدار خطر کرده‌اند
 از آن‌ها که خورشید فریادشان
 دمید از گلوی سحرزادشان
 حکایت کنیم از تباری شگفت
 که کوبید در هم حصاری شگفت
 از آن‌ها که پیمانۀ لا زدند
 دل عاشقی را به دریا زدند

رباعی و دوبیتی

یکی از ویژگی‌های اساسی شعر انقلاب، از نظر رواج قالب‌های شعری، رونق دوبارهٔ دوبیتی و رباعی است. رباعی پیش از این با نام خیام گره خورده بود و بعضی‌ها چون عطار و ابوسعید - اگر به صحت رباعی‌های منسوب به او یقین داشته باشیم - نیز از آن استفاده می‌کردند و این قالب شعری پس از تحول سبک عراقی به هندی و سپس بازگشت، از رونق چندانی برخوردار نبود. قالب دوبیتی هم با نام بابا طاهر همراه بود؛ اگر چه در اشعار عاشقانه قبل از انقلاب، بعضی‌ها به رباعی و دوبیتی روی آورده بودند. اما اقبال شاعران به این دو قالب و استخدام آن‌ها در خدمت مفاهیم بلند معنوی، انقلابی و حماسی قابل توجه است. تا آن جا که اکثر شاعران در این قالب‌ها، خصوصاً رباعی، طبع آزمایی کرده‌اند و هریک در جهت دستیابی به زبان و صیغهٔ خاصی کوشا بوده‌اند. برای مثال در این رباعی از قیصر امین پور، که در گرما گرم حماسهٔ دفاع مقدس سروده شده، روح حماسه و جوانمردی و استقامت تا آخرین نفس از واژه واژهٔ آن هویداست:

ای خصم مرا شر، سر جنگ است هنوز
 در چلهٔ خشم من خدنگ است هنوز
 در ترکش اگر نمانده باشد تیری
 ز نهار! مرا ناخن و چنگ است هنوز

گسترهٔ مضمونی این دو قالب بسیار متنوع است، چنان‌که

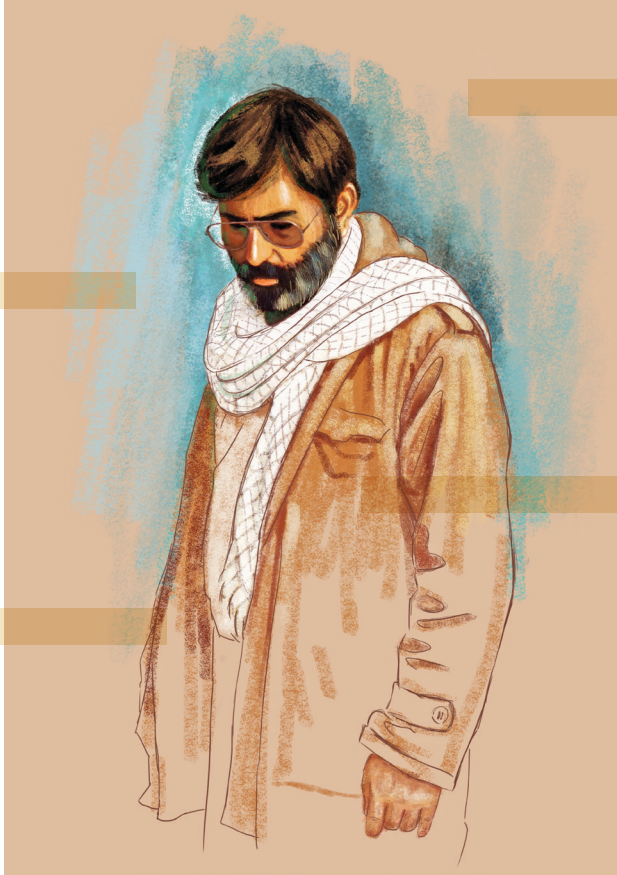
از مدح و مرثیت حضرت امام (ره) گرفته تا تشویق رزمندگان و امت مسلمان به ادامهٔ پیکار و از یاد شهیدان تا آرزوی فرج حضرت قائم (عج) و ذکر ایثار و فداکاری ائمهٔ هدی (ع) و بسیاری موضوع‌های خاص و مربوط به مقاطع گوناگون انقلاب و دفاع مقدس را در بر می‌گیرد.

سرایندگان شاخص و برجستهٔ رباعی و دوبیتی در عصر انقلاب، از شمار انگشتان دودست تجاوز نمی‌کنند. اگر چه بسیاری از شاعران نام‌آور این دوران چند رباعی یا دوبیتی سروده‌اند، حتی اگر به سرودن قالب‌های دیگر مشهور بوده باشند، و اصولاً این دو قالب به سبب ظرفیت خاص برای بیان مضامین گوناگون و ارتباط صمیمانه‌ای که با مخاطب برقرار می‌کنند از استقبال ویژه‌ای برخوردار شده‌اند. اینک نمونه‌هایی از رباعی‌ها و دوبیتی‌های صمیمانهٔ شاعران انقلاب:

کس چون تو طریق پاکبازی نگرفت
 با زخم نشان سرفرازی نگرفت
 زین پیش دلاورا کسی چون تو شگفت
 حیثیت مرگ را به بازی نگرفت

اینان که به خلق و خوی اسماعیل‌اند
 در حادثهٔ آبروی اسماعیل‌اند
 در گفتن لبیک به پیغمبر تیغ
 بی‌تاب تراز گلوی اسماعیل‌اند

به عنوان جمع‌بندی می‌توان گفت که در دو مقطع انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی و دفاع مقدس به عنوان سرمنشأ تحولات عظیم فرهنگی و اجتماعی در این زمین هم در قالب و ساختار شکلی شعر و هم در مضامین آن تحولات شگرفی رخ نمود که با تاریخ شعر قبل از آن تفاوت بنیادین به ویژه در مضامین داشت، در واقع شعر در عصر مشروطه به نوعی حامل مفاهیم و مضامین مدرن بود اما در عصر انقلاب اسلامی و دفاع مقدس آن مضامین با تحولات معنوی و روحانی که به صورت جمعی در جامعه ایرانی شکل گرفته بود به کلی تغییر ماهیت داده و در سطح دیگری و با معنا و درک دیگری همراه شد که باعث برجستگی و تمایز شعر اجتماعی انقلاب اسلامی گردید.



یک تجربه ماندگار

نگاهی دوباره به روایت فتح

روایت تصویری در عرصه انقلاب اسلامی و دفاع مقدس هنوز هم اگر عیاری داشته باشد مرهون روایت فتح و سید مرتضی آوینی است. او با روایت فتح نه فقط بُرهه‌ای از شگفتی تاریخ، بلکه جلوه‌هایی از حقیقت را برای ما به ارث گذاشت، چرا که خود را متعهد به حقیقت می‌دانست و از واقعیت جنگ آنچه مماس با آن بود را روایت می‌کرد.



مصطفی عمانیان

گرایش‌های مختلفی هستند که پاسخگویی، یا روبه‌رویی با این گرایش‌های مختلف در یک فیلم میسر نیست. ما برای کسانی که در حقانیت نظام جمهوری اسلامی و حضرت امام -روحی له الفدا- شک دارند، فیلم نمی‌سازیم. فیلمی که برای اینچنین مخاطبی ساخته می‌شود باید نخست به اثبات حقانیت حضرت امام و نظام جمهوری اسلامی بپردازد... اگرچه فیلم به گونه‌ای ساخته و تدوین گشته است که بتواند انسان‌ها را به فطرت الهی خویش رجوع دهد.»

مخاطب‌شناسی شاید مهمترین و ابتدایی‌ترین اصل کار هنری است، هرچند در هنرهای فردی و نابی همچون شعر این معنا به تمامه صادق نیست، اما در جریان هنری و ادبی امروز نمی‌توان بدون شناخت مخاطب و اینکه اثر به چه مخاطبی می‌خواهد عرضه شود دست به کار شد. آوینی البته به حد بالاتری نظر دارد، او حتی می‌داند که با کدام وجه انسانی طرف است و نتیجه این مواجهه چه خواهد شد. برای همین است برووجه تمایز جبهه‌های جنگ ما با دیگر جنگ‌ها و ابعاد عرفانی جنگ تکیه دارد و معتقد است که ریشه پیروزی‌های ما نیز در همین جاست. آنچه که باعث تقویت ایمانی مردم می‌شود، خواه ناخواه باعث تقویت جنگ خواهد شد. او هرگز به ابزار جنگ یا ماشین جنگ در فیلم‌های خود اصالت نمی‌دهد بلکه در نزد او همواره ایمان رزمنده‌هاست که اصالت دارد. هرچه ریشه در غیر ایمان داشته باشد را حذف می‌کند و این یکی از اصولی است که در تدوین فیلم‌ها رعایت کرده است؛ خبر و زیبایی‌ها را باقی گذاشته و شرور را حذف کرده است.

نکته‌ای که در اینجا باید بدان اشاره داشت این است که به تعبیر شیخ علی صفایی «خوبی با خوشی تفاوت دارد؛ دارو برای مریض خوب است، ولی خوش نیست و شیرینی‌ها و چربی‌ها برای او خوش است، ولی خوب نیست؛ که با نیاز او و با اندازه‌های او نمی‌سازد. خوبی و بدی، با خوشی و ناخوشی تفاوت دارد. در خوبی و بدی، نیاز و اندازه وجودی انسان مطرح است. در خوشی و ناخوشی، هوس و هوای آدمی.» لذا با دغدغه حقیقت، گاهی تلخی نه تنها برای جامعه خوب بلکه ضروری است، هرچند امروزه روز، کوچکترین نشانه‌ای از تلخی، از طرف جریان رسانه‌ای انقلاب به سیاه‌نمایی متهم

شهید آوینی با تجربه‌های عملی خود، و پس از آن، تاملاتی که پیرامون مسائل مربوط به هنر و فرهنگ انقلاب اسلامی داشت، سرمشق‌های بسیاری برای راهیان این مسیر باقی گذاشته است، ولی گویا ما عادت کرده‌ایم که همیشه مشق‌هایمان را بگذاریم برای روزهایی که مناسبتی تقویمی داشته باشند، این عادت مذموم البته طبیعت کار ژورنالیسم است، ژورنالیسم اگر از روزنامه‌نگاری و واکنش سریع هم فاصله بگیرد باز هم محصور تقویم و مناسبت است. سالگرد شهادت او بهانه‌ای شد که مروری کوتاه داشته باشیم بر شاکله اصلی روایتگری او با اتکاء به سه متن از خودش که هر کدام به نوعی بازنمایی تجربه‌های فیلمسازی او هستند؛ «نگاهی دوباره به روایت فتح»، «واقعیت در سینمای مستند» و «یک تجربه ماندگار»، هر سه در جلد سوم کتاب آیینہ جادو. غرض از نگارش این چند خط آن است که اصول به دست آمده از نتیجه کار فکری و تجربی شهید آوینی می‌تواند قابل تعمیم به جریان امروز تلویزیون جمهوری اسلامی و تبلیغات اسلامی و هر نوع فعالیت فرهنگی و هنری در حوزه انقلاب اسلامی باشد، گاهی ایجابی، گاهی هم سلبی. بدیهی است بررسی تکنیکی روایت فتح قصد ما نیست، آنچه هست دستاوردهایی است که در حوزه نگره‌های مفهومی و معرفتی و به تعبیری فلسفه هنر و رسانه و تبلیغات قابل بیان است.

مخاطب، حقیقت، واقعیت

شهید آوینی معتقد است روایت فتح می‌خواهد «با ذکر ماهیت تاریخی اتفاقات و ارزش آن در جهت اقامه عدل و قسط در سراسر جهان، عمق تاریخی صحنه‌ها را ارائه کند و مخاطب خویش را همواره ناظر بر این اعماق نگاه دارد و با ذکر معانی اعتقادی اعمال و اتفاقات، با پرهیز از شعارهای تو خالی و بدون ریشه، همواره ارزش اعتقادی ماچرا را به مخاطب خویش گوشزد کند، گذشته از اینکه رکن اساسی مادر تبلیغ، فطرت الهی مخاطب می‌باشد، ما همواره سعی می‌کنیم که بر ریشه‌های فطری اعمال و اتفاقات در فیلم تأکید کنیم و از این راه حجاب‌ها و اندودهایی را که بر فطرت مخاطب سایه افکنده است کنار بزنیم... مخاطب ما عموم مردم نیستند؛ عموم مردم دارای

می‌شود، اما مردم را هرگز نمی‌توان برای مدتی طولانی بر آنچه که مخالف فطرت الهی بشر است وادار کرد و یا برای همیشه با تبلیغات دروغ و دغل کارانه حق را از آنها پنهان داشت. گاهی حقیقت مشابه آنچه در جبهه‌ها می‌گذشت فارغ از پیروزی و شکست ظاهری اخلاص و ادای تکلیف بود و گاهی حقیقت مسائلی که گرچه خیر هستند اما ما آنها را خوش نداریم، برای همین به جعل یا تحریف یا وارونه‌نمایی واقعیت می‌پردازیم. شاید زمانش رسیده باشد که با اتکا به اندیشه‌های متفکران انقلاب، پس از سال‌ها از جنبره‌دو جریان موهوم اصول‌گرا و اصلاح‌طلب، که اتفاقاً تمام امکانات تبلیغاتی و رسانه‌ای کشور را هم در اختیار دارند رها شد، و با واقعیت‌گرایی و حقیقت‌طلبی، با انقلاب پیمانی دوباره بست. این اتفاق نه تنها می‌تواند منشأ پیوند دوباره مردم و فرهنگ و هنر انقلابی باشد، بلکه حتی دستاوردهای بدیعی در حوزه تکنیک و فرم هم به دنبال خواهد داشت، چنان‌چه شهید آوینی به واقع این‌معدار داشته است که «ما در زمینه فیلمسازی مستند به قالب‌های تازه‌ای دست یافته‌ایم که در سینمای مستند دنیایی سابقه است. در زمینه روانشناسی فیلم از جنبه تبلیغاتی آن نیز به برداشت‌ها و دریافت‌های تازه‌ای رسیده‌ایم که زمینه طرح آن در اینجا وجود ندارد».

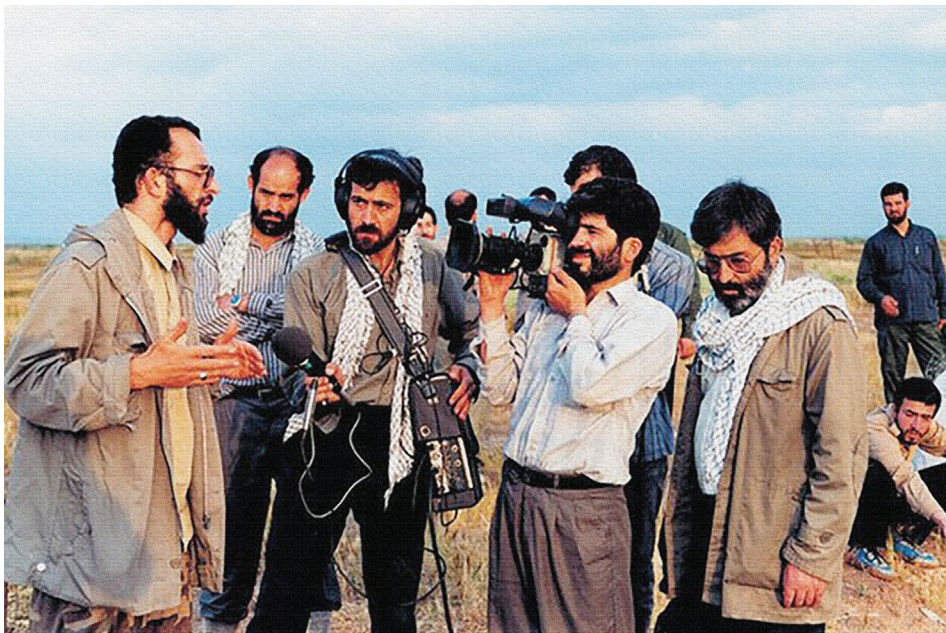
تلویزیون، کلیشه، تبلیغ

ما به این نکته واقفیم که آراء شهید آوینی در عرصه هنر و رسانه به هیچ وجه حجت نیست، بلکه نتیجه تجربه و تأملات شخصی اوست که با توجه به شرایط و اقتضائات زمانه و تحولات سریع تکنولوژی می‌تواند قابل نقد و نقض باشد. شاید بسیاری از برادران فعال در عرصه هنر و رسانه انقلابی باشند که نقد‌های این وجیزه با اتکا به دیدگاه‌های ایشان را پذیرا نباشند، اتفاقاً توقف در دیدگاه‌های آوینی به جمود و تخریب منجر شود، اما از دو جهت می‌توان به این حداقل داشته‌های نظری در باب نسبت هنر و رسانه و انقلاب اسلامی، که محک تجربه و گذشت زمان را هم خورده‌اند نگاهی دوباره داشت؛ نخست اینکه بسیاری از مباحث او هنوز جزو مسائل ظاهری بی‌پاسخ باقی مانده‌اند، و دوم، فراتر از

زمان خود اندیشیدن و به آینده نظر داشتن آوینی است که می‌تواند محکی برای سنجش و روبرو به جلو بودن جریان هنر انقلاب باشد، اینکه هنوز پس از سی سال نظرگاه‌های نقد همان باشد جای تأمل است.

شهید آوینی معتقد بود تنها کسی می‌تواند درباره جنگ فیلم بسازد که از نقطه پیوند با آن برخوردار باشد و اگر کسی از دوره جنگ نگاه کند و نتواند تمایزات حقیقی آن را از دیگر جنگ‌ها دریابد، مسلماً متوجه تفاوت‌های اصلی کار نخواهد شد. او دریافته بود که آنچه باید در فیلم‌های جنگی مورد تبلیغ واقع شود وجوه تمایزی است که بین دفاع مقدس و جنگ‌های دیگر در سراسر دنیا وجود داشته است، البته نه تبلیغاتی که در جهان امروز معنای پروپاگند گرفته و تا پست‌ترین منازل وجود نزول و سقوط کرده است، بلکه آن وظیفه‌ای که بر عهده انبیا و اولیای خدا قرار داده شده است. تبلیغ در نزد ما با آن مفهومی که در غرب دارد کاملاً متفاوت است. اشتراک فقط لفظی است، اگر نه، کار تبلیغ ما با جلوگر ساختن حقایق به انجام می‌رسد و کار تبلیغ آنها با پوشاندن و کتمان حقایق. از همین روست که شهید آوینی معتقد است «هدف تبلیغات - حتی در صورت غربی آن، یعنی پروپاگند - ایجاد باور در مخاطب است و حال آنکه شیوه‌هایی که در تلویزیون ما اتخاذ می‌شود برای سلب باور از مخاطب است. صحنه را به صورت کاملاً تصنعی می‌چینند، دو تا عکس که بی‌ارتباط با موضوع گزارش است فقط این باور را در مخاطب ایجاد می‌کند که همه چیز تصنعی است در یک طرف تصویر می‌گذارند، میکروفون را مثل بستنی جلوی مصاحبه شونده می‌گیرند و یا حتی به دست خودش می‌سپارند و شروع می‌کنند به پرسیدن سوال‌هایی کاملاً کلیشه‌ای، و مصاحبه شونده نیز که این کلیشه مشتمل‌کننده را مثل یک سنت لایزال آفرینش پذیرفته است، شروع می‌کند به بیان جواب‌هایی کلیشه‌ای تر از سوال‌ها».

به نظر می‌رسد تلویزیون - و به تبع آن نشریات و سایت‌های خبری - هر چند رنگ و لعابی تازه و گرافیکی موقر پیدا کرده‌اند اما هنوز که هنوز است از همان کلیشه‌های تصنعی پیروی می‌کنند، روندی که بسیاری از کارگران و کارگزاران رسانه‌ای و



به اضمحلال در کلیشه‌هایی تکراری محکوم می‌شوند.»
 آوینی می‌گوید «فیلم‌هایی که حقیر در تلویزیون دیده‌ام
 غالباً نه تنها تبلیغ (دفاع مقدس) نبوده است بلکه بر مردم
 تأثیرات منفی نیز گذاشته است و به اصطلاح ضد تبلیغ بوده
 است. تبلیغات خبری ما بیشتر بر همین دو محور تأکید دارد:
 کشته‌های دشمن و مساحت خاک تسخیر شده. تصنعی
 بودن یکی از اصلی‌ترین موانع ظهور واقعیت در فیلم است و ما
 ناچار بودیم که از همه آنچه کار را به تصنع و تکلف می‌کشاند
 پرهیز کنیم، چه در ابزار و تکنیک و چه از لحاظ مسائل مربوط
 به علم النفس و روانشناسی. کار ما از این لحاظ درست نقطه
 مقابل کار اغلب گروه‌های خبری و گزارشی تلویزیون بود.
 آنها همه چیز را به درون یک فضای ساختگی می‌راندند و
 تخصصشان در این بود که طبیعت یا واقعیت جبهه را در
 هم بریزند. آنها بچه‌ها را به کارهای تصنعی و می‌داشتند و
 خودشان را با همه ضعف‌ها و اشتباهات بر جبهه و فضای
 طبیعی آن تحمیل می‌کردند. دوشاخه پیروزی را آنها به
 صورت یک آپیدمی غیرقابل علاج در سراسر جبهه‌ها انتشار

هنری که به نوعی به جمهوری اسلامی و انقلاب وابسته‌اند با
 آن دست به گریبانند، این شائبه را به ذهن متبادر می‌کند که
 گویا نقطه پیوند این برادران با حقیقت گسسته است. خط
 قرمزهای خودساخته و موهومی که جریان طبیعی جامعه را
 از روال رسانه‌ای اش خارج ساخته کماکان طبیعت و واقعیت
 اجتماع را به تصنع و وهم کشانده است. به خاطر بیاورید
 روزهایی را که راهپیمایی و یا انتخاباتی در جریان است، صبح تا
 شب شبکه‌های سیما در قالب همان کلیشه‌های چهل ساله
 مردم مخلص و همیشه در صحنه را وادار به ادای جملات پر
 طمطراق و کوفتن مُشت‌های محکم بردهان استکبار جهانی
 می‌کنند، و بی آنکه بگذارند هر کس خودش باشد، از او آدم
 نجسی می‌سازند که سوژه طنز کاربران شبکه‌های اجتماعی و
 رسانه‌های دوزاری آنطرف آب شود. «رادیو و تلویزیون و نشریات
 بیشتر از آنکه بتوانند در اعلا‌ی فرهنگ و ادب و هنر نقش داشته
 باشند، بلعکس، سرچشمه‌های جوشان ادب و فرهنگ و هنر
 را می‌خشکانند، چرا که برای همه چیز فرمول می‌تراشند و
 چون پای فرمول و عادت در میان آمد، فرهنگ و ادب و هنر

استفاده از کلمات و ایده‌های آشنا، تخصص هنرمندان بی هنری است که با سبمل کاری از زیر بار تفکر و ایده پردازی شانه خالی می‌کنند. واقعیتش این است که در حوزه هنر و رسانه ما با انبوهی از نیروهای بی خلاقیت و بی هنر و تنبل مواجهیم که با نیم من تکنیک قصد دارند فقدان فرم و معنا را در آثارشان جبران کنند، این حضرات حتی بزرگانی چون حاتمی کیا را هم به بی هنری خویش آلوده‌اند و با فاصله گذاری معنا دار از واقعیات اجتماعی، روایت‌های کج و معوج از جامعه ایرانی و نسبت آن با انقلاب و جمهوری اسلامی ارائه می‌دهند. بحث بر سر اینکه واقعیات اجتماعی چیست و آیا قابل اندازه گیری است یا خیر البته مساله ساده‌ای نیست. برای پیچیدگی اش همین بس که در تشبیح بی نظیر پیکر حاج قاسم و همزمانش حدود ۵ میلیون نفر به خیابان‌های تهران آمده بودند! ولی به فاصله چهل روز همین تهرانی‌ها پایین ترین آمار حضور پس از انقلاب را پای صندوق رای داشتند.

این مساله خود یک واقعیت اجتماعی است و البته قابل تحلیل. اما به قول شهید آوینی همان نگره اطلاعاتی به رسانه باعث می‌شود که سکان داری کماکان با اطلاعاتی‌ها باشد، نه تبلیغاتی‌ها! در صورتی که «کار تبلیغاتی با کار اطلاعاتی ماهیتاً متضاد یکدیگر هستند. تبلیغات در جهت ظاهر کردن و بیان مسائل عمل می‌کند، اما اطلاعات در جهت پنهان کردن و سرپوش گذاشتن».

«در اواخر سال ۱۳۶۶ چنان سایه‌ای از شک بر همه چیز سنگینی می‌کرد که ادامه همین وضع، اگر هم دشمن هیچ اقدام دیگری انجام نمی‌داد، به قبول قطعنامه می‌انجامید. جبهه‌ها خالی بود؛ با این همه، تبلیغات رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها حکایت از آن داشت که پادگان‌ها دیگر جایی برای پذیرش داوطلبان جدید ندارند. در همان شرایط اگر تلویزیون حقایق را با مردم در میان می‌گذاشت، همه به جبهه‌ها هجوم می‌بردند، اما تلویزیون خلاف این عمل می‌کرد. ما اجازه دادیم که دشمن حربه صداقت را از کف ما بگیرد. چهره‌ای که تبلیغات ما از دشمن ساخته بود با حقیقت امر کاملاً متفاوت بود. چنین تبلیغ می‌شد که سربازان عراقی ترسو هستند و به محض رو در رویی با سربازان اسلام می‌گریزند، اما چنین نبود. دشمن

دادند. به رزم‌آوان می‌موختند که ادا در بیاورند و آرטיست بازی کنند. آنها هرگز نمی‌فهمیدند که حالات طبیعی رزم‌آوران چه ارزشی دارد. در آغاز کار ایثار معنایی بسیار عمیق یافته بود و انسان، بحق می‌پنداشت که با این کلمه می‌تواند بسیاری از حقایق درون خویش را بیان کند، اما بعد، از هنگامی که رسانه‌های گروهی برای جلب مشتریان خویش شروع به استفاده از این کلمه کردند، رفته رفته عمق معنای خویش را از کف داد و به یک قاب دستمال سیاه و پاره پوره تبدیل شد. در تلویزیون ما گزارش‌های خبری، کلیشه‌هایی بی فایده و با سمة‌ای هستند و مطلقاً فاقد ارزش‌های هنری. من به راستی نمی‌دانم که این سبک کار تلویزیونی از کجا آمده است، فکر می‌کنم این یک اپیدمی مربوط به جهان سوم باشد. در این سوی زمین ما با تلویزیون همچون جعبه جادویی که خیلی کارها از آن برمی‌آید ولی ما شیوه‌های استفاده از آن را در خدمت اهدافمان نمی‌دانیم، روبه‌رو شده‌ایم.»

۶۶

شهید آوینی معتقد بود تنها کسی می‌تواند درباره جنگ فیلم بسازد که از نقطه پیوند با آن برخوردار باشد و اگر کسی از دور به جنگ نگاه کند و نتواند تمایزات حقیقی آن را از دیگر جنگ‌ها دریابد، مسلماً متوجه تفاوت‌های اصلی کار نخواهد شد.

۹۹

... و اما هنر!

بحث تخصص و تعهد از آن بحث‌هایی است که اساساً در افتادن در آن راه مغری ندارد، چرا که آنقدر موضوعی شخصی و درونی است که تعمیم دادن آن دشوار است، فی‌المثل وقتی شهید آوینی می‌گوید «بنده با یقین کامل می‌گویم که تخصص حقیقی در سایه تعهد اسلامی به دست می‌آید و لاغیر». امری است که در آدمی چون او محقق شده است که یک در هزار هم نیستند. بسیاری از متعهدین به اسلام هستند که نه تنها تعهدشان کاری از مسائل کشور را به پیش نمی‌برد، بلکه وجودشان مانع بزرگی در مسیر تحقق آرمان اسلام است، و مهمترین ایراد در این زمینه نداشتن تخصص کافی است. این تعبیر از تعهد اسلامی توسط شهید آوینی به نظر بیشتر همان حالتی است که خود او در برابر اسلام داشته است، که اگر محقق شود قطعاً هنر ناممکنی را ممکن می‌کند. همان تعهد است که انسان را در مسیر به دست آوردن سخت‌ترین تخصص‌ها موفق می‌کند. شهید چمران درباره این پرسشی داغ سال‌های اول انقلاب که، تعهد مهمترین است یا تخصص، می‌گوید: من این را نمی‌دانم، فقط می‌دانم آنکه کاری را قبول کند که تخصصش را ندارد، قطعاً تعهد هم ندارد. هرچند هنر امری فراتر از تخصص است، اما عدم درک ضرورت‌های کار هنری و رسانه‌ای ارتباطی با هنرمندی ندارد. «هنر برای ما غایت و هدف نبود، راه بود، و نه وسیله، ما از هنر، تعبیر وسیله یا ابزار نداریم... کسانی که هنر را وسیله یا ابزار می‌دانند، مقصودشان به رسانه باز می‌گردد نه هنر. هر کار تبلیغاتی - به مفهوم درست آن، نه به مفهوم رایج در غرب - لاجرم هنری است، اما هر کار هنری ضرورتاً تبلیغاتی نیست.» و این امر - یعنی درک نسبت‌های هنر، تبلیغ، رسانه و انقلاب - با فهم تجربه گروه روایت فتح سهل تر خواهد بود. «ما در جبهه‌های جنگ واقعیت را می‌جستیم نه خودمان را، و لذا، توهّمات و تصورات شخصی مان را به کناری نهادیم.» «هنوز که هنوز است ما شیوه استفاده از این رسانه را نیاموخته‌ایم و ماهیت آن را نمی‌شناسیم؛ به آن صورتی که این رسانه در غرب ظاهر شده است نمی‌توانیم گردن بگذاریم و هنوز به آن صورت متناسبی هم که می‌تواند در نسبت با هویت فرهنگی خودمان پیدا کند، دست نیافته‌ایم.»

را هرگز نباید دست کم گرفت، حتی اگر ضعیف هم باشد. اگر دشمن را قدرتمند فرض کنیم برای مقابله با او خودمان را قدرتمند خواهیم ساخت، اما اگر دشمن را ضعیف بگیریم، نیازی به قدرت بیشتر احساس نخواهیم کرد و این، حتی بدو در نظر گرفتن عواقب آن، به مفهوم شکست است.» این وضعیت را مقایسه کنید با آنچه امروز در به اصطلاح جبهه فرهنگی و رسانه‌ای انقلاب در جریان است، آیا خلاف آنچه مورد مذمت شهید آوینی و منطق هنر و تبلیغ است مشاهده می‌کنید؟

روزگار شکر جمعی

«آنچه جمعی با این ترکیب (گروه روایت فتح) را ایجاد می‌کرد وظایف سازمانی و یا انگیزش‌های مالی نیست. و البته ناگفته نباید گذاشت که اکنون دیگر امکان تشکیل چنین جمعی مطلقاً وجود ندارد. نه الان، که از سال ۱۳۶۸ به بعد که جنگ هشت ساله خاتمه یافت و آن انسان عجیب آسمانی از میان ما رفت، دیگر امکان تأسیس چنین مجامعی وجود ندارد. این سخن را به معنای انتقاد از وضع موجود نگیرید - اگرچه من هرگز دل به وضع موجود نمی‌سپارم - اما آنچه اکنون در جریان است صورت طبیعی و متعارف این عالم است و حال آنکه آن روزها چیزی برخلاف امر متعارف وقوع می‌یافت. آن روزها در حال «شکر» بودیم و امروز در حال «صحو». این اصطلاحاتی که عرفاً برای بیان احوال خویش دارند سخت زیباست؛ حالت سکر، حالت مستی و غفلتی است که از شدت غلبه سرور حاصل می‌آید و حالت صحو، حالت هوشیاری بعد از سکر و مستی است.»

نگارنده چندین بار در یادداشت‌هایی متعدد به این تاویل هوشمندانه سید مرتضی آوینی از شرایط کشور در پیش و پس از قبول قطعنامه پرداخته است، و واقعیت را بخواهید، نه فقط شهید آوینی، بلکه بسیاری از مردمانی که دهه شصت را زیسته بودند، فارغ از نسبیتی که با انقلاب اسلامی و جنگ داشته باشند، چیزی مشابه همین را دریافت را با زبان‌های مختلف بروز داده‌اند. غفلت از این معنا شاید از بزرگترین اشتباهاتی باشد که اهالی فرهنگ و هنر به آن مبتلا شوند.



بازمانده

داستان کوتاه برگزیده جشنواره خاطره و داستان کوتاه پایداری



لیلامانی

شد، بعد ادا داشت هر حرفی را می شد تصور کرد. شاید همین الان مُردم، دیگه وقتی برای این حرفا باقی نماند.

خیلی قشنگ توی یک جای غریب وقتی که درگیریه همه فکر نجات و فرار هستند یکی به استقبالت بیاد. بهت احترام بذاره. سوار ماشین گل زده ای که فقط شیشه جلوی راننده به بیرون دیداره بشی. بوی خاصی از ماشین بلند می شد. بوی بنزین سوخته، چربی هایی که زیر پا بود، اول فکر کردم پوست یا تیکه های گوشت مرغ. راننده ماشین گفت "این ها واسه به بابای مجروحیه بادش رفت خرت و پرتش جمع کنه" بلند بلند خندید، بعد شروع کرد به گریه کردن، شانه هاش می لرزید. قمقمه ام را از کوله درآوردم، گوشه های کاغذ معرفی نامه وزیر جنگ خیس شده بود. صورتش را به شانه سمت چپش مالید. مستقیم به جاده خاکی خیره شد. جوهر کلمه های نامبرده، نیروی ویژه با حرف ک. کماندو آموزشی، برجسته شده بود.

روی شلوارش جیبم گذاشتم تا خشک شود. گفت:

- خوشم میاد. باصفایی. شنیدم دوتا قاره رو کوبیدی و برگشتی. حرفی نداشتم. سرمو به شیشه ماشین تکیه دادم. دلم می خواست بی نام و نشان باشم. مقر جایی نبود جز چادرهایی که به ردیف برپا شده بودند. با یک تانک آب سوراخ شده. ... این را که می بینید اسنورکلر وقتی که جلوی دهانتون بذارین می توانید روی سطح آب شنا کنید بعد توی نیزارها قایم بشید. چاقو مهم ترین چیزی که باید زیر زانو یا پشت بازوهاتون جاسازی کنید. مجبورید که با این دفاع کنید. تنها راه ممکن. صورت هایی که هنوز موی کاملی نداشتند، ریز به ریز وسایلی را که نشان می دادم یاد می گرفتند.

درس امروز فین ها کفش های باله ای که می توانید مثل ماهی توی عمق به راحتی برید و برگردید. پچ پچی شد. راننده بلند شد گفت:

- آقا ما اینها را نمی پوشیم شبیه پنگوئن می شیم.

- حالا فکر کن مرغابی هستی.

- نمیشه. من عقابم. بالای آسمون باید برم.

ولوله شد. "ایشالا میری و دیگه بر نمی گردی"

متلک هایی که رد و بدل می شد. وضع کلاس را بهم ریخت.

خار و خاشاکی که باد از وسط بیابان کشیده تا کناره های صندلی انتظار مسافرها جمع شده. نور زرد رنگ بی رمق خورشید از لای شیشه های شکسته روی زمین پخش شده. چسب های پنج سانتی هم نتوانستند مقابل موج ها طاقت بیارند. دیگه هیچ مغازه شیشه بری وجود نداره که جواب شیشه شکسته را بدهد. سه تا سگ آرام میان سالن قدم می زدند به گوشه ها سرک می کشیدند تا چیزی برای خوردن پیدا کنند. پوزه یکی از آن ها بد جور زخمیه. دلم را به درد آورد. دنده های قفسه سینه اش از زیر پوست معلومه. جای زخم هایی که دارم با تیکه پارچه هایی بستند. سگ ها را ستمم کشیده ... مردد شدند. چند قدم عقب رفتند. فکر نمی کردند نفس می کشم. نه کسی بدرقه ام می کرد نه کسی به استقبالم آمده.

مامور ایستگاه از گیشه بلیط، سر سگ ها داد زد و با چوب سراغ سگ ها رفت. دستامو روی گوش هام گرفتم صدای گوشم پخش می شد مثل وقتی که بالای کوه داد بزنی و صدات برگردد سمت خودت. سگ ها جلز ولزی کردند روی سنگ فرش سالن سرمی خوردند بالاخره مامور موفق شد. سرخونی چوب دستی را به دیوار کشید. گفت:

- چیزیت نشده؟

زبانم توی دهانم نمی چرخید فقط توانستم سرم را تکان بدم. نه. پتوی خاکستری رنگ را دور پا هام پیچید تا حداقل پایی برای برگشتن داشته باشم. روزنامه کهنه ای را جلوی صورتش گرفت. اخبار تکراری چه دردی را دوا می کرد از اینکه زنده بمانی بقیه روزها و شب را سر کنی چه فایده ای داشت. مثل همین مامور این قدر توی گیشه بشینی که قطار مرگ بیاد و سوار بشی بری دنبال کارت.

خیلی سخت قاتل باشی بعد زنده برگردی سر جای قبلی که داشتی. همکار عزرائیل. افتخار، نشان شجاعت چی رو باید به من بدهند؟ همین که قضیه را بفهمند، اول سر به نشانه تاسف تکان می دهند بعد به جایی خیره زل می زنند تا اتفاق را تصور کنند، بعد طوری نگاهت می کنند که قاتل فراری هستی، بعد تنها می مانی. شاید هم نسل به نسل سینه به سینه که فلانی چقدر ... فدا کار بود، مثل دهقان فداکاریا چوپان دروغ گویی بود که اصلاً خط مقدم هم نرفت، توی یک تصادف زخمی



- هیچ کدوم بهت نمیداد، نه خندونی نه گریون. فرمانده همینطوری بهتری.

با سرآستینش صورتم را پاک کرد. کسایی را که خوب نمی توانستند شنا کنند وسط گذاشتم تا از دو طرف ساپورت بشوند. طناب ها را با محکم ترین گره ملوانی به کمرها گره زدم. اخ گفتن آخرین اعتراضی بود که به سنگینی وزنه های کمر بند و گره ها می گفتند. راننده سردسته شد، زیرآبی محل های حمله و شبیخون را با شناور علامت گذاری کرده بود. نیروهای دشمن تا نزدیکی مقرر رسیده بودند. قبل از رسیدن نیروی زمینی باید پاکسازی می شد. وقتی به اسکله های شناور نزدیک شدیم. طناب ها را باز کردند تا ننگهبانی را خلع سلاح کنند. یکی از سربازها به طرف منور دوید قبل از این که هرکاری کنیم وسط آسمان روشن شد. سربازهایی که توی سنگر بودند به هر طرفی که احتمال می دادند شلیک می کردند.

...قدم هاش روی سرم سنگینی می کرد. راننده پایین می رفت گره کور طناب ها باز نمی شد. کسایی که فین ها را درآورده بودند دست و پا می زدند. یک عده بچه ماهی بین تور گیر کردند. زخمی ها را روی هم پرت می کردند. گودال عمیق ولجنی بود. کنار رودخانه سُرخوردم. راننده را جدا کردند، هنوز ماسک صورتش را مه گرفته بود. نفس می کشید. با پاهای زخمی می دویدم. سگ های وحشی دنبال می بودند. مامور در ایستگاه را برایم باز کرد. روی زخم هایم را گل گرفته، مثل آبشش ماهی باز و بسته می شود. از مامور خواستم پتورا روی سرم بکشد.

تحت فشار بودم، باید گردان چهل نفره را به دسته های هشت تایی تقسیم می کردم. نوجوان های همسن اینها توی هاید پارک مشغول عشق بازی با دخترهای کک مکی موبور بودند. اینجا برای رسیدن به مرگ مسابقه می گذاشتند. تلاطم فکرها اذیتم می کرد من کجای این دنیای نکبتی بودم؟ وقتی که لباس ها را تحویل گرفتند. برعکس می پوشیدند تا فقط کمی شوخی کنند.

شبیه گونی پیاز شدی. نه تو احمد با اون قد دیلاقت واسه خدای خوای نون ببری؟ جعفر تو از گل اضافه خلق شدی. هرچی گل و خاک پس مانده بود خدا به هم چسبانده به چیزی سرهم کنه که اسمشوبذاره جعفری... کاش زمان و مکان توی همان لحظه ها متوقف می شد. روزها این قدر سریع رد شدند که فقط جای زخمی ها و مرده ها را جا گذاشتند.

مامور گیشه ویلچرم را نزدیک تر آورد. مبادا سگ ها من را بخورند. درها را قفل زد. پتورا زیر چانه ام کشید.

- اینطوری بوی خونت را نمی شنوند. ...آماده به خط ایستاده بودند. لباس های مخصوص را گل مالی کرده بودند. دور چشم ها را با واکس سیاه کردند. با حداقل وسیله ممکن استتار باید صورت می گرفت. راننده مسئولیت واکس زدن را برعهده گرفت. برای بعضی ها را بیشتر می زد می گفت: «تو پسر حاجی فیروزی سالی یه روزی». از دور انگشت اشاره را نشان داد نوبت من شده.



راویان



گفت وگو با امیر سرتیپ مسعود بختیاری از فرماندهان ارتش در دوران دفاع مقدس؛
هماهنگ شدن ارتش با تغییرات انقلاب زمان بر بود



بازخوانی وضعیت جبهه‌های نبرد در سال ۱۳۶۳؛
از «خیبر» تا «بدر»



معرفی فرماندهان یگان عاشورا در دوران دفاع مقدس؛
فرماندهان لشکر خوبان



گفت وگو با امیر سرتیپ مسعود بختیاری از فرماندهان ارتش در دوران دفاع مقدس؛

هماهنگ شدن ارتش با تغییرات انقلاب زمان بر بود

صدام تصویری کرد که با یک حمله سرعتی و سهمگین و در کمترین زمان ممکن می‌تواند به اهداف خود از تجاوز به ایران دست پیدا کند. او گمان نمی‌کرد که با مقاومت‌های چندانی از سوی نیروهای نظامی و مردمی روبرو شود، اما برخلاف محاسبات او یگان‌های ارتشی حاضر در مناطق مرزی تمام تلاش خود را به کار بستند تا مانع از پیشروی ارتش عراق شوند و سرعت تهاجم آنان را کم کنند که ارتشیان بعد از گذشت چند روز و چند هفته توانستند پیشروی عراقی‌ها را کند و سپس متوقف سازند.

به بهانه روز ارتش جمهوری اسلامی ایران و برای بازخوانی نقش ارتش در سال نخست جنگ تحمیلی و بررسی برخی ادعاها و ابهامات در این خصوص به گفت وگو با امیر سرتیپ بازنشسته «مسعود بختیاری» از فرماندهان ارتش در دوران دفاع مقدس و پژوهشگر تاریخ جنگ پرداختیم که متن کامل آن را در ادامه می‌خوانید:



محمدحسن

جعفری

برخی دلیل حمله و پیشروی عراق را از هم پاشیدگی ارتش کشورمان می‌دانند. ارتش در روزهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی و پیش از آغاز جنگ چه وضعیتی داشت و آیا توان مقابله با حمله عراق را نداشت؟

همانطور که گفتید برخی عنوان می‌کنند که ارتش در روزهای نخست پیروزی انقلاب اسلامی از هم پاشیده شده بود. بله ارتش دچار مشکلات متعددی شده بود، اما از هم پاشیده نشده بود. آن وضعیت نیز به دلیل شرایط انقلابی کشور بود که طبیعی هم بود. به هر حال انقلاب تغییرات گسترده‌ای را در کشور به وجود آورده بود. هماهنگ شدن ارتش با آن تغییرات زمان بر بود.

همانطور که می‌دانید غائله کردستان تنها چند روز پس از پیروزی انقلاب اسلامی و با حمله ضدانقلاب به پادگان ارتش در مهاباد آغاز شد. ارتش از همان روزهای نخست بروز غائله کردستان در صحنه حضور داشت. به نظر شما ارتشی که از هم پاشیده شده باشد، چگونه می‌تواند در مهار و کنترل یک بحران و غائله نقش آفرینی کند؟ علاوه بر کردستان در دیگر مناطق کشور نیز ناآرامی‌هایی به وجود آمد که در آن مناطق نیز ارتش حضور موثر داشت. ارتش آن روزها ۶ لشکر داشت که حداقل ۵۰ درصد آن نیروها توان رزمی‌شان درگیر این ناآرامی‌ها و غائله‌ها بود.

همچنین از ابتدای سال ۵۹ تحرکات و درگیری‌های مرزی ارتش عراق افزایش یافت که در بسیاری از مناطق، ارتش در برابر عراق ایستاده بود. بنابراین این ادعا که ارتش در روز نخست جنگ تحمیلی، از هم پاشیده شده بود و نقشی نداشت، صحیح نمی‌باشد.

البته نباید از نظر دور داشت که از ابتدای پیروزی انقلاب تا آغاز جنگ تحمیلی تحرکاتی در ارتش و کشور صورت گرفت که ضربات جدی به این سازمان نظامی وارد کرد. به طور مثال برخی گروه‌های سیاسی همچون مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی خلق به دنبال انحلال ارتش بودند و شعار ارتش بی طبقه توحیدی را سرمی‌دادند. این وضعیت تضعیف روحیه ارتش را به دنبال داشت که البته با حمایت امام خمینی (ره) ارتش به حیات خود ادامه داد.

امیر بختیاری از اینکه درخواست ما را برای گفتگو قبول کردید، تشکر می‌کنم. مهمترین موضوعی که در رابطه با ارتش و آغاز جنگ تحمیلی مطرح می‌شود این است که آیا ارتش در ابتدای جنگ غافلگیر شد یا خیر؟ برخی پیشروی ارتش عراق در عمق خاک کشورمان را ناشی از غفلت نیروهای نظامی می‌دانند. آیا این ادعا صحیح است؟

اینکه گفته می‌شود ارتش در ابتدای جنگ تحمیلی غافلگیر شد، صحیح نیست. یگان‌های لشکر ۹۲ زرهی اهواز و لشکر ۸۱ کرمانشاه به طور مرتب تحرکات نظامی ارتش عراق در مرز را به مسئولان سیاسی کشور گزارش می‌دادند؛ حتی یکی از افسران اطلاعاتی لشکر ۹۲ زرهی همراه با استاندار خوزستان به مجلس رفت و به نمایندگان گزارش داد که آرایش نظامی ارتش عراق در مرز به گونه‌ای است که احتمال می‌رود، آنان طی روزهای آینده به کشورمان حمله کنند، اما مسئولان سیاسی باور نداشتند که عراق در سطح گسترده و وسیعی به ایران حمله کند.

در واقع این غافلگیری که شما از آن سخن می‌گویید در سطح مسئولان سیاسی کشور رخ داد؛ کما اینکه در آن دوران جلسات شورای عالی دفاع برگزار نشد و بنی صدر نیز که رئیس‌جمهور بود و مسئولیت قوای نیروهای مسلح را برعهده داشت، می‌گفت: «اگر عراق به ما حمله کند، جنگ جهانی سوم آغاز خواهد شد.» این حرف بدان معناست که او حمله عراق به ایران را غیرممکن می‌دانست و باور نداشت که عراق بتواند به خودش اجازه بدهد به کشوری که بزرگتر از خودش است، حمله کند. او فکر می‌کرد درگیری‌ها در سطح مرز و به صورت محدود باقی خواهد ماند.

بنابر اسنادی که وجود دارد ستاد مشترک ارتش در آذرماه سال ۵۸ یعنی ۹ ماه پیش از آغاز جنگ با ستاد فرماندهی جلسه‌ای برگزار کرد. در آن جلسه حمله عراق به ایران پیش‌بینی شد و بر همین اساس در ۱۵ خرداد ۵۹ طرحی با عنوان «ابومسلم» از سوی ستاد مشترک ارتش و با امضای تیمسار ولی‌الله فلاحی برای دفاع از کشور به نیروها صادر شد. فرماندهان نیروهای زمینی، هوایی و دریایی ارتش نیز برای مقابله با حمله عراق طرح‌های ابودر، البرز و ذوالفقار را آماده و ارائه کردند.

در مقابل نیز عده‌ای روشنفکر این را مطرح می‌کردند که ما چرا باید یک ارتش بزرگ و مجهز داشته باشیم. آن‌ها می‌گفتند ما باید هزینه‌های یک ارتش بزرگ را صرف ساخت مراکز درمانی، آموزشی، زیرساخت‌های ارتباطی و... کنیم. یک سری تصمیمات نادرست همچون کاهش مدت زمان سربازی به یک سال و اقداماتی از این قبیل نیز به ارتش ضربه وارد کرد. کودتای نقاب نیز هرچند یک کودتای مُرده و سطحی بود، در تضعیف توان و روحیه ارتش و ایجاد بدبینی نسبت به این سازمان نظامی، تاثیر داشت. اما ارتش در روز نخست جنگ نه غافلگیر شد و نه از هم پاشیده بود. دلایل پیشروی ارتش بعث عراق، موضوع دیگری است. مهم این است که ارتش توانست پیشروی ماشین جنگی صدام را متوقف کند.

در سال نخست جنگ تحمیلی، فرماندهی نیروهای مسلح با بنی صدر بود. ارتش نیز تحت امر وی قرار داشت. از این رو برخی عملکرد نامناسب بنی صدر را به ارتش نسبت می‌دهند. آیا این انتساب درست است؟

۶۶

نیرویی که در برابر عراق
ایستاد و مقاومت کرد، ارتش
بود؛ چرا که در سرتاسر مرز
حضور داشت. بیشترین
نیروها نیز متعلق به ارتش بود
و تنها این سازمان نظامی
بود که تجهیزات و تسلیحات
سنگین نظامی در اختیار
داشت.

۹۹

با توجه به اینکه ارتش در سال نخست جنگ تحت امر بنی صدر قرار داشت، برخی اینگونه تصور می‌کنند که ارتش در آن مدت اقدام مناسبی برای دفاع از کشور انجام نداد. بنی صدر ولی فقیه و دیدگاه‌های امام خمینی (ره) را قبول نداشت و معتقد بود که تمرکز قدرت باید در ریاست جمهوری باشد. از همین رو درخواست داشت تا سپاه و بسیج هم زیر نظر و تحت کنترل او باشند، اما آن دو یگان فرماندهی بنی صدر را قبول نداشتند. بنی صدر یک فرد نظامی نبود و در طرح‌ریزی‌های نظامی هم مشارکت نداشت؛ چرا که دانش نظامی نداشت. اما به هر حال بنی صدر تلاش داشت تا جنگ را ببرد تا در مقابل مخالفین سیاسی اش برگ برنده‌ای داشته باشد.

بعد از برکناری بنی صدر، وضعیت ارتش چگونه تغییر یافت؟ بعد از برکناری بنی صدر، اختیارات فرماندهی کل قوا به تیمسار فلاحی رئیس وقت ستاد مشترک ارتش واگذار شد. تیمسار فلاحی مهرماه سال ۶۰ و چند روز پس از اجرای عملیات ثامن الائمه که منجر به شکست حصر آبادان شد، همراه با تعدادی از فرماندهان ارتش و سپاه در سانحه هواپیمایی C-۱۳۰ در کهریزک به شهادت رسید.

پس از آن تیمسار ظهیرنژاد فرمانده نیروی زمینی ارتش به ریاست ستاد مشترک ارتش ارتقا یافت و سرهنگ علی صیادشیرازی فرمانده نیروی زمینی ارتش شد. در این دوره صیادشیرازی نقش مهم و اثرگذاری داشت و توانست تحولی در ارتباط بین ارتش و سپاه به وجود آورد. از این رو رویکرد جدیدی در فرماندهی جنگ به وجود آمد و قرارگاه‌های مشترک ارتش و سپاه ایجاد شد و در پی آن شاهد اجرای عملیات‌های پیروز طریق القدس (آزادسازی بستان)، فتح المبین و بیت المقدس (آزادسازی خرمشهر) هستیم.

سوال پایانی و مهم بنده این است که آیا ارتش در سال نخست جنگ توانست به موفقیتی دست پیدا کند؟ برخی با اشاره به چند عملیات عنوان می‌کنند که ارتش در ابتدای جنگ نتوانست عملکرد مناسب و قابل توجهی داشته باشد. نظر شما در مورد این ادعا چیست؟



تنها ارتشی‌ها بودند که تخصص کافی و لازم داشتند. در روز نخست جنگ (۳۱ شهریور ۵۹) جنگنده‌های نیروی هوایی ارتش به پایگاه‌های عراق حمله کردند و فردای آن روز عملیات ۱۴۰ فروندی را اجرا کردند که موفقیت‌آمیز بود.

این مقاومت ارتش و دیگر نیروهای مسلح و مردمی بود که موجب شد صدام در ششمین روز از جنگ درخواست آتش بس کند. صدام درخواست آتش بس داد چون به اهداف خودش نرسیده بود و فهمید که در جنگ با ایران، پیروز نخواهد شد. دومین موفقیتی که ارتش در سال نخست جنگ به دست آورد، برتری یافتن نیروی هوایی ایران نسبت به عراق بود. نیروی دریایی نیز در ۶۷ روز اول جنگ، نیروی دریایی عراق را از صحنه جنگ خارج کرد. اسکله‌های البکروالامیه عراق خسارت دیدند و صدور نفت عراق از خلیج فارس قطع شد. فتح تپه‌های الله اکبر، ارتفاعات میمک و سرپل‌هایی در غرب رودخانه کرخه که بعدها در اجرای عملیات فتح المبین کارساز شدند، دیگر موفقیت‌های ارتش در سال نخست جنگ هستند. بنابراین ارتش در ابتدای جنگ نه از هم پاشیده بود و نه غافلگیر شد و با مقاومتی که از خود نشان داد توانست جلوی پیشروی دشمن را بگیرد و به یک موفقیت بزرگ دست یابد.

برخلاف آن سخنی که برخی مطرح می‌کنند و می‌گویند ما در سال نخست جنگ موفقیتی نداشتیم، باید بگوییم که ارتش از ابتدای جنگ جلوی ارتش عراق ایستاد و ظرف مدت دو ماه توانست از پیشروی یگان‌های بعثی جلوگیری کند. ارتش عراق نیامده بود که پشت کرخه بایستد. صدام اهداف بلندی داشت و آمده بود تا بر اروندرود تسلط یابد و خوزستان را از ایران جدا سازد. عراق به دنبال اشغال مسجد سلیمان، دزفول و اهواز بود، اما نتوانست به اهداف خود دست پیدا کند. یکی از تعاریف پیروزی بازداشتن دشمن از دسترسی به اهدافش است. بنابراین عملکرد ارتش در سال نخست جنگ یک موفقیت و پیروزی بود.

نیرویی که در برابر عراق ایستاد و مقاومت کرد، ارتش بود؛ چرا که در سرتاسر مرز حضور داشت. بیشترین نیروها نیز متعلق به ارتش بود و تنها این سازمان نظامی بود که تجهیزات و تسلیحات سنگین نظامی در اختیار داشت. باید توجه داشت که در برابر نیروی هوایی، توپخانه و تانک‌های عراق تنها با انگیزه و ایثار نمی‌توان ایستادگی کرد، بالاخره باید از تجهیزاتی برخوردار بود و با بهره‌گیری از آن‌ها به مقابله با دشمن پرداخت. در آن دوره تجهیزات و تسلیحات سنگین در اختیار ارتش بود و

بازخوانی وضعیت جبهه‌های نبرد در سال ۱۳۶۳؛

از «خیبر» تا «بدر»



ریحانه جعفری

در سال ۱۳۶۳ نسبت به سایر سال‌های جنگ تحمیلی، عملیات‌های کمتری اجرا شد که مهمترین آن‌ها عملیات «بدر» بود. آن عملیات در آخرین روزهای سال آغاز شد و پس از ۱۰ روز تلاش رزمندگان به پایان رسید. پس از پایان یافتن عملیات خیبر در ۲۲ اسفند ۱۳۶۲ و موفقیتی که نیروهای ایرانی در تصرف جزایر مجنون و استقرار موقت در ساحل دجله کسب کردند، فرماندهان شناسایی‌ها و طرح‌ریزی‌هایی برای اجرای عملیات جدید انجام دادند. اما در این بین عراق تلاش کرد با حمله به کشتی‌های باری و نفتکش‌ها در خلیج فارس، مانع از صدور نفت ایران شود و قدرت اقتصادی کشورمان را تضعیف کند. در سال ۱۳۶۳ مفاهیم جدیدی چون «جنگ شهرها» و «عملیات مقابله به مثل» به فرهنگ نامه دفاعی کشور اضافه شد.

جنگ شهرها و نفتکش‌ها

ریشه این موارد به اتفاقات سال قبل برمی‌گشت. همزمان با اجرای عملیات خیبرقوای نظامی ایران برای نخستین بار با موافقت فرمانده کل قوا در روز ۲۶ بهمن ۱۳۶۲ با آتشبار توپخانه دست به مقابله به مثل محدود در برابر حملات عراق به شهرها زد. در این حملات مراکز نظامی و اقتصادی شهرهای بصره، خانقین و مندلی با اخطار قبلی مورد هدف قرار گرفت. در ادامه به دلیل نقض توافقنامه ۱۲ ژوئن از سوی عراق اولین گام برای بهره‌گیری از توان موشک‌های میان‌برد برای پاسخگویی متقابل از تابستان سال ۱۳۶۳ برداشته شد. با تداوم حملات موشکی عراق به اهواز و بوشهر در ۱۳ اسفند ۱۳۶۳ جنگ به مرحله جدید وارد شد که از آن با نام «جنگ شهرها» یاد می‌شود.

حمله به منابع نفتی و نفتکش‌های حامل نفت ایران که مکمل جنگ شهرها بود، یکی دیگر از اقدامات عراق پس از عملیات خیبر و در طول سال ۱۳۶۳ بود. این دو اقدام به منظور کاهش توان اقتصادی و تخریب روحیه ملی و در صورت امکان، برانگیختن مردم برای مقابله با حکومت انجام شد. تحمل سه سال حمله به مناطق مسکونی و استفاده دشمن از آن به عنوان یک حربه اصلی در جنگ، به ویژه گسترش آن پس از عملیات خیبر و همزمان با عملیات بدر و نیز حمله به شهر تهران به وسیله میگ ۲۵، اقتضا می‌کرد که سیاست مقابله به مثل برای بازداشتن عراق از این اقدام ضدانسانی اجرا شود. از این رو، کاربرد موشک اسکاد علیه بغداد و برخی شهرهای این کشور مورد توجه ایران قرار گرفت. عراق در سه صحنه اقتصاد (منابع نفتی)، اجتماع (مردم) و صحنه درگیری (با کاربرد سلاح شیمیایی) دست به اقدامات جدیدی زد که بایستی تعدیل شده و اثرات آن بر توان ملی کشور مهار و محدود می‌شد.

در سال ۱۳۶۳، ۶۸ فروند کشتی در جریان جنگ نفتکش‌ها هدف قرار گرفتند که در این بین ۲۹ فروند عراقی و ۱۹ فروند ایرانی بودند. تولید نفت ایران تحت تاثیر افزایش حملات عراق قرار گرفت. تولید نفت کشورمان در این سال تا ۲٫۲ میلیون بشکه در روز کاهش یافت. در این سال جلوگیری از صادرات نفت یکی از اهداف آشکار عراق علیه ایران بود.

۲ نبرد در هور

عملیات‌هایی که ایران پس از فتح خرمشهر برنامه‌ریزی، طراحی و اجرا کرده بود با موفقیت کامل همراه نشد. در پایان عملیات «الفجریک» فرماندهان نظامی به درک جدیدی از توانایی‌های دشمن و شرایط عمومی صحنه جنگ دست پیدا کردند. عراق با انجام اقداماتی، توانست موازنه قوا را به نفع خود تغییر دهد. تغییرات اساسی در زمین‌های استراتژیک و مسلح کردن آن‌ها به استحکامات پیچیده، دگرگونی در سازمان رزم و افزایش تیپ‌ها و لشکرها و همچنین استفاده از تجهیزات و سلاح‌های بهتر و بیشتر از جمله این اقدامات بود. همچنین کارانبودن تاکتیک‌های دوره گذشته نیروهای خودی در شرایط جدید و ادامه عملیات به شیوه گذشته نشان داد که باید ابتکار جدیدی وارد برنامه‌ریزی و استراتژی نظامی ایران شود.

به همین دلیل ایران ابتکار جدیدی اتخاذ و در اسفند ۱۳۶۲ با تغییر در جغرافیای منطقه عملیات، اقدام به اجرای عملیات آبی - خاکی «خیبر» در هور کرد. هدف این بود که با انتخاب منطقه عملیاتی متناسب با توانایی نیروهای خودی، ضعف‌های موجود جبران شود. در واقع ابتکار عمل، جایگزین استعداد و توان تسلیحاتی نظامی شد.

عملیات خیبر در سوم اسفند ۱۳۶۲ با هدف دستیابی به جاده بصره - العماره و تهدید شهر بصره آغاز شد. علاوه بر آن، تصرف دو جزیره نفتی مجنون شمالی و مجنون جنوبی و تسلط کامل بر هور نیز از اهداف عملیات بود.

نیروهای ایرانی در آن نبرد نتوانستند به هدف اصلی خود که تصرف جاده بصره - العماره بود، دست یابند، اما در حین عقب‌نشینی از شرق دجله و طی سه هفته نبرد سنگین، منطقه‌ای در آبگرفتگی هور به وسعت حدود هزار کیلومتر مربع به همراه جزایر مجنون شمالی به تصرف خود درآوردند.

عراق در عملیات خیبر برای اولین بار با وسعتی قابل ملاحظه اقدام به بمباران شیمیایی کرد. رژیم عراق پس از ناامیدی از بازپس‌گیری جزایر شمالی و جنوبی مجنون، شدت عمل بیشتری را در بمباران شیمیایی اعمال کرد.

با پایان یافتن عملیات خیبر بحث‌های فراوانی در قرارگاه‌ها و شورای عالی دفاع در مورد سیاست جنگی و دفاعی ایران انجام

هور فعالیتشان را آغاز کردند.

برای انجام عملیات، منطقه مورد نظر به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم شده بود. محور شمالی به قرارگاه نجف و محور جنوبی به قرارگاه کربلا واگذار شد. عملیات در روز ۱۹ اسفند ۱۳۶۳ آغاز شد و علیرغم اینکه ده روز به طول انجامید و تلاش‌های بسیاری صورت گرفت، اما به نتیجه نرسید و نیروها مجبور به عقب نشینی شدند.

نحوه عملیات‌های والفجر ۷ و ۸

در تابستان ۱۳۶۳ قرار بر اجرای دو عملیات «الفجر ۷» و «الفجر ۸» بود، اما هر کدام از این عملیات‌ها به دلایلی منتهی شد. طبق طراحی‌های انجام شده، قرار بود عملیات والفجر ۷ در محدوده پاسگاه زید واقع در منطقه شرق بصره اجرا شود، اما دشمن در چند مرحله از جمله در دوم و پنجم تیر ۱۳۶۳ با آب‌اندازی، منطقه را کاملاً غیرقابل عبور کرد و در نتیجه این عملیات منتهی شد.

عملیات والفجر ۸ نیز متکی بر عبور از دو نقطه اروندرود در مقابل آبادان بود که از طریق دو طرح عبور موسوم به «قادر» و «طاهر» دنبال می‌شد. عملیات مذکور نیز در پی آشکار شدن ناتوانی در حل مشکلات عبور از اروندرود و اجرایی نبودن طرح‌های مربوط به آن در اواسط تابستان ۱۳۶۳ لغو شد.

برابر طرح مانور عملیات والفجر هشت مقرر شد این عملیات در دو مرحله اجرا شود و قرارگاه‌های نجف، کربلا، ظفر و قدر تحت فرماندهی قرارگاهی مرکزی خاتم الانبیا (ص) وارد عمل شوند. هدایت و فرماندهی قرارگاه‌های مذکور را ارتش و سپاه به صورت مشترک برعهده داشتند.

در دوره آماده‌سازی این عملیات، وجود ابهامات فراوان در مورد مانور و روش‌های مورد نظر برای تصرف و تأمین اهداف عملیات والفجر هشت، موجب بروز تردیدهای جدی درباره سرنوشت این عملیات شد. با نزدیک شدن به زمان اجرای عملیات در منطقه جزیره مینو - خسروآباد، هاشمی رفسنجانی در روز ۲۹ تیر برای بازدید از مانور تمرینی عملیات در سد دز و بررسی میزان آمادگی و مشکلات موجود در سرراه اجرای عملیات در جنوب جزیره مینو، عازم دزفول شد.

اوپس از بازدید از مانور قرارگاه ظفر در سد دز، به منظور دریافت گزارش فرماندهان ارتش و سپاه در مورد میزان آمادگی یگان‌ها برای اجرای

شد. مسئولان سیاسی و نظامی کشور معتقد بودند که اجرای عملیات بزرگ و موفق در جبهه جنوب در تحقق تنبیه متجاوز بسیار مؤثر خواهد بود. در سال ۱۳۶۳ یک عملیات سرنوشت‌ساز به عنوان راه خاتمه دادن به جنگ و احقاق حق جمهوری اسلامی و تنبیه متجاوز مطرح شد.

از فروردین سال ۱۳۶۳ نگاه فرماندهان سپاه برای عملیات به منطقه هور معطوف بود تا هم بتوانند پیروزی‌های عملیات خیبر در جزایر مجنون را تثبیت کرد و هم گسترش بیشتری در منطقه هور پیدا کرده و محقق نشدن همه اهداف عملیات خیبر را جبران کرد. البته محورهای مختلف جبهه جنوب برای یافتن راهکار رسیدن به بصره مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت، اما هیچ یک به نتیجه نرسید.

به هر حال اطلاعات کسب شده از دشمن نشان می‌داد که یگان‌های ارتش بعث حساسیت زیادی به این منطقه ندارند. استعداد ارتش عراق در این منطقه نیز در مجموع حدود یک لشکر بود که در چند پدآرایش گرفته بودند. از این رو باتوجه به در اختیار بودن دو جزیره مجنون شمالی و جنوبی، امکان استفاده از این دو جزیره برای تدارک و پشتیبانی نیروها در شرق دجله فراهم بود. فاصله نیروهای عمل‌کننده تا عقبه اصلی آن‌ها نیز نسبت به عملیات خیبر کمتر بود.

در نیمه مرداد ۱۳۶۳ برای نخستین بار طرح عملیات بدر در جمع فرماندهان سپاه و در جلسه با آقای هاشمی رفسنجانی مطرح شد. پس از موافقت اولیه هاشمی رفسنجانی با طرح عملیات آتی سپاه در جنوب، فرمانده کل سپاه به همراه فرماندهان اطلاعاتی قرارگاه نصرت گزارشی ارائه کردند.

این عملیات در ابتدا «حنین» نامگذاری شده بود، اما چون رزمندگان می‌توانستند در یک حرکت سریع به دشمن ضربات کاری وارد و مانند غزه بدر در صدر اسلام عمل کنند، به عملیات «بدر» تغییر نام داد. هدف اصلی عملیات بدر عبور از هور و تصرف ساحل شرقی رودخانه و بستن جاده بصره - العماره بود. اهداف عملیات بدر نسبت به اهداف عملیات خیبر محدودتر بود و محور طلائیة از برنامه عملیات حذف شد.

برای آماده‌سازی منطقه عملیات از اوایل دی ۱۳۶۳ یعنی حدود دو ماه و نیم پیش از آغاز عملیات نیز حدود هزار کمپرسی در منطقه

مجدد مشکلات و ایرادات عملیات والفجر هشت در حضور آیت الله خامنه‌ای و حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی اجرای این عملیات را در هاله‌ای از ابهام فرو برد.

بدین ترتیب به تدریج روند امور به سمت منتفی شدن این عملیات پیش رفت. با وجود آنکه انجام عملیات پیروز در جنوب بسیار مهم بود، اما وجود ابهامات فراوان موجب منتفی شدن عملیات شد. اگرچه امید زیادی به این تلاش وجود داشت و آقای هاشمی نسبت به بازتاب سیاسی آن امیدوار بود، اما گزارش برخی از فرماندهان، گره‌های موجود را در این مورد آشکار کرد. در نهایت در تاریخ ۱۱ شهریور ۱۳۶۳ اجرای عملیات والفجر هشت منتفی شد.

علاوه بر عملیات‌های والفجر هفت و هشت، دو عملیات دیگر نیز در سال ۱۳۶۳ لغو شد؛ آن عملیات‌ها قرار بود به صورت محدود و در جبهه‌های غرب و شمالغرب کشور اجرا شود. سپاه همزمان با طراحی یک عملیات بزرگ در جبهه جنوب، تصمیم به اجرای چند عملیات محدود در جبهه‌های غرب و شمالغرب با هدف مشغول سازی دشمن گرفت.

یکی از عملیات‌ها قرار بود در غرب سردشت و در ارتفاعات دویازا اجرا شود، اما به دلیل بارش‌های شدید باران و برف لغو شد. عملیات دیگری هم که قرار بود در منطقه سد دربندی خان اجرا شود به دلیل اتفاقاتی که در سپاه منطقه ۱۰ تهران روی داد، لغو شد.

عملیات و بررسی مشکلات موجود و تصمیم‌گیری در مورد سرنوشت عملیات والفجر هشت به پادگان تیپ ۲ لشکر ۹۲ در دزفول رفت. در جلسه‌ای که در این پادگان برگزار شد، فرماندهان و مسئولان قرارگاه‌ها از آخرین اقدامات و مشکلات خود گزارش دادند. در این جلسه برخلاف تلقی مثبتی که به دنبال اجرای موفقیت‌آمیز مانور تمرینی در سد دز به وجود آمده بود، اظهارات فرماندهان از ابهامات و نقایص جدی در طرح مانور حکایت داشت.

در پایان هم قرار شد جلسه‌ای با حضور آیت الله خامنه‌ای رئیس جمهور به منظور تصمیم‌گیری در مورد سرنوشت عملیات در تهران برگزار شود. پس از این جلسه روز جمعه پنجم مرداد ماه به عنوان روز اجرای عملیات والفجر هشت تعیین و قرار شد همزمان با تکمیل طرح عملیات والفجر هشت و برآورد امکانات باتوجه به مقدرات و محدودیت زمان، پیشنهاد طرح جدید نیز پیگیری شود تا با حضور فرماندهان در تهران تصمیم نهایی برای اجرای عملیات اتخاذ شود.

جلسه‌ای با حضور هاشمی رفسنجانی، صیاد شیرازی فرمانده نیروی زمینی ارتش و محسن رضایی فرمانده کل سپاه به منظور بررسی وضعیت عملیات والفجر هشت در تهران برگزار شد. در این جلسه رضایی برای اولین بار مخالفت رسمی خود را با اجرای این عملیات اعلام کرد. در روز پنجم مرداد طرح





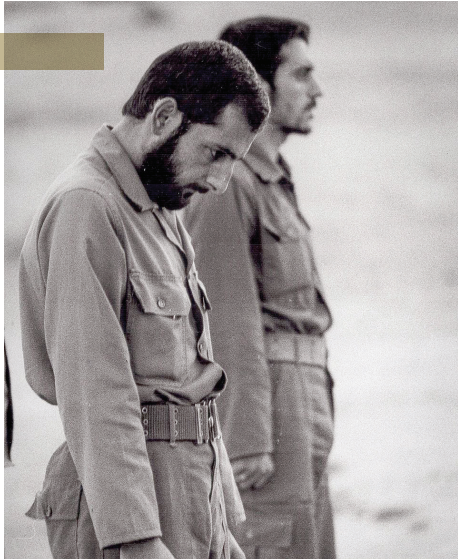
معرفی فرماندهان یگان عاشورا در دوران دفاع مقدس؛

فرماندهان لشکر خوبان

پیش از اجرای عملیات طریق القدس که منجر به آزادسازی بستان و جبهه میانی استان خوزستان شد، اولین یگان‌های سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شکل گرفت که یکی از آن‌ها تیپ عاشورا بود. به دلیل اینکه فرماندهان معروف این یگان در اسفند ماه به شهادت رسیدند و آسمانی شدند، در این شماره از ماهنامه به معرفی این لشکر و فرماندهان آن پرداخته‌ایم.



کبری سنگوری زاده



اولین فرمانده

«محمد علی (عزیز) جعفری» اولین فرمانده تیپ عاشورا بود. او دانشجوی معماری دانشگاه تهران و از دانشجویان پیرو خط امام بود که با آغاز جنگ راهی مناطق عملیاتی شد و در جبهه سوسنگرد در کنار رزمندگانی از شهرها و استان های مختلف از جمله آذربایجان (شرقی و غربی)، تهران، فارس و خراسان به مقابله با دشمن یعنی پرداخت، او خاطرات آن روزها را در کتابی با عنوان «کالک های خاکی» که توسط انتشارات سوره مهر و به قلم گلعلی بابایی منتشر شده، بیان کرده است.

آقا عزیز در عملیات های طریق القدس، مطلع الفجر، محمد رسول الله (ص)، مولای متقیان و فتح المبین (آزادسازی جبهه شمالی استان خوزستان) فرمانده تیپ عاشورا بود. عدد این تیپ تا عملیات فتح المبین «یک» بود و بعد از آن به «۳۱» تغییر پیدا کرد.

بدین ترتیب جعفری تا پایان عملیات فتح المبین فرمانده تیپ عاشورا بود و پس از آن به قرارگاه های نیروی زمینی سپاه رفت و فرماندهی آن قرارگاه ها را برعهده گرفت. فرماندهی یگان هم پس از مدتی (در بازه زمانی پیش از اجرای عملیات بیت المقدس تا قبل از اجرای عملیات رمضان امین شریعتی فرمانده تیپ بود) به مهدی باکری و آذربایجانی ها که ۷۰ درصد تیپ را تشکیل می دادند، سپرده شد.

محمد علی جعفری پس از جنگ فرمانده نیروی زمینی سپاه، رئیس مرکز مطالعات راهبردی سپاه و در سال های ۸۶ تا ۹۸ فرمانده کل سپاه شد. او اکنون یکی از ۱۲ سرلشکرهای ایرانی و فرمانده قرارگاه فرهنگی و اجتماعی حضرت بقیه الله الاعظم (عج) است.

فرماندهی آقامهدی

مهدی باکری پس از محمد علی جعفری و امین شریعتی فرمانده تیپ عاشورا شد. او در ابتدای جنگ در جبهه آبادان و در عملیات های فتح المبین و بیت المقدس جانشین احمد کاظمی در تیپ نجف اشرف بود. باکری در پیروزی عملیات فتح المبین نقش درخشانی داشت. سیدحیچ (رحیم) صفوی از فرماندهان ارشد جنگ در خاطراتش گفته است: «رمز پیروزی

آذربایجانی ها در ابتدای جنگ

آذربایجانی ها از روزهای نخست جنگ نقش مهم و گسترده ای در جبهه ها داشتند. ضمن اینکه پیش از آن در مقابله با غائله حزب خلق مسلمان و غائله تجزیه کردستان نقش آفرین بودند. آن ها در مناطقی همچون فارسیات، دهلویه، سوسنگرد، آبادان، اندیمشک، حمیدیه، دزفول، میمک، ایلام، اهواز و بستان حضور داشتند.



حس کرد... وقتی در چهره آقامهدی دقت کردم همین احساس به من دست داد... حس می‌گفت که آقا مهدی از دنیا و هر چه دنیایی است بریده؛ حرف هایش، دستوراتش همه و همه مملو از این حس بود.»

او حال و هوای چند ساعت بعد خود و رزمندگان لشکر عاشورا را هم اینگونه توصیف کرده است: «چه زبانی را برای گفتن هجرت آقامهدی باکری است؟ امشب بچه‌های لشکر عاشورا چه حالی دارند؟ هیچ کدام مان لشکر عاشورا را بی آقامهدی تصور نمی‌کردیم؛ هیچ کس، یقین می‌دانم هیچ کس!»

مهدی باکری فرمانده‌ای محبوب در میان آذربایجانی‌ها و فرمانده‌ای مورد احترام در بین دیگر فرماندهان به خصوص محسن رضایی فرمانده کل سپاه بود. رضایی گفته است: «بارها شده که شب‌ها برای مهدی و بچه‌های دیگر گریه کرده‌ام. نمی‌توانم فراموششان کنم، بیشتر از دوازده سال گذشته، ولی تعلق خاطری که به آن‌ها دارم خیلی بیشتر از تعلق خاطری است که به فرزندان خودم دارم. علاقه‌ی من به مهدی، حمید،

نیروها برای شکستن خط دفاعی رقابیه، عبور از رمل داخل تنگه و شکافته شدن تنگه به همت جهاد سازندگی بود. این فکر را هم خداوند متعال به ذهن ما انداخت و نیروهای بسیجی و پاسدار به فرماندهی مهدی باکری این اقدام شجاعانه را انجام دادند.»

تیپ عاشورا در دوران فرماندهی مهدی باکری و پس از اجرای عملیات مسلم بن عقیل به لشکر ارتقا یافت. در نتیجه این لشکر با ۳ تیپ در عملیات والفجر مقدماتی که در منطقه عمومی فکه اجرا شد، شرکت کرد. یگان عاشورا در دوره فرماندهی آقامهدی در عملیات‌های رمضان، مسلم بن عقیل، والفجر مقدماتی، والفجر یک، والفجر ۲، والفجر ۴، خیبر و بدر شرکت کرد.

عملیات «بدر» آخرین حضور مهدی باکری در فرماندهی لشکر عاشورا بود. سردار جمشید نظمی در کتاب خاطراتش با عنوان «باتو می‌مانم» درباره لحظات حساس نبرد عاشورائیان در منطقه «کیسه‌ای» در عملیات بدر گفته است: «در چهره‌اش دقیق شدم. خستگی از سر و رویش می‌بارید... شب‌های عملیات از چهره بعضی از بچه‌ها چیزهایی می‌شد خواند یا

انقلاب اسلامی درآمد. او در مقابله با غائله تجزیه طلبی کردستان حضور داشت و با آغاز جنگ به جبهه آبادان رفت و همچون برادرش در عملیات های فتح المبین و بیت المقدس در تیپ نجف اشرف بود. با فرماندهی مهدی دریگان عاشورا، حمید نیز به آن یگان رفت و از فرماندهان کلیدی یگان عاشورا شد. وی در نهایت در عملیات خیبر به شهادت رسید اما پیکرش جا ماند. مرتضی یاغچیان متولد سال ۱۳۳۵ در شهر تبریز است. او پیش از انقلاب اسلامی سرباز بود که امام فرمان فرار سربازها را صادر کرد و او از پادگان محل خدمتش خارج شد. مرتضی با پیروزی انقلاب اسلامی به عضویت سپاه درآمد و در مقابله با غائله حزب خلق مسلمان نقش داشت. جنگ هم که شروع شد به جنوب رفت و در عملیات های مهمی همچون ثامن الائمه، طریق القدس و بیت المقدس شرکت کرد و بارها مجروح شد. او نیز در عملیات خیبر پس از حمید باکری به شهادت رسید. پیکر مرتضی نیز در منطقه عملیاتی خیبر به جا ماند که البته ۱۳ سال بعد تفحص و در گلزار شهدای وادی رحمت تبریز به خاک سپرده شد.

مهدی باکری درباره یاغچیان گفته است: «این برادر سه دفعه در عملیات خیبر مجروح شد. در حالی که در سه جا و سه بار مجروح شده بود، در صحنه عملیات باقی ماند و عاقبت هم شهید شد.»

علی تجلایی نیز متولد سال ۱۳۳۸ در تبریز بود. او مربی نیروهای پاسدار در پادگان سیدالشهدا (ع) تبریز بود و در مقابله با غائله حزب خلق مسلمان نقش داشت. او بعد از حمله شوروی به افغانستان برای کمک به مسلمانان عازم آن کشور شد و با تاسیس مرکزی به آموزش مجاهدان افغانستانی پرداخت. اما جنگ که شروع شد به کشور برگشت و به سوسنگرد رفت و مسئول عملیات سپاه آنجا شد. او نیز در عملیات فتح المبین در تیپ نجف اشرف بود، اما در عملیات بعدی به تیپ عاشورا رفت و جانشین یگان شد. وی در زمان عملیات بدر در قرارگاه خاتم الانبیاء (ص) مسئولیت داشت اما به جمع نیروهای لشکر عاشورا پیوست تا در کنار آن ها بجنگد. علی تجلایی در عملیات بدر به شهادت رسید و مانند برادران باکری پیکرش تاکنون مفقود است.

بروجردی، باقری، خرازی، زین الدین، قابل مقایسه با تعلقم به خانواده ی خودم نیست. در یک جمله بگویم که مهدی روح من است و این از کالبد من جدانمی شود. من با مهدی زندگی می کنم.»

فرماندهی امین آقا

پس از مهدی باکری، امین شریعتی که پیش از آن در شکل گیری تیپ عاشورا نقش داشت و برای مدت کوتاهی فرمانده آن بود، مجدداً فرماندهی این یگان پرآوازه را بر عهده گرفت. البته قبول این مسئولیت برای او آسان نبود و خودش می گوید: «یکی از بزرگترین مشکلاتم برای رفتن به لشکر عاشورا این بود که باید به جای آقا مهدی فرمانده شوم که کار واقعاً سختی بود... از این رو مدت ها زیر نامه ها اینگونه امضا می زدم: از طرف مهدی باکری!»

شریعتی زمانی که این مسئولیت را پذیرفت ۲۱ ساله و لاغر اندام بود. او که اصالتاً بهبهانی بود توانست ارتباط بسیار خوبی با رزمندگان آذربایجانی لشکر عاشورا برقرار کند و در عملیات های مهمی همچون والفجر هشت و کربلای ۵ نقش آفرینی کند. لشکر عاشورا در این دو عملیات از یگان های خط شکن بود. امین شریعتی پس از پایان جنگ جانشین فرمانده نیروی زمینی سپاه و معاون مهندسی سپاه شد. اکنون نیز مسئول قرارگاه اربعین سامراست.

جانشینان عاشورایی

جانشینان یگان عاشورا نیز از ابتدای تشکیل به ترتیب علی فضلی، امین شریعتی، علی تجلایی، مرتضی یاغچیان، حمید باکری، میرحجت کبیری، مصطفی مولوی فرد و نصرت الله کاشانی بودند که علی تجلایی، مرتضی یاغچیان و حمید باکری در عملیات های بدر و خیبر به شهادت رسیدند.

حمید باکری برادر مهدی باکری و متولد سال ۱۳۳۴ است. او دانشجوی یکی از دانشگاه های کشور آلمان بود که با حضور امام خمینی (ره) در فرانسه به نوفل لوشاتور رفت و از آنجا عازم سوریه و لبنان تا دوره جنگ های نامنظم را بگذراند. پس از بازگشت امام به کشور، حمید نیز به ایران بازگشت و به عضویت سپاه پاسداران



لشکر خوبان

«لشکر خوبان» عنوان کتابی است که دربردارنده خاطرات «مهدی قلی رضایی» از نیروهای اطلاعات عملیات لشکر ۳۱ عاشورا می باشد. او در این کتاب که به قلم معصومه سپهری نگاشته شده است، لشکر ۳۱ عاشورا را روایت کرده است و در آن می توان با فرماندهان، رزمندگان و رزم آوری های این لشکر آشنا شد.

به طور مثال او در بخشی از این کتاب که به تقریظ رهبر معظم انقلاب رسیده، درباره آخرین لحظات عملیات بدر عنوان کرده است: «احساس می کردیم دشمن همه جا حضور دارد و از هر سو، از چپ و راست و زمین و آسمان، آتش می بارد. کنار دجله مصطفی مولوی معاون لشکرمان را دیدیم. راه می رفت و پریشان به نظر می رسید. ما را که دید آقا منصور را صدا کرد و چیزهایی به او گفت که به گوش ما نمی رسید اما آقا منصور وقتی برمی گشت سرش پایین بود. به ما گفت: «برمی گردیم! دیگه لازم نیست بریم.» دلم پراز صدها سوال بود اما نمی خواستم بپرسم. می ترسیدم جوابی را بشنوم که از ابتدا از آن گریخته بودم... جوابی که از اولین لحظه های حرکت از اسکله بادیدن حال و روز آقامهدی در دلم موج برداشته بود و من جرئت باور کردنش را نداشتم... وقتی برمی گشتیم هوا رفته رفته تاریک می شد. چقدر شب بیست و پنجم اسفند شصت و سه برای ما سنگین بود...»

این لشکر خوبان فرماندهان بسیاری داشت که ذکر نام و خصوصیات تمامی آن نیازمند فرصت دیگری است، اما به طور اجمال می توان اشاره کرد که محمدحسین فرهنگی نماینده کنونی مردم تبریز در مجلس شورای اسلامی، علی

اکبر پور جمشیدیان معاون هماهنگ کننده نیروی زمینی سپاه، محمدتقی اصائلو فرمانده قرارگاه شمالغرب حمزه سیدالشهدا (ع)، عبدالله عراقی جانشین سابق نیروی زمینی سپاه، اسماعیل جبارزاده معاون سیاسی اسبق وزارت کشور و استاندار اسبق آذربایجان شرقی و رحیم نوعی اقدم از مدافعان حرم از فرماندهان این لشکر بودند.

ناصر امینی، حبیب پاشایی، اصغر رهبری، سیفعلی لزومی، کریم فتحی، کامران ملک پور، اکبر سبزی، حجت فتوره چی، علی مردانی، مسعود شجاعی فر، حمید جعفرزاده، محسن ایران زاد، علی اکبر دانشور، سیداحمد موسوی، رضاقلی وفایی، علاالدین نورمحمدزاده، یاسر زبرک، محمد حبیب الهی، یعقوب صمدلویی، فرامرز مردانی، منصور آخردوست، محمد رضا عسری، محمد تجلابی، رضا آبدار، علی اکبر رهبری، جمشید نظمی، سیدمجید سیدفاطمی، احمد جهانگیری، ابوالفضل قنبرپور، علی اکبر رهبری، اسلام نجاری، صالح اللهیارلو، ابراهیم رنجبری، سیدمهدی حسینی، بابرامعلی ورمزاری، اصغر قصاب عبدالهی، منصور عزتی، احمد جهان سری، میرزا علی رستم خانی و محمدناصر اشتری از جمله فرماندهان این لشکر بودند.

لشکر عاشورا در اواخر سال ۱۳۶۶ به سپاه پنجم باقرالعلوم (ع) ارتقا یافت و علی شمشیری فرمانده و امین شریعتی جانشین آن شد. این وضعیت تا پایان جنگ برقرار بود تا اینکه در سال ۱۳۷۰ دوباره به حالت لشکر برگشت و افرادی همچون محمدجعفر اسدی، عبدالمحمد رثوفی نژاد، یزدان مویدی نیا، محمد پاکپور، علی اکبر نوری و محمدتقی اصائلو فرمانده آن شدند. سپس نیز این لشکر به سپاه استانی عاشورا تغییر یافت. البته لشکر عملیاتی ۳۱ عاشورا نیز راه اندازی شد.



راهیان



حاج احمد آقا در آئینه کلام امام و مقام معظم رهبری؛
سایه آفتاب



گفتگو با نوراله جعفری پژوهشگر تاریخ جنگ پیرامون روایتگری دفاع مقدس؛
روایتی عقلانی از حماسه



دو روایت پدرانۀ از دو شهید مدافع حرم؛
جهادگران غربت



سایهٔ آفتاب

حاج احمد آقا در آیینۂ کلام امام و مقام معظم رهبری



رضا پور مؤذن

تا بدان حد آشکار و مؤثر بوده است که حضرت امام، حتی در وصیت نامه جاودانی خویش از آن یاد کرده و می فرمایند، تنها مشاوران حرکت تاریخی و تاریخ ساز «احمد» بوده است. یادگار عزیز امام با کوله باری افتخار انگیز از سال ها تجربه و رویارویی با رژیم پهلوی در ایران و با پشتوانه اندوخته های معنوی و علمی که سال ها در حوزه علمیه قم فرا گرفته بود، همراه با مهاجر بزرگ انقلاب راهیای بخش اسلام در مهر ماه ۱۳۵۷ بغداد را به قصد پاریس ترک گفت تا در بزرگترین تحول فرهنگی و سیاسی جهان اسلام، رهبر انقلاب را یاری و همراهی کند. او با شناختی که از روش ها و شعارها و ماهیت گروه های سیاسی داخلی و وضعیت جریانات پشت پرده داشت، کانون هدایت انقلاب را در نوفل لوشاتو چنان بازویی توانا و مشاوری امین همراهی می کرد. در چنین شرایطی، رساندن به موقع پیام های رهبری نهضت بزرگ اسلامی و برقراری تماس و ارتباط مستمر بین پاریس و تهران و انتقال رهنمود های امام به مردم ایران، اساسی ترین کاری بود که هرگز وقفه و اختلالی در آن ایجاد نشد. به گفته شاهدان عینی، تراکم کارها و فعالیت های «احمد» در نوفل لوشاتو، به حدی بود که چندین بار به بستر بیماری افتاد. او حقیقتاً هستی و موجودیت خویش را وقف امام نمود. مسئولیت خطیر دیگری که وی بر عهده داشت، حفاظت از جان امام در طول این مدت بود.

سال های ابتدایی انقلاب، روزهای حساسی بود و بالطبع نقش فرزند امام، پرنکنگر، یکی از این فرازهای حساس، مربوط به اشغال لانه جاسوسی امریکا بود که ایفای نقش یادگار امام در جریان انقلاب دوم را از نقش های ماندگار زندگی سیاسی وی کرده است.

عکس العمل دولت موقت در رابطه با تسخیر لانه جاسوسی با نقل به مضمون از زبان یادگار امام چنین آمده است: «خبر دادند که آقای بازرگان در اعتراض به حرکت دانشجویان استعفا ی خود و کابینه دولت موقت را نوشته - و ظاهراً - عازم قم می باشد. ساعتی به پخش اخبار سراسری بعد از ظهر از رادیو نمانده بود. این اولین بار نبود که رئیس دولت موقت استعفا ی اعلام نشده می داد. با شناختی که از برخورد های ایشان و دولت موقت داشتم، مطمئن بودم که این اقدام یک حرکت

در روز ۲۴ اسفند هزار و سیصد و بیست و چهار هجری شمسی دیده به جهان گشود. نخستین صدایی که در این عالم شنید، آوای ملکوتی اذان بود که از زبان روح الله در گوش او طنین افکند. نامش را احمد برگزیدند. احمد قرار بود تا پایان عمر پدر، همراه او باشد. این مشیت پروردگار بود.

برخی برای فردای بازخواست، از ثروت و ثکننت خویش چیزی ورقمی را وقف می کنند، تا با این کار خیر، از ثواب نیک مردی خود تهی دست نباشند و نامشان بماند. و همین که در دفتر روزگار از آنان نشانی باقی بماند تا به خیر و نیکی یاد شوند. به تناسب شرایط و ذوق واقف، بنا و ساختمان و مؤسسه و مرکز وجه و خیریه ای از خویش به یادگار می گذارند تا زنده بمانند. به جرأت می توان گفت یادگار امام با تمام وجود، تمام وجودش را وقف انقلاب و خدمت به پدر کرد و چنین از خویش یادگاری بر جای نهاد. احمد در تمام دوران نهضت همراه و همگام آرمان های خمینی کبیر بود. از ویژگی های دیگر یادگار امام آن بود که تلاش برای تحقق هدف هایش را از نزدیک و در میدان عمل می آزمود. در پرونده های ساواک، سندهای فراوانی وجود دارد که از رفت و آمدهای مکرر وی به منزل سایر مبارزان، شرکت در جلسات منزل آیت الله شهید سعیدی، شرکت در جلسات مجمع وعظ انقلابی تهران و... خبر می دهد.

در آبان ماه ۱۳۵۶ داغ جگر سوز استاد و همراه و همزمش و تنها برادر مهربانش، شهید آیت الله حاج آقا مصطفی امتحان و ابتلائی بزرگ برای احمد بود. امتحانی که پدر آن را «لطف خفیه الهی» نامید و دیدیم که همین شهادت، آغازگر قیام ۱۹ دی ماه قم و سپس چهلیم های پیاپی و پس از آن صحنه های نبرد پیروان امام با دژ خیمان شاه در میدانی به وسعت سراسر ایران بود. به موازات اوج گرفتن ابعاد نهضت بعد از شهادت حاج آقا مصطفی، بیت و دفتر امام در نجف اشرف از وجود شخصی چون احمد که تجربه ای طولانی در مبارزه و مدیریت بیت امام در قم را داشت، به سرعت خلاء وجود با برکت شهید مصطفی خمینی در کنار امام پر شد.

هجرت سرنوشت ساز امام خمینی از نجف به پاریس، آغاز فصل فروپاشی ارکان رژیم سلطنتی در ایران بود. در این ماجرای شگفت انگیز نیز «احمد» مشاور و همراه پدر بود. و این نقش

تاکتیکی برای گرفتن امتیاز و تحت فشار قرار دادن دانشجویان است. هنوز در شورای انقلاب و بسیاری از ارکان مدیریت کشور عناصر سازش کار و غیرمتعهد به راه انقلابی امام وجود داشتند و می دانستم که اگر فرصت بیابند با توجه به فضای سیاسی آن روزها، جو سازی را آغاز کرده و زمینه را برای اعمال فشار فراهم خواهند نمود. با هر وسیله ای مسئول رادیو تلویزیون را - که در محل کارش نبود- پیدا کردم و تلفنی به او گفتم که باید مردم را در جریان بگذارید و خبر استعفای راد را اخبار سراسری پخش کنید. بالاخره با وجود مخالفت های مسئولین دولت موقت، خبر پخش شد». (کتاب مهاجر قبیله ایمان - ص ۱۵۴ و ۱۵۵)

حضرت امام خمینی در تاریخ ۲۳/۸/۱۳۶۱ دربارهٔ مواضع گذشته و حال «احمد» که خود از یک سوسند افتخاری برای ایشان و از سوی دیگر بیانگر دشواری های مسیر انقلاب و رنج های این خانواده است، چنین می نویسد:

«... اینجانب در پیشگاه مقدس حق شهادت می دهم که [احمد] از اول انقلاب تا کنون و از پیش از انقلاب در زمانی که وارد این نحو مسائل سیاسی شده است از او رفتار یا گفتاری که برخلاف مسیر انقلاب اسلامی ایران باشد ندیده ام و در تمام مراحل از انقلاب پشتیبانی نموده و در مرحله پیروزی شکوهمند انقلاب معین و کمک کار من بوده و هست و کاری برخلاف نظر من انجام نمی دهد و در امور مربوطه چه در اعلامیه ها یا ارشادها بدون مراجعه به من تصرف و دخالتی نمی کند حتی در الفاظ اعلامیه ها بدون مراجعه دخالت نمی کند و اگر در امری نظری دارد تذکر می دهد که تذکراتش نیز صادقانه و برخلاف مسیر انقلاب و مصلحت نیست و من اگر تذکراتش را نپذیرفتم تخلف از قول من نمی کند و من نیز اگر حرفش را صحیح دیدم قبول می کنم و امیدوارم حرف صحیح را از همه کس قبول کنم ... در امور سیاسی مدتی تهمت ها زده شد که احمد طرفدار منافقین است و من در طول مدت انقلاب مخالفت هایی از او می دیدم که دیگران بر آن شدت و قاطعیت نبودند... یا مسئله طرفداری از بنی صدر، او مادامی که من از بنی صدر به واسطهٔ بعض مصالح جانبداری می کردم او هم گاهی طرفداری می کرد و آنگاه که من پرده را بالا زده و او را برکنار کردم حتی یک مرتبه از او طرفداری نکرد و مخالفت شدید می کرد، یا مسئله خط

سوم که مدتی نقل مجالس مخالفان بود و تهمت هایی ناروا می زدند و من او را مر به سکوت کردم و او هیچ گاه از خط انقلاب و اسلام خارج نبود و بالاخره اگر به واسطهٔ انتقام جویی از من پس از من گروه هائی به مخالفت با برخاستند من دین خود را به او به عنوان یک مسلمان و یک رحم ادا کردم و خداوند تبارک و تعالی حاضر و ناظر است و من امیدوارم که احمد به خدای تبارک و تعالی اتکال نماید و از غیر او از هیچ کس نهراسد و در خدمت به خالق و خلق به واسطهٔ تهمت ها و مخالفت ها به خود تزلزل راه ندهد و در خدمت ها از خداوند متعال چشم داشت داشته باشد و برای به دست آوردن هیچ مقامی قدم برندارد و چون او را شخصی مفید برای انقلاب می دانم امیدوارم در کنار وفاداران به انقلاب و متعهدان در راه اسلام و هدف به خدمت هر چه بیشتر قیام کند و با برادران انقلابی و ایمانی در خط انقلاب و اسلام کوشش کند و از هیچ خدمتی مضایقه ننماید و پاداش از هیچ مخلوقی نخواهد و خدمت را در راه کشور اسلامی و اهداف الهی خالصانه و برای رضای خالق جل و علا ادامه دهد.» (صحیفه امام؛ جلد ۱۷، صفحه ۹۳)

مقام معظم رهبری در خصوص شخصیت مرحوم حاج احمد آقا چنین می فرمایند: «حاج احمد آقا یک عنصر قابل و لایقی بود. او آایشان خیلی باهوش بود، به طوری که اگر انسان بخواهد یک صفت ذاتی و خصوصیت برجسته را از حاج احمد آقا بشمرد، هوش اوست. بسیار مرد باهوش و تیز و زیرکی بود. ثانیاً بعضی از صفات خوب امام را هم در ایشان دیده ام، مثلاً بی رودر بایستی بود، امام هم همین طور بودند، مرحوم حاج آقا مصطفی هم همین گونه بود. من از نزدیک با ایشان هم معاشرت و رفاقت داشتم، رودر بایستی نداشتند، جاهایی که لازم بود یک حالت صراحت خوبی را داشت، البته نه در همه جا، که تعبیر درست آن «رودر بایستی نداشتن» است.» (فصلنامه حضور، خرداد ۷۴)

ایشان همچنین در خصوص درایت، عشق و ادارت مرحوم سید احمد خمینی نسبت به امام می فرمایند: «از دیگر خصوصیات وی این که مرد عاقلی بود و به شدت به امام عشق می ورزید و علاقه مند بود و از بن دندان به این انقلاب اعتقاد داشت و به همین دلیل آن هوش سرشار در خدمت انقلاب و امام بود و اصل برای ایشان همین بود. ایشان در وصیت نامه هم همین مطلب



(فصلنامه حضور، خرداد ۷۴)

صبح‌گاه ۲۱ اسفند ۱۳۷۳ خبر بستری شدن سیداحمد خمینی، نخست موجی از نگرانی در جماران و دقایقی بعد در شهر تهران و پس از آن در سرتاسر ایران پدید آورد. عارضه قلبی و تنفسی ناگهانی در حالت خواب سبب ایست کامل قلب و تنفس برای لحظاتی گردید و همین امر موجب بروز سکنه مغزی وی شده بود. فضای عمومی کشور با پخش اخبار گروه پزشکی حزن‌آلود شد. به مدت پنج روز در سرتاسر ایران و هر جا که در جهان نام خمینی به بزرگی برده می‌شد، دست‌های میلیون‌ها انسان مؤمن به دعا و استغاثه بلند شد. اما خواست خداوند چیز دیگری بود و احمد در شامگاه ۲۵ اسفند ۱۳۷۳ ندای حق را بلیک گفت و به سوی معبود شتافت. فردای آن روز پس از اقامه نماز توسط رهبر معظم انقلاب اسلامی برپیکر او و تشییعی باشکوه از مسیر دانشگاه تهران تا حرم مطهر امام خمینی، در کنار پدر بزرگوارش آرام گرفت.

روحش شاد و یادش گرامی باد.

را تصریح کرد و حقیقت این است که من خودم دیده‌ام، در درجه اول برای او امام و انقلاب مطرح بود. رفاقت‌ها، دوستی‌ها، جبهه‌ها و باند‌ها هیچ مطرح نبود. این‌ها جهات خیلی خوب ایشان بود.» (فصلنامه حضور، خرداد ۷۴)

ایشان همچنین با اشاره به نقش حاج احمد‌آقا در مسائل سیاسی می‌فرمایند: «ایشان واقعاً در کنار امام یک عنصر لازم و بی‌بدیل بود. هیچ کس دیگر در کنار امام نمی‌توانست این نقش را ایفا کند. زیرا، اگر کسی می‌خواست خبری را به امام بدهد (که خبر دادن به امام هم کار آسانی نبود) گاهی خبر تلخی بود که باید امام می‌دانستند - نه فقط مرگ افراد - بلکه گاهی حوادثی یا اشکالاتی بود در دولت، در مسئولین و اشخاص که باید یک نفر آن‌ها را به منتقل می‌کرد؛ همه کس نمی‌توانست این کار را بکند. زیرا ممکن بود بعضی خبرها را منتقل کنند در حالی که امام نداند آن‌ها جزو چه گروهی هستند یا چقدر خبر متقن است. برای رسیدن اخبار به امام کسی لازم بود که به امام نزدیک باشد و چنین شخصی فقط حاج احمد‌آقا بود.»

گفتگو با نوراله جعفری
پژوهشگر تاریخ جنگ
پیرامون روایتگری دفاع مقدس

روایتی عقلانه از حماسه



در ایام منتهی به نوروز مردم در قالب کاروان‌های راهیان نور یا حتی به صورت خانوادگی راهی مناطق عملیاتی می‌شوند تا ضمن تکریم و تجلیل از ایثارگران، از نزدیک شاهد سرزمین‌هایی باشند که به دلیل ریخته شدن خون شهدا بر آنجا با عنوان سرزمین‌های نور شناخته می‌شوند.

یکی از جلوه‌های زیبای پاسداشت آن دوران پر حماسه حضور در مناطق عملیاتی و شنیدن روایت‌های دل‌نشین راویانی است که دل در گرو عطر و بوی شهیدان دارند و تلاش می‌کنند تا فرهنگ ناب جهاد و شهادت و پایداری را به نسل‌های بعد منتقل کنند. روایت جنگ در هر شرایطی به ویژه در زمان حضور کاروان‌ها اقدامی ارزشی و ستودنی است، اما اترگذاری این اقدام مرهون تلاش بی‌وقفه راویانی خواهد بود که با بیان واقعیت‌های صحنه نبرد برای انتقال صحیح ارزش‌ها اهتمام می‌ورزند.

برای بررسی و ارزیابی روایتگری دفاع مقدس در راهیان نور و در هر مراسم و اجتماع دیگری همچون یادواره‌های شهدا به گفت‌وگو با نوراله جعفری از پژوهشگران تاریخ دفاع مقدس و مدیران نشریات مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس پرداختیم که متن کامل آن را در ادامه می‌خوانید.



کبری سنگوری زاده

و مستند، برقراری ارتباط صحیح بین مباحث دفاع مقدس و مسائل روز، جامعیت روایت و تناسب آن با یادمان و تبیین روشمند مسائل حماسی و معرفتی قرار دارد.

در دسته نیایدها نیز پرهیز از ارائه آمار و اطلاعات نادرست، پرهیز از اغراق و مبالغه، خودداری از بیان صحنه‌های دلخراش، اجتناب از تاپیکد بر روایت‌های مبتنی بر خواب و خیالات، اجتناب از داستان‌سرایی و تاکید بر متاثر کردن و گریاندن مخاطب و پرهیز از روایت صنفی و نگاه نقطه‌ای، یگانی و محلی قرار دارد.

به هر حال برخی روایت‌ها ضعف‌ها و کاستی‌هایی دارد. روایت باید هم به لحاظ محتوا دارای ویژگی‌های یک روایت مطلوب باشد و هم از نظر شکل و محتوا ساختارمند و مناسب باشد. برای اینکه روایان بتوانند روایت مطلوبی ارائه کنند، باید آموزش‌های مختلفی ببینند که مهمترین آن دوره‌های آموزش تاریخی در خصوص دفاع مقدس و عملیات‌های آن دوران است.

یک راوی که در یک یادمان همچون شلمچه قرار می‌گیرد باید چه محتوا و اطلاعاتی را به مخاطبان خود منتقل کند و اینکه چگونه به مسائل حماسی و معرفتی جنگ بپردازد؟

به نظر من مولفه‌های روایتگری در یک یادمان که شما یادمان شلمچه را به طور مثال اشاره فرمودید، تشریح وضعیت عمومی و جغرافیایی منطقه شلمچه، وقایع رخ داده در منطقه شلمچه از آغاز تا انتهای جنگ، موانع و پیچیدگی‌های منطقه شلمچه، عملیات‌های مهم کربلای ۴ و ۵، اشاره به سازمان رزم و استعداد خودی و دشمن در عملیات کربلای ۵، توضیح مختصری درباره شرح عملیات، اشاره به نتایج عملیات و ارائه آماری از تلفات خودی و دشمن می‌تواند یک روایت مطلوب باشد. اما علاوه بر این‌ها باید به جنبه معرفتی و معنوی در روایت توجه کرد. موضوعاتی چون سبک زندگی و سیره شهدا، حماسه‌ها و جان‌فشانی‌ها و ولایت‌مداری رزمندگان، عاشورایی جنگیدن آن‌ها، توسل‌شان به ائمه معصومین، توصیه‌ها به نسل جوان و الگو برداری از سبک زندگی شهدا، ایثار و از خودگذشتگی نیز پرداخت. یعنی وجه نظامی جنگ در کنار وجه معرفتی آن روایت شود؛ البته مختصر و مفید بودن هم باید رعایت شود.

روایتگری دفاع مقدس چه باید‌ها و چه نیایدهایی دارد و روایان در روایت دفاع مقدس و حوادث آن باید به چه نکاتی توجه داشته باشند؟

روایتگری دفاع مقدس نیازمند ملزوماتی است که الحمدلله بیشتر روایان به این ملزومات توجه دارند، اما باید به برخی از موضوعات نیز دقت کرد. برخی از روایان با استناد به بعضی از روایت‌های شفاهی که احتمال صحت و اصالت آن‌ها ضعیف است، مطالبی را بیان می‌کنند که ایجاد شبهه می‌کند و ممکن است روایت‌های غیرواقعی تولید کند و موضوع عقلانیت در جنگ را با تردید مواجه سازد. هر چند موضوع توسل نقش مهم و اثرگذاری در دوران دفاع مقدس و عملیات‌ها داشت، اما این موضوع نباید عقلانیت در جنگ را به حاشیه ببرد. در دفاع مقدس و در عملیات‌ها، عقلانیت توأم با توسل بود. همچنین راوی باید به عنوان بازگوکننده بخشی از تاریخ دوران دفاع مقدس با مطالعه، اطلاعات صحیح تاریخی را درباره عملیات‌ها فراگیرد و به درستی آن‌ها را به مخاطب منتقل کند. متأسفانه مشاهده شده است که در برخی روایت‌ها، اطلاعات تاریخی راوی ضعیف است.

یکی دیگر از مشکلاتی که در روایتگری به وجود می‌آید، خلاصه‌گویی برخی از موضوعات مهم است. هر چند گزیده‌گویی یکی از امتیازهای هر نوع روایتی است، اما این رویکرد تا جایی مجاز است که به اصل روایت خللی وارد نکند. در برخی از روایت‌ها به دلیل کم بودن وقت یا حوصله کم مخاطبان، روایان سعی می‌کنند روایت را بیش از حد خلاصه کنند. آن‌ها به جای استفاده از فنون سخنوری و ارائه روایتی جذاب برای مخاطب، خلاصه‌گویی می‌کنند. این موضوع موجب می‌شود تا روایتی متناسب با یک رویداد بزرگ تاریخی و حماسی ارائه نشود.

به طور کلی می‌توان معیارهای روایتگری را در دو دسته باید‌ها و نیایدها قرار داد. در دسته باید‌ها بیان مشخصات جغرافیایی و تاریخی منطقه، شرح موضوعات عملیاتی یادمان و اشراف به منطقه، توضیح واقعیات جنگ و مباحث عقلانی و ابتکارات عملیات‌ها، جذابیت و بیان روان و رسا در ارائه مطالب، انسجام و پیوستگی مطالب و اجتناب از پراکنده‌گویی، روایت دقیق

اجتماعی و فرهنگی، تاریخ اجمالی انقلاب اسلامی و جنگ در منطقه از پیروزی انقلاب تا شروع جنگ و نهایتاً آزادسازی مناطق اشغالی و... توضیح داده شود.

در نقطه اوج بهتراست به مواردی همچون شرح نبردها و عملیات‌های مهم و تاثیرگذار منطقه، نقش یگان‌ها و نیروهای شرکت‌کننده در عملیات، شرح ایشار، فداکاری و مجاهدت شخصیت‌های مهم و کلیدی در منطقه را مطرح کرد. از بیان مباحث مورد اختلاف بین ارتش و سپاه و نیز عرب و ایرانی هم باید اجتناب شود.

در پایان خط سیر مورد اشاره، ذکر خاطرات مربوط به ایام عملیات و خاطرات شهدا در منطقه عملیاتی و همچنین پیوند مباحث نظامی دفاع مقدس با مسائل معنوی معرفتی موجب می‌شود مخاطب با دوران دفاع مقدس هرچه بیشتر آشنا شود و مفاهیم برخاسته از آن دوران را در زندگی امروز خود به کار گیرد. بنابراین باید در نظر گرفتن این مفروضات، راوی باید در نقطه پایان روایت بین دوران دفاع مقدس و زمان معاصر ارتباطی منطقی و معنادار برقرار کند و روی مفاهیمی همچون ولایت‌مداری و جنگ عاشورایی و... تاکید کند.

این مواردی را که شما عنوان کردید، دست راوی در ایجاد خلاقیت و هنرمندی در روایت را نمی‌بندد؟

راوی دفاع مقدس را نمی‌توان در تنگنا قرار داد که چه روایت کند یا چه مطالبی را بیان کند، اما واضح است که یک روایت (روایت درست) در درجه اول باید با منطقه عملیاتی، فرماندهان و افراد شاخص و شرح آن عملیات هماهنگی و تناسب داشته باشد. ترویج واقعیت‌ها و ارزش‌های دفاع مقدس به طور شایسته باید تابلوی روایتگری باشد. ضروری است حتی در روایت دفاع، شکست‌ها را هم با حماسه و مقاومت و قهرمانی توضیح دهند و شکست را آنچنان روایت کنند که مایه سربلندی باشد؛ چرا که ما از کشورمان دفاع کردیم.

روایت در هر یادمان باید به مانند یک سناریو دارای محتوایی معین و مشخص باشد. اجزای اصلی این سناریو ابتدا در ذهن راوی شکل می‌گیرد و سپس هنرمندانه بسته به داشته‌های راوی به مخاطب ارائه می‌شود. در حقیقت هر روایت باید

آیا شما می‌توانید ساختار یک روایت مطلوب به مخاطبان را ارائه کنید؛ یعنی اینکه راوی از کجا شروع کند و به کجا برسد و در این بین به چه موضوعاتی بپردازد؟

در یک دسته‌بندی کلی مفاهیم و شاخص‌های مطلوب برای ارائه یک روایت مستند و متناسب با یادمان و منطقه عملیاتی به چند مرحله تقسیم می‌شود که عبارتند از نقطه شروع، نقطه اوج و نقطه پایان.

اگر برای یک روایت خط سیر یا روند منحنی‌واری در نظر بگیریم که از یک نقطه شروع و در نقطه‌ای دیگر به اوج می‌رسد و در یک نقطه نیز خاتمه می‌یابد، نقطه شروع بهتراست شرح موقعیت منطقه عملیاتی اعم از جغرافیا و سابقه تاریخی آن برای مخاطبان باشد. نقطه اوج آن شرح واقعیات صحنه نبرد، ذکر مجاهدت‌ها، رشادت‌ها و جانبازی در عملیات‌های مختلف و نقطه پایان هم مفاهیم عبرت‌انگیز دوران دفاع مقدس به عنوان چراغ راه آینده باشد.

بنابراین در ابتدای این خط، وضعیت جغرافیایی منطقه و یادمان، عوارض طبیعی و مصنوعی آن، وضعیت سیاسی،

66

هنر اصلی راوی این است که ترکیبی متجانس از پاسخ به پرسش‌ها، بسته به نیاز مخاطب ارائه کند. در واقع، مفاهیم و موضوعات حماسی، ابعاد معنوی و معرفتی که راوی بیان می‌کند باید با منطقه عملیاتی، یگان‌ها و افراد شاخص، ارتباط و هماهنگی درستی داشته باشد.

99

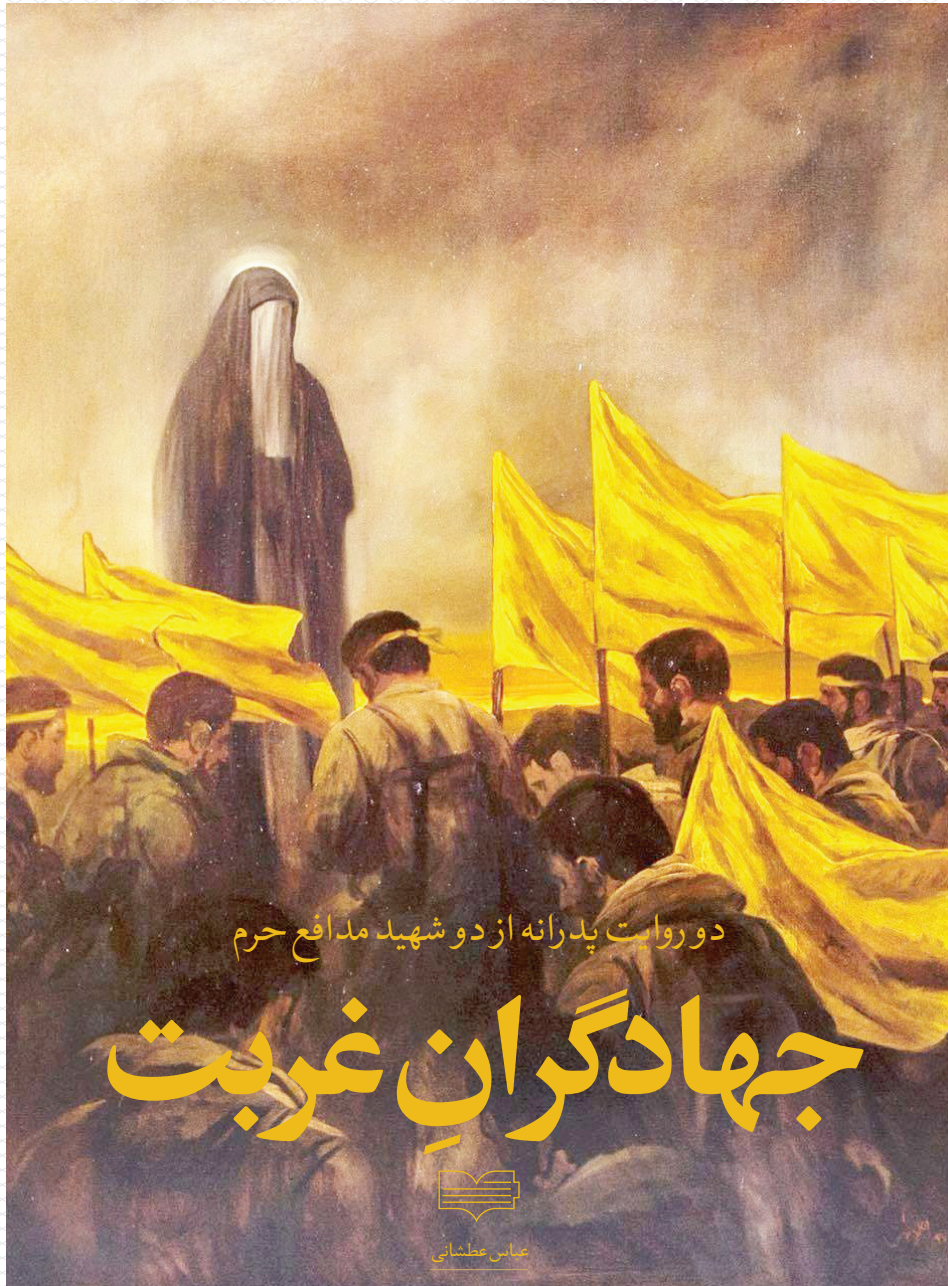
ارزشمندترین مسئولیت‌ها در مناطق عملیاتی است. هنر اصلی راوی این است که ترکیبی متجانس از پاسخ به پرسش‌ها بسته به نیاز مخاطب ارائه بدهد. در واقع، مفاهیم و موضوعات حماسی، ابعاد معنوی و معرفتی که راوی بیان می‌کند باید با منطقه عملیاتی، یگان‌ها و افراد شاخص، ارتباط و هماهنگی درستی داشته باشد. نتیجه این هماهنگی را در نهایت باید به صورت یک الگو به مخاطب ارائه شود. بنابراین با در نظر گرفتن محدودیت زمانی و گستردگی مطالبی که هر راوی با آن مواجه است، این روایت‌ها با وجود نکات مثبت و ارزنده آن‌ها کاستی‌هایی دارد که تقویت آن‌ها به غنای روایت و تبدیل آن به یک روایت مستند و متقن کمک می‌کند.

دربرگیرنده پاسخ به چند پرسش اساسی باشد: ۱. این منطقه کجاست؟ این پرسش دربرگیرنده موقعیت جغرافیایی منطقه است. ۲. چه عملیات یا اتفاقاتی در این منطقه رخ داده است؟ پاسخ به این سوال هم دربردارنده شرح مباحث مربوط به عملیات نظامی و اقتضائات آن است. ۳. چرا این مباحث باید گفته شود؟ این پرسش که به نوعی اصلی‌ترین سوال در ماهیت روایت است، ناظر بر ارائه یک سری مفاهیم مرتبط با گفتمان انقلاب اسلامی و دفاع مقدس است.

در پایان اگر نکته‌ای است، بفرمایید.

روایت دفاع مقدس یکی از دشوارترین و در عین حال





درا راه دین و اسلام

شهید علی آقا عبداللہی بہ روایت پدر

خداوند علی آقا را در سال ۶۹ پس از بہ دنیا آمدن سہ دختر بہ خانوادہ ہدیہ داد اما در زمان تولد او بندہ خارج از کشور مأموریت بودم و مادرش بہ خاطر خوابی کہ دیدہ بود اسم او را علی گذشت. علی آقا در زمان کودکی مکبر بود و ہیئت کوچک و بچہ گانہ ای را در ایام محرم بہ راہ می انداخت.

از روزہای جنگ و انقلاب برای بچہ ہا تعریف می کردم و علی آقا مشتاق شنیدن بود، وقتی علی آقا وارد بسیج شد دورہ های نظامی را گذراند و سال ۹۰ وارد سپاہ شد. یک سال دورہ دانشکدہ افسری امام حسین (ع) را گذراند و بعد وارد سپاہ حفاظت انصارالمہدی (عج) شد.

بہ دلیل رشتہ تحصیلی اش در قسمت فاوا مشغول شد و بہ سرعت ازدواج کرد و خداوند پسری را بہ او ہدیہ داد. در زمان جنگ عراق و سورہیہ علی آقا اصرار داشت کہ مأموریت برود، البتہ وقتی فرماندہ شان خبر شہادت علی آقا را آوردہ بود متوجہ شدیم کہ دو سال پیگیری رفتن بہ مأموریت بودہ است. بندہ با این مأموریت مخالف بودم بہ دلیل این کہ تازہ خانوادہ تشکیل دادہ بود و خداوند فرزندش را بہ او ہدیہ دادہ بود و فکر نمی کردم ہمسر م با مأموریت علی آقا موافقت کند، اما بہ دلیل این کہ خواستہ او را لبیک بگوید، موافقت کرد.

علی آقا راہ دین و اسلام را بہ خوبی درک کرد و راہ درست را از ائمہ اطہار (ع) بہ خوبی شناخت و این راہ را ادامہ داد. الگوی علی آقا شہید صیاد شیرازی بود، در روز ۱۹ آذر سال ۹۴ اعزام شد و در روز بیست و سوم آذر همان سال خبر شہادتش آمد، البتہ کسی لحظہ شہادت او را ندیدہ است.

سرو

حاج علی آقا عبداللہی در تاریخ ۱۳۶۹/۷/۱۰ در تہران بہ دنیا آمد و در سال ۷۶ در دبستان رسالت منطقہ ۱۱ ثبت نام و کلاس اول را سپری نمود و سال ۷۷ بہ دبستان امید امام منتقل و تا کلاس پنجم دبستان را در آن جا گذراند دوران راہنمایی را در مدرسہ راہنمایی ابن سینا منطقہ ۱۱ سپری نمود، کلاس اول دبیرستان را در مدرسہ شہید مفتح گذراند و دوم و سوم دبیرستان را در ہنرستان فنی شہداد در منطقہ ۱۲ در رشتہ برق و الکترونیک گذراند. کاردانی رشتہ الکترونیک خود را در دانشگاہ آزاد اسلامی واحد شہری سپری نمود. بلافاصلہ پس از اتمام درس در سال ۱۳۹۰ بہ استخدام سپاہ پاسداران انقلاب اسلامی درآمد و پس از گذراندن یک دورہ یکسالہ در دانشگاہ امام حسین (علیہ السلام) در سپاہ انصار مشغول خدمت شد. در سال ۹۱ ازدواج نمود و در سال ۹۳ صاحب فرزند پسری بہ نام امیرحسین شد. در تاریخ ۱۳۹۴/۹/۲۲ پس از دو سال پیگیری موفق بہ اعزام بہ سورہیہ گردید و در تاریخ ۱۳۹۴/۱۰/۹۴ درست ۳۱ روز پس از اعزام در منطقہ خالدیہ خان طومان بہ درجہ رفیع شہادت نائل گردید و پیکر مطہر ایشان تاکنون بازنگشتہ است و همانطور کہ بہ حضرت زہرا «سلام اللہ علیہا» ارادت و ویژہ ای داشت همانند ایشان بی نشان ماند. خاطرات دوستان و ہمزمان علی دربارہ او در دو کتاب با عنوان «از پاستور تا خان طومان» و «ہمسایہ آقا» جمع آوری شدہ است.



مرد کارهای جهادی

شهید حاج حمیدرضا اسداللهی به روایت پدر

شهید اسداللهی علاقه زیادی به کارهای جهادی داشت و قبل از پیوستن به سپاه دوره‌های امداد هلال احمر را گذراند و زمانی که زلزله بم اتفاق افتاد درس را رها کرد و برای کمک به بم رفت. برای سازندگی نیز به روستاهای محروم و دورافتاده سفر می‌کرد و زمینه سفر سالخوردگانی که آرزوی رفتن به مشهد را داشتند فراهم می‌کرد. تا قبل از شهادتش زمینه سفر قریب به ۵ هزار نفر را از روستاهای مختلف برای زیارت به مشهد فراهم کرد. در وزارت بهداشت استخدام بود اما استعفا داد و برای جذب به سپاه تمام تلاش خود را کرد و در نهایت در گردان سلمان سپاه جذب شد.

شهید اسداللهی زمانی که مجروح می‌شد به عقب بازمی‌گشت، این از روحیه خاص ایشان نشأت می‌گیرد. اولین بار در سال ۹۳ به صورت غیر رسمی به سوریه سفر کرد، روز سی‌ام آذر سال ۹۴ خبر شهادت شهید اسداللهی را به ما دادند، البته تا چند روز این خبر تایید و تکذیب می‌شد، تا این که یک هفته بعد خبر شهادت ایشان تایید و مقدمات انتقال پیکر شهید به کشور فراهم شد.

[۲] سرو

شهید پاسدار حمیدرضا اسداللهی، متولد ۱۳۶۳/۱۱/۱۵ در تهران، یکی از اعضای اصلی مرکز مطالعات راهبردی تربیت اسلامی به شمار می‌رفت که تاکنون اقدامات و فعالیت‌های گسترده‌ای را در عرصه‌های تربیتی و فرهنگی در کشورهایی چون پاکستان، عراق و لبنان ساماندهی و مدیریت کرده بود. او قاری برجسته قرآن کریم، محقق و پژوهشگر قرآنی، بسیجی جهادگر، نخبه و فعال بین‌المللی، دانشجوی کارشناسی ارشد مترجمی زبان عربی دانشگاه تهران و خادم الشهدا بود. سرانجام در شهر حلب سوریه بر اثر اصابت ترکش خمپاره به گردن به شهادت رسید و بعد از رجعت پیکرش از سوریه در بهشت زهراي تهران، قطعه ۵۰، ردیف ۲، شماره ۱۴ به خاک سپرده شد.





ترجمان



گفت وگویی با «میشل فوکو» درباره انقلاب ایران؛

ایران روح یک جهانِ بے روح



دربارهٔ حملهٔ آمریکا به عراق؛

جنگِ عراق؛ ۲۰ سال بعد



آمریکا در منطقه چه می‌کند؟

شکستِ پُشتِ شکست

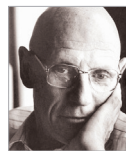
توضیح نشریه: مطالب بخش ترجمان منعکس کننده بخشی از نگاه رسمی غرب به ایران پس از انقلاب است، نگاهی همراه با حیرت، دشمنی و صداقتی از روی ناچاری، **سرو** با هدف تکمیل پارادایم های درگیری تاریخی بین انقلاب اسلامی و استکبار جهانی، با حفظ ساختار اصلی متن اقدام به انتشار این گونه مطالب کرده است.



ایران

روح یک جهان به روح

متن حاضر گفتگویی است میان میشل فوکو و خانم کلربی یروپی یربلا نشه که خبرنگار روزنامه لیبراسیون در ایران بودند و در سال ۱۹۷۹ کتابی به نام ایران انقلاب برای خدا را به چاپ رساندند که گفتگوی حاضر نیز در این همین کتاب آمده است.



میشل فوکو

ترجمه: افشین جهاندیده

نیکو سرخوش

کلبری یر: برای روشن کردن گفته تویی "در آنجا تظاهرات به راستی ظاهر کردن است" فکر می‌کنم باید از واژه شهادت استفاده کرد، در ایران همواره از حسین سخن می‌گویند، حال حسین کیست؟ یک ظاهرکننده، یک شاهد، یک شهید، که با رنج خود علیه بدی ظهور کرد و مرگش با شکوه‌تر از زندگی فاتح‌اش بود، مردمی که با دست خالی تظاهرات می‌کردند نیز شاهد بودند. آنان بر جنایت‌های شاه، جنایت‌های ساواک، بی‌رحمی رژیم که دیگران را نمی‌خواستند و بر شری که این رژیم تجسم می‌بخشید، شهادت می‌دادند.

پی یر بلانشه: من به هنگام صحبت از حسین با مسأله‌ای مواجه می‌شوم، حسین یک شهید بود و جان باخت، مردم ایران با فریادهای خستگی‌ناپذیر "شهید، شهید" شاه را بیرون کردند و این باور نکردنی و بی‌سابقه است.

میشل فوکو: زمانی فرا خواهد رسید که این پدیده که تلاش می‌کنیم درکش کنیم و ما را به شدت مجذوب خود کرده است، یعنی خود تجربه انقلابی، خاموش خواهد شد، دقیقاً نوری بود که در همه این مردم روشن بود و در عین حال همه آنان را در خود غرق کرد. این نور خاموش خواهد شد، آنگاه نیروهای متفاوت سیاسی و جریان‌های متفاوت سربر خواهند آورد، سازش‌هایی صورت خواهد گرفت و من به هیچ وجه نمی‌دانم چه کسی پیروز خواهد بود و گمان نمی‌کنم زیاد باشند کسانی که بتوانند از هم اکنون این را پیشگویی کنند. این نور محو خواهد شد، فرایندهایی متعلق به سطحی دیگر و به نوعی متعلق به واقعیتی دیگر وجود خواهد داشت، منظوم این است که آنچه شاهدش بوده‌ایم نتیجه یک ائتلاف، مثلاً میان گروه‌های متفاوت سیاسی نبود، نتیجه سازش میان دو طبقه اجتماعی هم نبود که یکی با عقب نشینی بر سر این موضع و دیگری بر سر موضع دیگر، سرانجام بر سر مطالبه این یا آن انتخاب به توافق برسند. ابداً، چیز دیگری روی داد، پدیده‌ای همه مردم را در بر گرفت و روزی از حرکت باز خواهد ایستاد، در آن زمان دیگر فقط محاسبه‌های سیاسی باقی خواهد ماند، محاسبه‌هایی که هر کس پیوسته در سر داشته است.

یک عضو فعال یک گروه سیاسی را در نظر بگیرید، هنگامی که او در یکی از آن تظاهرات شرکت می‌کند دواپاره بود، هم محاسبه سیاسی خود را در سر داشت و هم فردی درگیر این جنبش انقلابی.

پی یر بلانشه: ما در مقام قیاس با مشکلات اقتصادی بیشتری روبرو هستیم.

میشل فوکو: در نهایت با در نظر گرفتن تمام مشکلات اقتصادی هم چنان باید ببینیم که چرا مردم قیام کردند و گفتند: "دیگر این وضع را نمی‌خواهیم." ایرانیان با قیام‌شان به خود گفتند و این شاید روح قیام‌شان باشد، ما به طور قطع باید این رژیم را تغییر دهیم و از دست این آدم خلاص شویم، باید کارکنان فاسد را تغییر دهیم، ما باید همه چیز را در کشور، اعم از تشکیلات سیاسی، نظام اقتصادی و سیاست خارجی تغییر دهیم. اما به ویژه باید خودمان را تغییر دهیم، باید شیوه بودن مان و رابطه مان با دیگران با چیزها، با ابدیت، با خدا و غیره کاملاً تغییر کند و تنها در صورت این تغییر ریشه‌ای در تجربه مان است که انقلاب مان انقلابی واقعی خواهد بود. من فکر می‌کنم که در همین جا است که اسلام ایفای نقش می‌کند، آیا این نقش همان جاذبه‌ای است که تکالیف و دستورهای اسلام دارد؟ شاید اما به ویژه در رابطه با شکل زندگی چنین نقشی برایشان دارد و مذهب برای آنان نوید و تضمین وسیله‌ای برای تغییر ریشه‌ای ذهنیت‌شان (سویزکتیویته) است.

تشیع دقیقاً شکلی از اسلام است که با تعالیم و محتوای باطنی خود میان اطاعت صرف بیرونی و زندگی عمیق معنوی تمایز قائل می‌شود، و وقتی می‌گویم که آنان از طریق اسلام در جستجوی تغییری در ذهنیت خودشان هستند، این گفته کاملاً سازگار است با این واقعیت که روش سنتی اسلامی از پیش حضور داشته و به آنان هویت می‌داده است. (من: ای روح شاد میشل فوکو... ایشالا خود ارباب دستتو بگیره.. این روشنفکرای پفیوز دینی اندازه‌ی تو نفهمیدن اسلام و شیعه رو)

در این شیوه که آنان مذهب اسلام را به منزله نیرویی انقلابی زیست می‌کنند، چیزی غیر از اراده به اطاعتی و فادارانه‌تر از قانون شرع وجود داشت، یعنی اراده به تغییر کل هستی‌شان، با بازگشت به تجربه‌ای معنوی که فکر می‌کنند، در قلب اسلام شیعه می‌یابند، همیشه از مارکس و افیون مردم نقل قول می‌آوردند، اما جمله‌ای که درست پیش از آن جمله وجود دارد و هرگز نقل نمی‌شود، می‌گوید که مذهب روح یک جهان بی‌روح است، پس باید گفت که اسلام در آن سال ۱۹۷۸ افیون مردم نبوده است، دقیقاً از آن رو که روح یک جهان بی‌روح بوده است.

معلوم شود با چپ‌ها رفت و آمد دارند، ترس از این که مأموران ساواک با خبر شوند که آنان فلان کتاب را می‌خوانند و غیره.

وقتی درست پس از کشتار ماه سپتامبر (۱۷ شهریور) به ایران وارد شدم به خودم می‌گفتم که با شهری وحشت‌زده روبرو خواهم شد، چون در آنجا چهار هزار نفر کشته شده بودند.

نمی‌توانم بگویم که در آنجا مردمانی شاد و مسرور دیدم، اما از ترس خبری نبود و حتی شجاعت‌شان بیشتر هم شده بود، به عبارت دقیق‌تر مردم وقتی خطر را بی‌آن که رفع شده باشد پشت سرمی‌گذارند شجاعت‌شان بیشتر می‌شود، مردم در انقلاب‌شان خطر مسلسل‌هایی را که همیشه در مقابل‌شان قرار داشت، پشت سرگذاشته بودند.

پی‌یر بلانشه: آیا کردها همواره با شیعیان خواهند ماند؟ آیا جبهه ملی با مذهبی‌ها خواهد بود؟ آیا روشنفکران همواره از آیت‌الله خمینی پیروی خواهند کرد؟ اگر بیست هزار نفر کشته شوند و ارتش واکنش نشان دهد، اگر جنگ داخلی روی دهد یا یک جمهوری اسلامی خودکامه بر سر کار آید، آنگاه این خطر وجود دارد که شاهد واگشت‌هایی غریب باشیم. برای مثال خواهند گفت که آیت‌الله خمینی جبهه ملی را وادار کرد که برخلاف میلش واکنش نشان دهد، یا بگویند آیت‌الله خمینی نخواست به خواسته‌های قشرهای میانی و روشنفکران برای سازش توجه کند، همه جور حرف‌هایی که هم درست هستند هم نادرست.

میشل فوکو: همین‌طور است، این‌ها درست و در عین حال نادرست‌اند، روزی یک نفر به من گفت که تمام آنچه شما در مورد ایران تصور می‌کنید در واقع صحت ندارد و شما نمی‌دانید که کمونیست‌ها همه جا هستند، اما برعکس من این را می‌دانم، من می‌دانم که بسیاری از سازمان‌های کمونیستی یا مارکسیست -لنینیست تعلق دارند و این را نمی‌شود انکار کرد. اما اگر من از مقاله‌های شما لذت می‌برم به این دلیل بود که این مقاله‌ها به درستی تلاش نمی‌کردند که این پدیده انقلاب را به اجزاء تشکیل دهنده‌اش تجزیه کنند و اجازه نمی‌دادند این پدیده همچون نوری که می‌دانیم از اشعه‌های متعدد تشکیل شده است، بماند. خطر و نفع سخن گفتن از ایران در همین است.

پی‌یر بلانشه: برایت مثالی می‌آورم، یک شب پس از ساعت منع عبور و مرور با یک خانم ایرانی چهل ساله که کاملاً غربی شده و در

با به عبارت بهتر یک ایرانی قیام کرد، علیه پادشاهش بود و این دو برهم منطبق نیستند، زیرا او به دلیل فلان محاسبه حزب خود علیه شاه قیام نکرده است.

کلریری بر: یکی از مثال‌های گویای این جنبش آن چیزی است که برای کردها روی داد، کردها اکثریت‌شان سنی مذهب هستند و گرایش‌های خودمختاری‌شان از دیرباز بر همه آشکار است، با زبان این قیام و این جنبش سخن می‌گفتند، همه فکر می‌کردند که کردها مخالف این جنبش هستند، حال آن که آنان از این جنبش حمایت می‌کردند و می‌گفتند: "درست است که ما سنی هستیم، اما پیش از هر چیز مسلمانیم."

هنگامی که از ویژگی کرد بودن‌شان با آنان سخن می‌گفتی، کم و بیش واکنش حاکی از خشم و عدم پذیرش نشان می‌دادند، آن‌ها به زبان کردی به تو پاسخ می‌دادند و مترجم از کردی ترجمه می‌کرد: "چه ما کردیم! نه ابداً ما می‌خواهیم شاه برود." شعارهای کردستان دقیقاً همان شعارهای تهران یا مشهد بود: "درود بر خمینی، مرگ بر شاه."

میشل فوکو: من ایرانی‌هایی را در پاریس می‌شناختم و آنچه در بسیاری از آنان مرا شگفت‌زده می‌کرد ترس بود، ترس از این که

66

این نور خاموش خواهد شد،
آنگاه نیروهای متفاوت سیاسی و
جریان‌های متفاوت سربر خواهند
آورد، سازش‌هایی صورت خواهد
گرفت و من به هیچ وجه نمی‌دانم
چه کسی پیروز خواهد بود و
گمان نمی‌کنم زیاد باشند کسانی
که بتوانند از هم اکنون این را
پیشگویی کنند.

99



نگاران و غربی‌ها اغلب از آن برخوردار بوده‌ایم، این جنبش از چنان منطق منحصربه‌فرد و غربی‌پروی پیروی کرده است که ناظران غربی اغلب آن را نادیده گرفته‌اند. روز اعتصاب جبهه ملی در ماه نوامبر یعنی روز چهارم جمعه سیاه یک شکست بود، جمعه سیاه بسیار فجیع و بی‌رحمانه بود و تصور می‌رفت که عزاداری روز چهارم جمعه سیاه بسیار عمیق و غم‌انگیز باشد.

اما روز چهارم بسیاری از مغازه‌ها باز کردند و مردم سوگوار به نظر نمی‌رسیدند، با این حال جنبش با منطق خاص خود و با آهنگ و نفس خود دوباره به راه افتاد، من این احساس را دارم که جنبش در ایران برغم آهنگ پرتب و تابش در تهران از آهنگی پیروی می‌کند که می‌توان آن را به آهنگ یک انسان تشبیه کرد.

ایرانیان همچون تنی واحد راهپیمایی می‌کنند، انسانی که نفس می‌گیرد، خسته می‌شود، نفس تازه می‌کند و دوباره حمله را آغاز می‌کند، البته به راستی با یک نفس جمعی در آن روز چهارم از تظاهرات بزرگ سوگواری خبری نبود. ایرانی‌ها پس از کشتار میدان ژاله نفس تازه کردند، جنبش دوباره با سرایت شگفت‌انگیز اعتصاب‌هایی که در آن زمان افزایش می‌یافتند به راه افتاد، سپس بازگشایی دانشگاه‌ها و جوشش خشم مردم تهران که نمادهای غربی را به آتش می‌کشیدند.

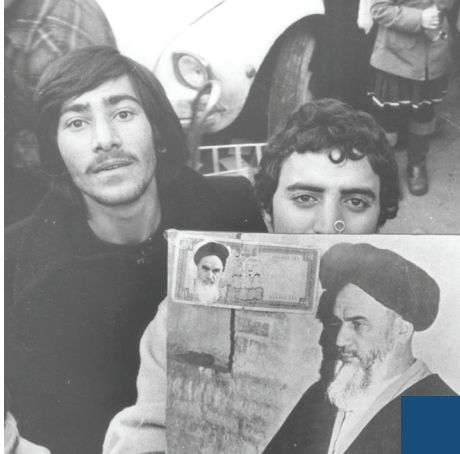
میشل فوکو: چیز دیگری نیز به نظرم عجیب می‌آید، شیوه استفاده از سلاح نفت، اگر در واقع یک نقطه کاملاً و فوراً حساس وجود داشته باشد همانا نفت است که هم علت شر و هم یک سلاح تمام عیار است. شاید روزی بفهمیم که چه روی داده است، اما کاملاً به نظر می‌رسد که اعتصاب و تاکتیک‌هایش از پیش حساب شده

لندن زندگی کرده بود و در شمال تهران خانه داشت، بیرون رفتیم. یک شب در ایام قبل از محرم بود و او به محل اقامت مادر یک محله پایین شهر آمده بود، از همه طرف صدای تیراندازی می‌آمد، ما او را به کوچه پس‌کوچه‌ها بردیم تا نظامی‌ها و مردم و فریادهای روی پشت بام و غیره را ببینند... این نخستین بار بود که پای پیاده به این محله می‌آمد و نخستین بار بود که با مردم فقیر کوچه و خیابان که فریاد می‌زدند "الله اکبر" صحبت می‌کرد، او از این که چادر بر سر نداشت کاملاً پریشان و سراسیمه بود، نه به این دلیل که می‌ترسید اسید روی صورتش بپاشند، بلکه می‌خواست مثل زنان دیگر باشد.

مسئله چادر آن قدرها مهم نبود، بلکه آن چه اهمیت داشت حرف‌هایی بود که مردم برای ما بازگو می‌کردند، آنان به شیوه کاملاً مذهبی صحبت می‌کردند و همیشه در پایان می‌گفتند: "خدا حفظ تان کند." و بسیاری از عبارات‌های تا حدودی عرفانی. آن خانم هم با همان شیوه و با همان زبان پاسخ می‌داد، او به ما گفت که این نخستین بار است که این چنین صحبت می‌کند، او به شدت تحت تأثیر قرار گرفته بود.

میشل فوکو: با این حال روزی همه این‌ها از دید تاریخ نگاران، پیوستن طبقه‌های فرادست به چپ مردمی و غیره تلقی خواهد شد و این حقیقتی تحلیلی خواهد بود. من فکر می‌کنم این نکته یکی از دلایلی است که ما وقتی از ایران باز می‌گردیم و مردم برای درک مسئله از ما یک نمای کلی تحلیلی از واقعیتی پیش ساخته می‌خواهند، دچار تشویش می‌شویم.

کلربری یز: من شبکه تأویلی دیگری را در نظر دارم که ما روزنامه



است، یونانی‌ها نظام خود را داشتند و عرب‌های مغربی نظام دیگری دارند. در ایران نیز تا حدود زیادی این نظام مبتنی است بر مذهبی که دارای شکل ظاهری و محتوایی باطنی است، به عبارت دیگر هر آنچه در شکل صریح قانون بیان می‌شود در همان حال به معنای دیگری باز می‌گردد.

پس گفتن چیزی که معنایی دیگر دارد نه تنها دوپهلویی و ابهامی قابل سرزنش نیست، بلکه برعکس معنای اضافی ضروری و ارزشمند است، در واقع مردم چیزی را می‌گویند که در سطح داده‌ها حقیقت ندارد اما به معنای عمیق‌تری باز می‌گردد که در قالب درستی و مشاهده غیر قابل هضم است...

آنچه به جنبش ایران قدرت بخشید، یک ویژگی دوگانه است، از یک سو اراده‌ای جمعی که از لحاظ سیاسی کاملاً مستحکم شده است و از سوی دیگر اداره به تغییر ریشه‌ای زندگی.

اما این تأیید دوگانه صرفاً می‌تواند بر سرست‌ها و نهادهایی متکی باشد که حامل یک بار میهن پرستی افراطی، ملی‌گرایی و طردند و حقیقتاً نیرویی بسیار عظیم برای به دنبال کشیدن افراد دارند. برای رویارویی با قدرتی مسلح و چنین مهیب نباید احساس تنهایی کرد یا از هیچ آغاز کرد، جدا از مسائل مربوط به جانشینی بی‌درنگ شاه مسئله دیگری نیز دست کم به همان اندازه توجه مرا جلب کرده است: "آیا این جنبش یکپارچه و واحد که به مدت یک سال مردم را در برابر مسلسل‌ها برانگیخته است، قدرت آن را خواهد داشت که از مرزهای خاص خود فراتر رود و پا را فراتر از آن چیزهایی بگذارد که مدتی بر آن متکی بوده است؟ آیا این محدوده‌ها و این تکیه‌گاه‌ها به محض انجام خیزش محو خواهند شد، یا برعکس ریشه خواهند دواند و تقویت خواهند شد؟"

بسیاری در اینجا و برخی در ایران انتظار و امید دیدن لحظه‌ای را دارند که سرانجام لایسم حقوق خود را باز یابد و لحظه‌ای که انقلاب خوب و حقیقی و جاودانه ظاهر شود. من از خود می‌پرسم که این راه منحصر به فرد راهی که طی آن مردم علیه سرسختی سرنوشت‌شان و علیه همه آنچه برای قرن‌ها بوده‌اند، "چیزی کاملاً متفاوت" را جستجو می‌کنند، آنان را تا کجا خواهد برد.

نبود، بلکه کارگران در خود محل و بدون داشتن شعاری محوری و در لحظه‌ای معین دست به اعتصاب می‌زدند و از شهری به شهر دیگر و به شیوه‌ای کاملاً آزادانه با یکدیگر هماهنگ می‌شدند. وانگهی این یک اعتصاب به معنای توقف کار و ممانعت از تولید نبود، بلکه آشکارا تأیید این نکته بود که نفت به مردم ایران تعلق دارد نه به شاه یا مشتریان و شریکان او، این یک اعتصاب برای ملی کردن دوباره بود.

کلربیو: برعکس باید این نکته را گفت (چون نگفتن آن صادقانه نیست) که وقتی تو به منزله یک فرد و خبرنگار خارجی و یک زن با این یکپارچگی و وحدت و این اداره مشترک روبرو می‌شوی، ضربه سهمگین را احساس می‌کنی، ضربه‌ای اخلاقی و فیزیکی. گویی که این یکپارچگی ایجاب می‌کند که با آن هم‌رنگ شوی و به یک معنا بدا به حال کسی که هم‌رنگ نشود، ماهمگی مسائلی از این دست را در ایران داشته‌ایم، شاید تردیدی که در اروپا شاهد آنیم از همین جانشی شود، زیبایی یک قیام، بله، اما...

میشل فوکو: تظاهرات یهود ستیزانه تندی، دست کم به صورت شفاهی دیده می‌شد، تظاهرات بیگانه ستیزی نیز نه تنها در مورد آمریکایی‌ها بلکه هم چنین در مورد کارگران خارجی که برای کار به ایران آمده بودند وجود داشت.

پی‌یر لانتشه: در واقع همین جنبه دیگر یکپارچگی و وحدت است که می‌تواند برای برخی نفرت انگیز باشد، برای مثال یک بار به صورت یکی از عکاسان ما چند ضربه‌ای مشت زدند، چون فکرمی‌کردند او آمریکایی است او اعتراض می‌کند و می‌گوید: "نه، من فرانسوی‌ام".

در نتیجه تظاهرکنندگان او را در آغوش می‌گیرند و به او می‌گویند: "حتماً این قضیه را در روزنامه‌تان نقل نکنید." من هم چنین تقاضای آمرانه تظاهرکنندگان را به یاد دارم: "حتماً بگویید که چندین هزار کشته وجود دارد و میلیون‌ها تظاهرکننده در خیابان‌ها بودند."

کلربیو: این مسئله دیگری است، مسئله فرهنگی متفاوت و ایده‌ای متفاوت از درستی، به علاوه این بخشی از مبارزه بود، وقتی با دست خالی مبارزه می‌کنی اگر کشته شدگان واقعی و خیالی را با هم جمع کنی ترس را دور کرده‌ای و خود را بیشتر قانع می‌کنی. **میشل فوکو:** نظام حقیقت آنان با نظام حقیقت مایکی نیست، نظام ما حتی اگر تقریباً جهانی شده باشد هم چنان کاملاً خاص



جنگ عراق؛ ۲۰ سال بعد

در ۲۰ مارس ۲۰۰۳ نیروهای ائتلاف ناتو به رهبری ایالات متحده به عراق حمله کردند. امروز پس از گذشت دو دهه، چگونه می‌بایست از این جنگ یاد کرد؟

منبع: origins.osu.edu

نویسنده: جانان رومانسکی

مترجم: مجتبی عبادی فتح



از نظر تاکتیکی، این جنگ بدون شک یکی از موفقیت‌آمیزترین عملیات‌های نظامی ایالات متحده بود، اما بسیاری از آمریکایی‌ها از آن به عنوان یک پیروزی بزرگ یاد نمی‌کنند. تنها در عرض بیست و یک روز، ارتش عراق متشکل از ۴۰۰۰۰۰ نفر در برابر نیروهای ناتو که تعداد نفراتش کمی بیش از نصف نفرات ارتش عراق بود متلاشی شد. ائتلاف به یک رژیم سرکوبگر و جنایتکار پایان داد و کشور عراق را به بهای کشته شدن حدود ۱۵۵ سرباز آمریکایی اشغال کرد. با این حال، علی‌رغم این موفقیت اولیه نظامی، امروز اغلب آمریکایی‌ها آن را به عنوان یک شکست غم‌انگیز به یاد می‌آورند؛ یا در بهترین حالت، یک پیروزی تلخ.

احتمالاً از این جنگ به عنوان جنگ جورج دبلیو بوش نیز یاد خواهد شد؛ جنگی که او تقریباً به طور یک‌جانبه و با گمراه کردن عمدی افکار عمومی آغاز کرد؛ جنگی که در آن نیروهای مسلح یک کشور دموکراتیک را به یک تهاجم فاجعه‌بار استراتژیک به منظور تغییر رژیم کشوری دیگر واداشت. البته این تحلیل، قضیه پیچیده این تهاجم را بیش از حد ساده می‌کند. هر سه ضلع قدرت دولت ایالات متحده در هماهنگی کامل این جنگ را تأیید کردند و همانطور که یک نظرسنجی از مرکز تحقیقات PEW نشان داد، اکثریت آمریکایی‌ها هنگام

سقوط اولین بمب‌های ناتو بر روی عراق حامی جنگ بودند. تصمیم جورج بوش برای حمله به عراق ابتدا در کنگره به تصویب رسید و سپس در دادگاه فدرال تأیید شد. در اکتبر ۲۰۰۲، کنگره ایالات متحده قطعنامه حمله به عراق را تصویب کرد و به رئیس‌جمهور اجازه داد تا از نیروی نظامی علیه صدام حسین استفاده کند. در دادخواست Doe در فوریه ۲۰۰۳ علیه بوش که تلاشی بود برای غیرقانونی اعلام کردن قطعنامه جنگ، شاکیان به توماس جفرسون استناد کرده و استدلال کردند که کنگره به عنوان تریبون اصلی صدای مردم، تنها نهادی است که می‌تواند این تصمیم مهم را بگیرد.

این دادخواست از دو جهت پراز تناقض بود. اولاً، توماس جفرسون اولین رئیس‌جمهور ایالات متحده بود که بدون اعلام رسمی جنگ، نیروهای نظامی خود را به خاورمیانه اعزام

کرد. بنابراین جنگ‌های از پیش اعلام نشده در تاریخ ایالات متحده پدیده جدیدی نبود. دوم آنکه شاکیان متوجه نشدند که کنگره (به قول آنها صدای مردم) واقعاً آن تصمیم مهم را با تأیید قطعنامه بوش گرفته بود!

دادگاه تجدید نظر ایالات متحده دادخواست Doe علیه بوش را مردود اعلام کرد و در نتیجه جنگ عراق را نافی قانون اساسی ندانست. پرزیدنت بوش با حمایت سازمان ملل متحد و علیرغم بدتر شدن افکار عمومی بین‌المللی، در اواخر عصر ۱۹ مارس ۲۰۰۳، آغاز تهاجمی را که کنگره مجوز آن را صادر کرده بود اعلام کرد.

در بهبوه شور و شوق میهن پرستانه‌ای که پس از موفقیت‌های اولیه نظامی در میان آمریکایی‌ها به وجود آمده بود، بسیاری از مردم از درک سخنرانی بوش در ماه مه ۲۰۰۳ که گفت "ماموریت انجام شد" ناکام ماندند. پرزیدنت بوش ابتدا با لباس کامل



این کشور می‌شود و گریبان خودش را خواهد گرفت. کنگره هم که ساده لوحانه از تصمیم جورج بوش حمایت کرده بود، چرا که اعضای آن نتوانستند و یا نخواستند که سؤالات بنیادین و دشواری را از رئیس جمهور بپرسند، سوالاتی از جمله اینکه: تهدید قریب الوقوع عراق برای آمریکا چیست؟ حتی اگر عراق سلاح‌های کشتار جمعی داشته باشد، چه تفاوتی با ایران، سوریه یا کره شمالی دارد؟ و چگونه ایجاد یک «جبهه دوم» در اجماع جهانی علیه تروریسم بر مبارزات برای نابودی گروهی که مستقیماً مسئول حملات ۱۱ سپتامبر بود، تأثیری می‌گذارد؟ امروز پس از گذشت دودهم از جنگ عراق، آمریکا هنوز در جستجوی راه‌هایی برای تأمین امنیت مردم افغانستان پس از ظهور مجدد طالبان است. آیا اشتباهات تاریخی تکرار خواهند شد؟!

خلبانی وارد ناویواس اس آبراهام لینکلن شد و اندکی بعد با کت و شلوار و کراوات، با افتخار از ارتش آمریکا تقدیر کرد. چند سال بعد، عکسی از یک سرباز آمریکایی به نام Lynndie England که در کنار اسرای برهنه عراقی در زندان ابو غریب شست خود را بالا برده بود، باعث شرمساری آمریکایی‌ها شد و روحیه مردمی را که با طولانی شدن جنگ تضعیف شده بود، به کلی نابود کرد.

این جنگ یک کابوس دیپلماتیک بود که حمایت‌های بین المللی از آمریکا پس از واقعه ۱۱ سپتامبر را نابود کرد. اما تأثیر مخرب‌تر حمله به عراق این بود که توجه آمریکایی‌ها را از افغانستان منحرف کرد. حتی به ذهن سران آمریکایی خطور هم نکرد که چگونه انتقال ۱۲۵۰۰۰ تا ۱۵۸۰۰۰ سرباز آمریکایی از افغانستان به عراق چگونه باعث ایجاد خلاءهای امنیتی در



شکستِ پشتِ شکست



نویسنده: پل آر. پیلار
مترجم: مظاهر کروڑہ
منبع: نشنال اینترسٹ

نظامی، این حمله یک شکست برای کمونیست‌ها و یک پیروزی برای ایالات متحده و متحدانش بود. نیروهای کمونیست قادر نبودند شهرهایی را که به طور گسترده مورد حمله قرار گرفته بودند حفظ کنند و این نیروها تلفات عظیمی را متحمل شدند. اما نتیجه نظامی چندان با اهمیت نبود؛ حتی در بررسی‌های اولیه پس از عملیات نیز نهایتاً به چشم نیامد. پیامدهای سیاسی، ادراکی و احساسی بودند که حائز اهمیت شدند، و آنها بودند که باعث شدند تا کتاب‌های تاریخ از ایالات متحده به عنوان پیروز این عملیات یاد نکرده، بلکه از آن عملیات به عنوان نقطه عقب‌نشینی آمریکان نام بردند.

تلاش‌های فراوان و بسیار پرهزینه‌ای که کمونیست‌های ویتنام انجام دادند نشان داد که آنها در «انگیزه» از برتری تعیین‌کننده‌ای برخوردارند. آنها در حال مبارزه روی و برای خاک وطن بودند. آنها دارای پشتوانه قوی ملی‌گرایی بودند. اما آمریکایی‌ها نقطه متقابل آنها بودند و هیچ کدام از این مزایا را نداشتند. انگیزه‌ای که توسط طراحان و به وجود آوردن‌گان عملیات تحت نمایش داده شد البته بیشتر از آن چیزی بود که یک پیاده نظام در مسکو یا پکن در یک رقابت ایدئولوژیک از خود به نمایش می‌گذاشت.

امروزه نیروهای ایالات متحده در بسیاری از کشورها در تلاش هستند که موفقیت‌ها و شکست‌ها را از لحاظ نظامی و از شمار سربازان کشته شده یا میزان قلمرو تصرف شده اندازه‌گیری کنند. باز هم، در بیشترین مکان‌ها نتایجی که مهم هستند، کمتر به این معیارهای نظامی و بیشتر به سیاست، ادراک و احساسات عمومی بستگی دارد. باز هم، عامل بیرونی بودن آمریکایی‌ها در جوامعی که بستر این جنگ‌ها هستند نقطه ضعف آمریکایی‌ها محسوب شده و آنها در خطر تبدیل شدن به هدف برای کسانی هستند که احساسات ناسیونالیستی یا خشم ناشی از آسیب‌های جانبی حملات آمریکا را دارند. و دوباره، چارچوب‌های نگرشی که ممکن است منسوخ شده یا نامناسب باشند، می‌تواند نزاع قابل ملاحظه‌ای را در داخل و خارج ایالات متحده موجب شوند؛ می‌خواهد این چارچوب شامل مرزبندی در جنگل‌های جنوب شرقی آسیا در برابر پیشرفت کمونیسم باشد و یا پیگیری «جنگ علیه تروریسم» در خاور میانه و کشورهای اسلامی و عربی.

پنجاه و چهار سال پیش در روز سه‌شنبه آخر ماه ژانویه، نیروهای کمونیست حملاتی در سراسر ویتنام جنوبی معروف به عملیات تیت راه انداختند. این حملات نقطه عطفی در جنگ ویتنام بود. یک ماه بعد از این عملیات، رئیس‌جمهور آمریکا، لیندون جانسون، درخواستی را که از طرف فرمانده نظامی خود در ویتنام، ویلیام وستمورلند برای ارسال ۲۰۶۰۰۰ نیروی بیشتر دریافت کرده بود - علاوه بر بیش از نیم میلیون سربازی آمریکایی که تا به آن زمان به ویتنام رفته بودند - رد کرد. جانسون در پی یافتن یک راه حل برای صلح، به دیپلماسی روی آورده بود و اعلام کرد که نمی‌خواهد در انتخابات بعدی مجدداً کاندید ریاست جمهوری شود.

سال بعد او قدرت را به جانشین خود، ریچارد نیکسون، تحویل داد که بیش از چهار سال به جنگ ادامه داد و پس از آن که به طور تدریجی از تنش‌ها کاسته شد، توافقنامه صلح در ژانویه ۱۹۷۳ امضا شد. نسل‌های متعددی پس از عملیات تیت در آمریکا به دنیا آمده‌اند. آن نسل‌ها تنها در اندازه‌ای محدود، در حد آنچه از کتب تاریخی می‌توان حس کرد می‌توانند در جریان حال و هوای عمومی و سیاسی فوق‌العاده‌ای که در آن روزها در ایالات متحده برقرار بود دریافت کنند. حال و هوایی که عمدتاً متأثر از شرایط جنگ ویتنام بود. چیزهایی که در آن زمان مسبب آن حال و هوا بودند در زندگی امروز، مابه‌ازایی ندارند. یکی از بزرگ‌ترین آنها خدمت وظیفه بود، عاملی که هزینه‌های جنگ را به طور مستقیم و دردناکی متوجه خانوارهای آمریکایی کرد. خدمت وظیفه اجباری شرایط را خصوصاً در محیط‌های دانشگاهی، که جمعیت واجد شرایط بالایی داشتند با تنش مواجه کرد.

یکی دیگر از این عوامل جنگ سرد بود که این چارچوب را ارائه می‌داد که حمله به ویتنام برای جلوگیری از شکل‌گیری کمونیسم جهانی ضروری است. علاوه بر این عوامل، یک فعل و انفعال میان جنگ و حکومت و مسائل پیوسته و روزمره داخلی که از یک سو به یک ضد فرهنگ تبدیل شده بودند در میان بود، که سال ۱۹۶۸ را از جهات مختلف به سالی آشفته مبدل ساخت. با این حال، برخی از مشاهدات در مورد عملیات تیت کاربرد به سزایی در مسائل امروز، بخصوص آنهایی که شامل اعزام نظامیان به خارج از کشور می‌شود، دارند. طبق بسیاری از معیارهای



ما با تو برگزیده

دوازدهم فروردین ماه سالروز
جمهوری اسلامی ایران



یادمان



معرفی چند یادمان از مناطق جنگی جنوب کشور؛

سرزمین آسمان



مکان نگاری مناطق عملیاتی خیبر و پدر؛

مجنون و هور



درباره نمایشگاه‌های موقت یک موزه (بخش دوم)

موزه‌های سیار

سرزمین آسمان

معرفی چند یادمان از مناطق جنگی جنوب کشور

راهیان نور، سنت زیبایی است که از سال‌های بعد از جنگ برای ما به یادگار مانده و به حق می‌توان گفت زنده‌ترین تصویردریافتی از دفاع مقدس است. هرچند گلزارهای شهدای سرار کشور و یادواره‌هایی که در مساجد و حسینیه‌ها برگزار می‌شوند نیز یادمان‌هایی هستند که حماسه‌های دفاع مقدس را به ما یادآوری می‌شوند اما حضور در مناطق جنگی و خاکریزها و پادگان‌هایی که طعم حضور شهدا را چشیده‌اند چیزی دیگری است. اینجا است که عمق کلام رهبر معظم انقلاب اسلامی که از راهیان نور به عنوان یکی از مهمترین فناوری‌های فرهنگی انقلاب اسلامی نام بردند را می‌توان درک کرد. با توجه به اینکه ماه‌های اسفند و فروردین بیش از همیشه بازار سفرهای راهیان نور گرم است، مروری بر چند قطعه از یادمان‌های مناطق جنگی خالی از لطف نیست.



معراج محمدی

مزار ایران و عراق شما را به پاشگاه طلاییه می‌رساند که این نقطه تا شعاع چند کیلومتری منطقه طلاییه نامیده می‌شود. طلاییه یکی از محورهای مهم عملیاتی خیبر و بدر بوده است که بعد از دفاع مقدس مقری برای جستجوی پیکر مطهر شهدا در این منطقه دایر شد، در یکی از این حسینیه ابوالفضل (ع) بنا شده که به عنوان یادمان شهدای این منطقه اکنون میزبان زائران کربلای طلاییه است.



معراج چمران

روستایی در غرب سوسنگرد که در جریان هجوم دشمن، پس از ۱۰ روز دفاع سرسختانه در تاریخ ۵۹/۷/۲۴ اشغال شد. در طی عملیات‌های رزمندگان، ستاد جنگ‌های نامنظم به فرماندهی شهید مصطفی چمران تلاش‌هایی برای آزادی مناطق اشغال شده انجام دادند و سرانجام در تاریخ ۶۰/۶/۲۷ در عملیاتی به نام آیت الله مدنی (اولین شهید محراب در تبریز) دهلاویه آزاد شد. در نزدیکی این روستا یادمانی واقع شده که محل شهادت دکتر چمران (وزیر دفاع و نماینده مجلس) به همراه تنی چند از هم‌زمانش است. هر چند زیارت قبور خواهان معصومی که به صورت جمعی مدفون این سرزمین شدند نیز خالی از لطف نیست.



خاکِ سرخ

منطقه مرزی شلمچه در منتهی‌الیه غرب خرمشهر واقع شده است و نزدیک‌ترین نقطه مرزی به بصره است. شلمچه یکی از محورهای هجوم دشمن در ۵۹/۶/۲۱ به خرمشهر بود. در عملیات بیت المقدس اگر چه خرمشهر آزاد شد ولی با توجه به اهمیت نظام شلمچه، دشمن به سختی از آن دفاع کرد و آن را در اشغال خود نگه داشت و پس از آن، موانع، استحکامات و رده‌های دفاعی متعددی در این منطقه ایجاد کرد. رزمندگان اسلام با اجرای عملیات کربلای ۵ در دی ماه ۱۳۶۵، این مواضع را در هم شکستند و شلمچه را آزاد کردند که به پاس رشادت و شهادت رزمندگان اسلام بنای یادبودی در این منطقه ایجاد شده است. هر چند در پایان جنگ بار دیگر این منطقه را دشمن تصرف کرد اما این شهدا و ایثارگران بودند که سرزمین شلمچه را باز ستاندند، تا جای قدم‌های علی بن موسی الرضا علیه السلام در هنگام ورود به ایران همچنان زیارتگاه باشد.

سه راه شهادت

حدود ۴۵ کیلومتری جاده اهواز- خرمشهر سه راهی طلائی قرار گرفته است یک جاده فرعی به سمت غرب و تا نزدیکی



سنگری پروزی

در اولین روزهای جنگ، دشمن تاپشت رودخانه کرخه جلو آمد و در حاشیه کرخه که مشرف به شهر شوش و جاده اندیمشک اهواز بود مستقر شد. حضور رزمندگان اسلام در این جبهه، با شکل گیری خط دفاعی و اجرای عملیاتی تحت عنوان امام مهدی علیه السلام در سال ۱۳۶۰، مقدمه اجرای عملیات فتح المبین شد. در جریان این عملیات تعدادی از نیروهای اسلام که قصد رخنه به سنگرهای دشمن در شیارهای المهدی، شیخی و شلیکا را داشتند با سنگرهای کمین دشمن درگیر شدند که منجر به شهادت تعدادی از رزمندگان شد. مزار شهدای گمنام عملیات فتح المبین و سنگرها و شیارهای به جای مانده آن زمان بیانگر حماسه ای است که شیرمردان الهی در آن جا خلق کردند.



نمایی از غربت

شهر هویزه در ۱۰ کیلومتری جنوب غربی سوسنگرد، مرکزی از بخش های دشت آزادگان است. دشمن در آغاز جنگ با اشغال شمال و شرق هویزه، عملاً آن را محاصره کرد. در عملیات هویزه در ۵۹/۱۰/۱۵ رزمندگان از این منطقه نفوذ کردند و به محل استقرار دشمن در جنوب کرخه هجوم بردند و ۸۰۰ نیروی عراقی را اسیر کردند که این تعداد تا آن روز جنگ، بی سابقه بود. اما با شروع یاتک های دشمن، نیروهای خط مقدم عملیات که گروهی از پاسداران هویزه، حمیدیه و اهواز و گروهی از دانشجویان پیرو خط امام بودند در محاصره قرار گرفتند و تعدادی از آنان از جمله سید حسین علم الهدی فرمانده سپاه هویزه به شهادت رسیدند. در طی عملیات بیت المقدس در اردیبهشت ۱۳۶۱ منطقه هویزه با رمزی اعلی بن ابی طالب علیه السلام آزاد شد و پیکر عزیز این شهید در مکانی که امروز به عنوان یادمان شهدای هویزه میزبان زائرین است کشف شد.



رمل و باد

آب های خروشان
یادمان اروندرود یکی از بخش های شبه جزیره آبادان است که در ۴۸ کیلومتری جنوب شرق آبادان و در انتهای جاده آبادان اروندکنار واقع شده است. این منطقه شاهد یکی از موفق ترین و بزرگترین نبردهای دوران دفاع مقدس است. در عملیات والفجر ۸ غواصان خط شکن شبانه از اروندرود گذشته، خط دشمن را شکسته و موفق به آزادسازی منطقه فاو شدند این عملیات ضربه مهلکی بر ارتش بعث عراق وارد کرد.

محور پیروزی

وقتی در جاده اهواز خرمشهر از ایستگاه حسینی به سمت غرب (جاده شهید کاظمی) برویم پس از طی مسافتی به مزار تعدادی از شهدای گمنام عملیات رمضان می رسیم، منطقه زید و ایستگاه حسینی از محورهای مهم هجوم دشمن به خوزستان بود که عراق از این طریق به جاده اهواز- خرمشهر دست یافت. این منطقه یکی از محورهای مهم عملیات های بزرگی مانند بیت المقدس و کربلای ۴ و ۵ بوده است.

خانه عشق

پادگان دوکوهه در فاصله ۷ کیلومتری شمال شهر اندیمشک و ۱۶۰ کیلومتری شهر اهواز قرار دارد. این پادگان در دوران دفاع مقدس در منطقه جنوب به عنوان مهمترین پایگاه آماده سازی رزمندگان اسلام به شمار می رفت. دو کوهه، عقبه عملیات فتح المبین بود و در طول دوران دفاع مقدس میزبان نیروها

این منطقه در شمال غرب استان خوزستان قرار گرفته است. فکه از شمال به منطقه چنانه، از غرب به خط مرزی واز جنوب به تنگه چزابه و بستان محدود می شود. منطقه فکه رملی و سرزمین شن های روان است. دشمن بعد از اشغال منطقه در آن، ۱۶ رده موانع در مقابل رزمندگان اسلام ایجاد کرده بود. در عملیات والفجر مقدماتی رزمندگان پس از نبردی سخت در محاصره دشمن افتادند و عده ای از نیروها نیز مجبور به عقب نشینی شدند. این منطقه مزین به خون شهدای عملیات های والفجر مقدماتی، والفجر یک و سرداران شهید همچون حسن باقری، مجید بقایی و سید شهیدان اهل قلم سید مرتضی آوینی و همچنین شهدای بزرگوار تفحص است.

تنگه چزابه

تنگه مهم چزابه در شمال غربی شهرستان و در مسیر جاده ای که از مرز به طرف بستان کشیده شده بین تپه های رملی و هورالهوریه قرار دارد. دو جاده نظامی در دو سوی آن قرار دارد، جاده ای در خاک ایران که چزابه را به فکه متصل می کند و جاده دیگری که به شهر العماره عراق متصل می شود، دهانه این تنگه ۱/۵ کیلومتر است و لذا از جنبه نظامی بسیار مهم و استراتژیک است. تنگه چزابه یکی از ۵ معبر اصلی هجوم ارتش عراق در ابتدای جنگ به خوزستان بود که در عملیات طریق القدس با رمز مقدس یا حسین بن علی علیه السلام در آذرماه ۱۳۶۱ آزاد شد.



اخبار، تجهیز، تسلیح و آموزش رزمندگان، مداوای اورژانسی مجروحین و نگهداری موقت شهدا، همگی در مسجد جامع صورت می پذیرفت. در عین حال سایر مساجد و حسینیه های شهر نیز پایگاه های فرعی بودند که از مسجد جامع هدایت می شدند. مسجد جامع به زعم آنکه از آغاز جنگ در زیر آتش موثر دشمن قرار داشت و از ۵۹/۱/۲۴ چندین بار در آستانه سقوط قرار گرفت اما تا آخرین روز، مقاوم باقی ماند و حتی پس از سقوط پل خرمشهر که تنها راه ارتباطی به خرمشهر بود مامن و پناه نیروهایی بود که هنوز در شهر باقی مانده بودند اما آنگاه که آخرین مدافعان به آب زدند و از کارون گذشتند مسجد جامع نیز خاموش شد تا در سوم خرداد ۱۳۶۱ شاهد اشک شوق و شادی توأم با سجده شکر رزمندگان اسلام شود آنجا که امام فرمود خرمشهر را خدا آزاد کرد.

شهری در آسمان

این شهر مهم استراتژیک مرزی ۶۵۰۰ کیلومتر مربع مساحت دارد. خرمشهر از شمال به اهواز، از شرق به بندر ماهشهر، از جنوب به آبادان و از غرب به مرز ایران و عراق محدود است و در زمان وقوع انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ حدود ۲۲۰ هزار نفر جمعیت داشت. خرمشهر در طول تاریخ خود ۴ بار اشغال

از لشکرهای متفاوت و بالاخص لشکر حضرت رسول (ص) از تهران بود. این مکان محل استقرار سرداران شهید چون احمد متوسلیان، ابراهیم همت، رضا چراغی، عباس کریمی، دستواره، محسن وزوایی، سعید مهتدی و سعید سلیمانی و بسیاری از رزمندگان اسلام بوده است.

منتظران شهادت

ستاد عملیات جنوب یا پایگاه منتظران شهادت در اهواز، در دوران دفاع مقدس به عنوان مرکز فرماندهی جنگ، محورهای عملیاتی خوزستان را اداره می کرد. این ستاد در سال ۱۳۵۹ فعال شد تشکیل اتاق جنگ و فعال شدن اطلاعات و عملیات، اعزام نیرو تشکیل واحدهای جنگ و حضور مسئولین نظام از مشخصات اصلی پادگان منتظران شهادت (گلف) بوده است. گلف تا پایان جنگ به عنوان پایگاه فرماندهی و هدایت جنگ مورد استفاده قرار می گرفت.

آخرین سنگر شهر

مسجد جامع خرمشهر که سمبل مقاومت خرمشهر شناخته می شود در طول ۲۴ روز مقاومت، مرکز فرماندهی و ستاد نیروهای مردمی بود، و همه هماهنگی ها از جمله تبادل

شد که ۲ بار آن با اتکاء به بیگانگان و یا در برابر واگذاری بخشی از سرزمین ایران به وطن بازگشت اما در آخرین بار، بدون پشتیبانی بیگانگان و بدون واگذاری حتی یک وجب از خاک کشورمان به مام میهن بازگشت. خرمشهر از بعد از ظهر ۵۹/۶/۲۱ زیر آتش سنگین ارتش عراق قرار گرفت. یگان‌های دشمن در این منطقه تهاجم خود را از ۳ محور آغاز کردند: از جنوب ایستگاه حسینیه برای بستن جاده اهواز- خرمشهر و از سمت شمال و غرب خرمشهر برای دستیابی به دروازه شهر موسوم به پلیس راه دشمن با اجرای آتش سنگین و هجوم قوای رزهی به سمت خرمشهر و محاصره آن طرح ریزی کرده بود که هماهنگ با برنامه اشغال سه روزه استان خوزستان، خرمشهر را نیز به اشغال درآورد ولی با مقاومت حماسی مدافعان خرمشهر نه تنها دشمن در اشغال خوزستان ناکام ماند بلکه با تحمل خسارات و تلفات بسیار، بعد از ۲۴ روز جنگ و گریز تنها توانست بخش غربی خرمشهر را تصرف کند. برای آزادسازی منطقه وسیع جنوب غربی اهواز، عملیات بیت المقدس از

۶۱/۱۲/۱۰ آغاز شد که نهایتاً در مرحله چهارم عملیات و در تاریخ ۶۱/۲/۲ خرمشهر آزاد گردید. در روزهای پایانی جنگ و پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از طرف ایران، ارتش عراق که هیچ‌گاه دست از خوی تجاوزکارانه خود برنداشته بود با تعدادی از لشگرهای خود در ۶۷/۶/۲۱ طی تهاجمی دیگر خود را به جاده اهواز- خرمشهر رساند و ۳۰ کیلومتر از این جاده را اشغال کرد. در حالی که خرمشهر در خطر محاصره و اشغال مجدد قرار گرفته بود با پیام هشدار دهنده امام خمینی (ره) و یا حضور سپاه و انبوه نیروهای بسیجی و مردمی در این منطقه، طی ۳ روز درگیری و مقاومت، دشمن عقب رانده شد و حتی فرماندهان برای حمله مجدد و آزادسازی بصره نیز اعلام آمادگی کردند که حضرت امام فرمودند ما بر پیمانی که بسته ایم استواریم. قابل ذکر است کرخه و شوش و دهلران و دزفول و آبادان در جنوب و مهران و قصر شیرین و نفت شهر و مریوان و سقزو بانه و... ده‌ها مکان زیبای دیدنی در غرب و شمال غرب خود داستان مفصلی است از ناگفته‌ها.





مکان نگاری مناطق عملیاتی خیبر و بدر؛

مجنون و هور

چند کیلومتر آن سوتر از شهر هویزه و در نزدیکی مرز ایران و عراق، هور بزرگی است که با عناوینی همچون «هور العظیم» و «هور الهویزه» شناخته می شود و کیلومترها تا عمق خاک عراق ادامه دارد و گسترش یافته است. در شمال این هور در خاک عراق هور دیگری وجود دارد و در آن سویش رود «دجله» و جاده مهم «بصره - العماره» است. در این منطقه دو عملیات بزرگ به نام های «خبیر» و «بدر» در زمستان سال های ۶۲ و ۶۳ و چند عملیات کوچک انجام شد. این هور دو جزیره نیز دارد که «مجنون شمالی» و «مجنون جنوبی» نامیده می شوند و شاهد رزم آوری و شهادت سرداران و رزمندگان بسیاری همچون سردار شهید محمد ابراهیم همت فرمانده لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص) بود.



محمد حسن

جعفری

هور چیست؟

در سال‌های گذشته یادمان شهدای هور در محل شهادت سردار شهید علی هاشمی ایجاد شد که برخی از کاروان‌های راهیان نور به آنجا می‌روند و بازدید می‌کنند. البته این یادمان چون در مجاورت هور است، هرگاه آب و هوا طوفانی و بارانی شود، نمی‌تواند پذیرای زائران باشد. برای رفتن به این یادمان باید از جاده اهواز - خرمشهر استفاده و در میانه آن جاده به سوی هور رفت.

جزایر مجنون و طلائیه کجاست؟

مجنون شمالی و جنوبی دو جزیره مصنوعی در پایین هور و در خاک عراق هستند. مساحت آن‌ها حدود ۱۵۰ متر مربع و جزیره جنوبی از جزیره شمالی بزرگتر است. این دو جزیره به هم راه دارند و اگرچه مجنون جنوبی جزیره نامیده می‌شود، اما به خشکی متصل و در نزدیکی «طلائیه» است.

در عملیات خیر مقاومت جانانه‌ای از سوی رزمندگان صورت گرفت که منجر به تسلط ایران بر آن دو جزیره عراقی شد. رزمندگان تلاش کردند برای حفظ جزایر مجنون، با اجرای عملیات در محور طلائیه، راه ارتباطی جزیره جنوبی مجنون با خشکی را برقرار کنند. این عملیات در روز ۱۵ اسفند ۱۳۶۲ انجام شد، اما موفق نبود. تلاش شب بعد نیز ناکام ماند. ارتش عراق در ۱۶ اسفند به پل شحیطاط در جزیره جنوبی حمله کرد. عراق در شب بعد از دشت‌های شمال منطقه نشو به جزیره جنوبی مجنون حمله کرد. این درگیری‌ها و حملات ادامه داشت تا اینکه در روز ۱۴ اسفند ۱۳۶۲ پیام شفاهی امام خمینی (ره) مبنی بر اینکه «جزایر هر طور که شده، حتماً باید نگه داشته شوند» به رزمندگان ابلاغ شد. این فرمان تحولی اساسی در سرنوشت عملیات ایجاد کرد و سپاه این بار هر آنچه را که در اختیار داشت، وارد صحنه کرد و سرانجام جزایر مجنون حفظ شد.

ایرانی‌ها تا تابستان سال پایانی جنگ (۴ تیر ۱۳۶۷) در آن جزایر حضور داشتند که در پی حمله شدید عراقی‌ها مجبور به عقب‌نشینی شدند. در آن درگیری سردار علی هاشمی فرمانده سپاه ششم امام جعفر صادق (ع) به شهادت رسید. پیکر او سال‌ها مفقود بود و گمان می‌رفت که اسیر شده

واژه «هور» عربی و برای محیطی به کار می‌رود که دارای خصوصیات ویژه‌ای باشد. دهخدا نیز در لغت‌نامه‌اش هور را اینگونه تعریف کرده است: «هور دریای خُرد است که به ریزش آب به بیشه‌ها و مانند آن، فرخ گردد».

هور در ایران و به خصوص در خوزستان فضای خوبی برای پرورش گاومیش است. خوزستان چهار هور و تالاب دارد که بزرگترین آن هور العظیم است. مساحت این هور در موقع پرآبی حدود ۳ هزار و ۱۰۰ کیلومتر و در موقع کم‌آبی ۲ هزار و ۸۰۰ کیلومتر مربع است که تقریباً اندازه نیمی از استان البرز می‌باشد.

آب‌های چند رودخانه نیز به هور می‌ریزد که مهم‌ترین آن «کرخه» و انشعابات آن از «دجله» است. آب رودهای «دویرج» و «میمه» نیز به هور وارد می‌شود. کرخه از شهرها و مناطق مهمی در ایران می‌گذرد که در دوران جنگ به عنوان یک مانع مهم در برابر پیشروی ارتش عراق در شمال خوزستان عمل کرد. هور از گذشته تا به امروز ارتباط نزدیک و تنگاتنگی با زندگی و معیشت مردم بومی آنجا داشته است. حتی برخی از روستاها به دلیل هور شکل گرفتند و مردم آن روستاها مشغول صیادی ماهی و طیور و گاومیش‌داری شدند. ساکنین و اهالی هور دلبستگی و علاقه زیادی به گاومیش‌ها دارند که در دوران جنگ آسیب‌های زیادی به آن‌ها وارد و بسیاری از گاومیش‌ها تلف شدند.

البته هور، گراز هم دارد که هم به مردم و هم به مزارع برنج آسیب می‌زند. او خود را در میان نیزارها پنهان و در وقت مناسب حمله می‌کند. رزمندگان در جریان دو عملیات خیبر و بدر با این حیوان وحشی روبرو شدند. نیروهای شناسایی به خصوص اعضای قراگاه سزّی نصرت که مدت زمان بیشتری در منطقه هور بودند بیشتر با این حیوان روبرو شدند که در خاطراتشان به آن اشاره کردند. به هر حال مردم با هور خو گرفته بودند و بسیاری از همین آبراه به عبات می‌رفتند و مرقد امامان معصوم (ع) را زیارت می‌کردند. اما جنگ که آغاز شد و یگان‌هایی از ارتش عراق از مرزهای کوشک و طلائیه به ایران حمله کردند، بسیاری از بومی‌ها مهاجرت کردند و از هور دور شدند. آن‌ها در شهرهای دیگر ساکن شدند و پس از پایان جنگ تنها عده کمی به زادگاه‌هایشان برگشتند.

چرا هور و طلائیه؟

ایران پس از ناکامی در عملیات‌های رمضان و والفجرهای مقدماتی و یک و تغییر کوتاه مدت فضای عملیاتی به این نتیجه رسید تا از منطقه‌ای به دشمن یورش ببرد که دشمن غافلگیر شود و مزیت‌های نیروهای مسلح ایران بر مزیت‌های ارتش عراق برتری داشته باشد. از این رو «هورالعظیم» انتخاب و قرارگاه نصرت به فرماندهی علی هاشمی مامور به شناسایی آن منطقه شد. هور اهمیت نظامی خاصی دارد و به دلیل اینکه پوشیده از نیزار است، راه‌های ویژه‌ای برای عبور و مرور دارد. البته تردد در هور نیازمند راهنماست. در دوران پهلوی با گماردن نیروهای نظامی و عشایر، از مرزآبی حفاظت و کنترل می‌شد. اما پس از پیروزی انقلاب به دلیل نابسامانی که در نیروهای مسلح به وجود آمد، مزدوران عراقی از هور اسلحه قاچاق می‌کردند و در مناطق مختلف استان خوزستان عملیات‌های تروریستی و خرابکارانه انجام می‌دادند. مجموع این اقدامات موجب به وجود آمدن غائله خلق عرب در سال‌های ۵۸ و ۵۹ شد.

اما در موضوع جنگ، هور مانع بزرگی در برابر نیروهای نظامی عراق بود و هرگز به عنوان یک معبر نظامی مورد توجه دشمن قرار گرفت. از این رو فرماندهان ایرانی بر اساس آسیب‌پذیری دشمن در این منطقه عملیات‌های آبی - خاکی خیبر و بدر و چند عملیات محدود دیگر به نام‌های قدس ۱، ۲، ۴ و ۵، عاشورای ۴ و انصارالحسین طراحی و اجرا کردند.

عبور تجهیزات و لشکرها از آب و جنگ در خشکی در آن سوی آب برای نیروهای خودی بسیار دشوار بود. نیزارها مانع بزرگی برای عبور نیروها بودند. در عملیات خیبر و وجود نیزارها در مسیر حرکت موجب شد حدود دو سوم قایق‌ها در مسیر از کار بیافتد و در نتیجه امکان تقویت نیرو و رساندن مهمات و سلاح برای یگان‌ها فراهم نشود.

عبور تجهیزات و لشکرها در عملیات خیبر در آغاز فقط به نیروهای غواص و استفاده از قایق متکی بود، اما پس از چند ماه پلی به طول ۱۳ کیلومتر از ساحل خودی به جزایر مجنون کشیده شد. پس از آن با تلاش چند گروه مهندسی، چندین جاده در میان آب احداث شد که مهمترین آن‌ها جاده شهید همت و سیدالشهدا (ع) است. نمونه‌هایی از این جاده‌ها در

باشد. سرانجام پیکرش در سال ۸۹ شناسایی و تشییع شد. منطقه طلائیه نیز در گوشه مرز ایران و عراق و در داخل خاک کشورمان است و یکی از مهمترین یادمان‌های راهیان نور در این منطقه قرار دارد. آن یادمان در یک سه راهی به نام «شهادت» است که حسینیه حضرت ابوالفضل (ع) با گنبد طلائیه اش هر ساله میزبان کاروان‌های راهیان نور است. دست راست سردار شهید «حسین خرازی» فرمانده لشکر ۱۴ امام حسین (ع) در این منطقه از تنش جدا شد و بر زمین افتاد. پس از پایان جنگ و آغاز جستجوی پیکرهای مفقودین، طلائیه به مقر تیم‌های تفحص تبدیل شد. استخوان‌های شهدای بسیاری از دل خاک‌های آنجا بیرون آمد و در جای جای کشورمان تشییع و به خاک سپرده شد.

۶۶

هور در ایران و به خصوص

در خوزستان فضای خوبی

برای پرورش گاومیش است.

خوزستان چهار هورو

تالاب دارد که بزرگترین آن

هورالعظیم است. مساحت

این هور در موقع پرآبی حدود

۳ هزار و ۱۰۰ کیلومتر در موقع

کم‌آبی ۲ هزار و ۸۰۰ کیلومتر

مربع است که تقریباً اندازه

نیمی از استان البرز می‌باشد.

۹۹



تسلط بر هور و جزایر مجنون علاوه بر این ها، فواید دیگری هم برای ایران داشت از جمله اینکه نفت جزایر به کشورمان می‌رسید و ایران می‌توانست از منابع اقتصادی هور نیز استفاده کند.

ایران چون توانسته بود در عملیات خیبر جزایر مجنون شمالی و جنوبی را حفظ کند، جای پای مناسبی به دست آورده بود. از این رو فرماندهان تصویری کردند که با اجرای یک عملیات دیگر می‌توانند به هدف مهم و نهایی یعنی جاده مهم بصره - العماره دست یابند. اگرچه در مرحله اول عملیات بدر برخی از نیروها توانستند پیشروی خوبی داشته باشند، اما در نهایت مجبور به عقب نشینی شدند.

مهدی باکری فرمانده لشکر ۳ عاشورا که در منطقه کیسه ای (بین دجله و جاده) به همراه نیروهایش مقاومت جانانه ای داشت در مسیر بازگشت به عقب، قایقش در دجله هدف قرار گرفت و پیکر زخمی اش با دجله همراه شد. در فیلم سینمایی «موقعیت مهدی» بخش هایی از لحظات پایانی شهادت مهدی باکری به نمایش گذاشته شده است.

موزه انقلاب اسلامی و دفاع مقدس و سایر موزه های دفاع مقدس سراسر کشور بازسازی و به نمایش گذاشته شده است. دشمن پس از اجرای عملیات خیبر، یک ستاد فرماندهی در شرق دجله ایجاد کرد و رده های پدافندی نیز در این منطقه به وجود آورد. در مسیر آبراه ها و داخل نیز راه ها هم سنگرهای کمین قرار داد تا در حمله رزمندگان ایرانی تاخیری به وجود بیاورد و از نزدیکی نیروهای شناسایی به خط دشمن جلوگیری کند. عراق برای زیر نظر داشتن هرگونه تحرک و داشتن تسلط کافی بر هور دکل های متعددی هم نصب کرد. در آبراه ها نیز موانع قابل ملاحظه ای ایجاد کرد که گذشتن از آن ها بسیار سخت و بلکه غیرممکن بود. بعد از این موانع، سیل بندی مشرف بر آب ساخت و بر روی آن سنگرهای متعددی تعبیه کرد. مناطق عملیاتی خیبر و بدر به دلیل عبور جاده العماره - بصره از میان آن، اهمیت زیادی داشت. اگر رزمندگان می‌توانستند به این جاده برسند، ارتباط شمال به جنوب عراق قطع می‌شد و نظامیان عراقی مجبور بودند برای تردد به جنوب از جاده ناصریه به القرنه استفاده کنند که راهی بسیار طولانی بود.



درباره نمایشگاه‌های موقت یک موزه (بخش دوم)

موزه‌های سیار

کتاب «انجمن موزه‌های فرانسه» ترجمه «ابوالحسن سرومقدم» از انتشارات آستان قدس، موزه‌ها را چنین تعریف می‌کند؛ به هرکلیکسیونی متشکل از آثاری که دارای ارزش هنری، تاریخی، باستان‌شناسی و یا قوم‌شناسی باشد و در معرض تماشای عموم قرار گیرد، موزه اطلاق می‌شود. موزه موسسه‌ای است دائمی و بدون هدف مادی که درهای آن به روی همگان گشوده است و در خدمت جامعه و پیشرفت آن فعالیت دارد و وظیفه آن حفاظت و نگهداری و نمایش آثار و اشیائی است که از گذشتگان ما به عنوان میراث کهن باقی مانده است. (اساسنامه شورای بین‌المللی موزه‌ها ماده ۳۵۵)



علی بدرخانی

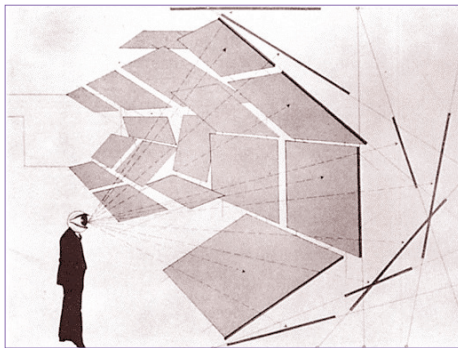
زاویه دید انسان از ۲۷ درجه بالاتر از سطح بنایی آغاز می شود. برای یک فرد بیننده در حالت ایستاده، این بدان معناست که تصاویر نورپردازی شده باید ۱۰ متر دورتر از فرد و بخش فوقانی آنها بیشتر از ۴۰۹ متر بالاتر از سطح چشم و سطح پایین آنها تقریباً بیش از ۷۰ سانتی متر از چشم نباشد. بهترین شرایط آویزان کردن تصاویر کوچکتر، از نقطه ی ثابت (سطح افق) روی سطح چشم است.

در نظر گرفتن مساحت ۳۰۵ متر مربع برای آویزان کردن هر تصویر، مساحت ۶ الی ۱۰ متر مربع از زمین برای هر مجسمه و ۱ متر مربع فضا در قفسه برای هر ۴۰۰ سکه ضروریست. بر اساس آزمایشات انجام شده در پوستون فضای مطلوب برای تماشا کردن بین ۳۰ تا ۶۰ درجه از سمت فوقانی است که از نقطه ای در وسط کف اتاق اندازه گیری می شود. قصرهای غیر قابل استفاده و متروک کاخ ها و صومعه ها برای ساخت موزه مناسب هستند این مکان ها برای اشیاء تاریخی و نگهداری آنها مناسب می باشند زیرا فضای مساعد تری را نسبت به موزه های جدید برای اینگونه اشیاء فراهم می کنند. امروزه ساختمان موزه ها را به عنوان مراکز فرهنگی هم بکار میبرند پس باید در مرحله طراحی این احتمال را هم در نظر گرفت. در این حالت باید فضای کافی برای نمایشگاه های موقتی و

نحوه چیدمان در موزه ها و نمایشگاه های موقت

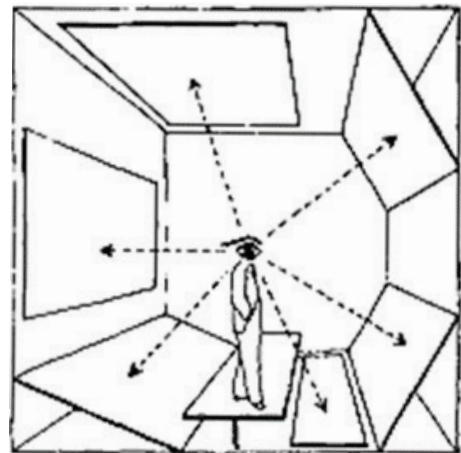
برای نمایش آثار هنری و اشیاء با اهمیت موزه ای، باید از آنها در برابر آسیب، خطر سرقت، رطوبت، نور خورشید، اشعه های مضر و گرد و غبار مراقبت کرد و آنها را در بهترین حالت ممکن به نمایش درآورد. چیدمان در موزه یا یک نمایشگاه موقت و یا سیار بر اساس مطالعات و حساسیت های خاص هریک از آثار و همچنین فضای اختصاص یافته متفاوت است. در طرح چیدمان داخلی باید علاوه بر فضا و گنجایش، تاثیر پذیری آثار در برابر عواملی از قبیل نور، رطوبت و... بررسی گردد.

نمایشگاه های موقت وابسته به موزه نیز باید به نحوی برگزار شوند که عموم مردم بتوانند آثار را بدون هیچ مشکلی تماشا کنند. این امر نیازمند یک سری برنامه ریزی های دقیق و بررسی شده در فضاهایی با شکل مناسب و تزئین منطقی و جذاب است. در یک سالن نمایشگاهی در انگلستان در سال ۱۹۳۵، سردرگم شدن بازدیدکنندگان، نیاز به یک پلان و مسیر مشخص را امری الزامی نشان داد. در غرفه ها یا گالری ها هر گروه از تصاویر باید در یک اتاق جدا گانه قرار گیرد و هر تصویر باید روی یک دیوار مجزا باشد یعنی در هر گالری باید چند اتاق کوچک وجود داشته باشد تا بتوان از نمایش پراکنده آثار جلوگیری کرد ضمن آنکه نظم در چیدمان نیز باید رعایت شود.



گستره دید انسان برگرفته از کاتالوگ نمایشگاه Werkbund

سال ۱۹۲۹ پاریس



راه حل اساسی و همیشگی آن است که استفاده از مواد و وسائل نسوز درآموزه داری را دربرمی گیرد. تشعشعات نوری اشیایی را که ازمواد آلی حساس و آسیب پذیر هستند همانند اسناد و نامه های تجاری و عهد نامه های ظریف، در معرض خطر قرار می دهند.

۲) دسترسی آسان و ساده به اشیاء درون ویتترین ها:

ویتترین ها باید امکان آن را داشته باشند که اشیاء درون شان به راحتی قابل جا به جایی باشد و این امر مستلزم استفاده از ویتترین هایی است که فضای کافی را داشته باشند.

۳) انعطاف پذیری ویتترین ها:

کمال مطلوب آن است که ویتترین ها قابل انعطاف ساخته و طراحی شوند. به مفهوم دیگر، برای تغییرات درونی و بیرونی انعطاف پذیر باشند. پیشنهاد می شود برای برگزاری نمایشگاه های موقت در موزه، دیوارها و سقف ویتترین ها دارای سوراخ ها یا شبکه های سیمی یا پنجره های مشبک باشد تا بتوان در هر زمان و سائلی را به آنها آویزان یا ثابت کرد و باید از امکاناتی برخوردار باشد که بتوان لوح های کوچک و بزرگی با سطوح مختلف را در آن قرار داد. به طور کلی شکل درون ویتترین ها باید تغییر پذیر باشد چنین ویتترین هایی به راحتی پاسخگوی تغییرات مورد نیاز در نمایشگاه ها و موزه ها هستند. در ضمن، پیشنهاد می شود برای برپایی نمایشگاه های موقت علاوه بر انعطاف پذیری درونی، ویتترین ها به فراخور تغییرات به راحتی جا به جا شوند. ویتترین های آویخته به میله، متصل به دیوار، آویخته از سقف یا ویتترین های میزگونه و یا عمودی باید از حیث صرفه جویی در فضا از قبل بررسی شوند.

۴) راحتی بازدید کننده در مقابل ویتترین ها:

معمولا تنظیم غلط ویتترین ها از جهات مختلف موجب ازدحام بازدید کنندگان می شود که خود خستگی آور است. گاهی نیز شیوه به نمایش گذاشتن اشیاء صحیح نیست یا اینکه راهروها و غرفه ها دارای پیچیدگی و طولیل هستند، به طوری که موجب ایجاد فضای ملال انگیز در موزه می شوند. نوع ویتترین ها و چگونگی نمایش اشیاء درون شان به بهترین وجه می تواند در بازدیدها موثر باشد. به حداقل رساندن انعکاس نور بر دیوارهای شفاف ویتترین ها نیز امری مهم تلقی می شود.

دایمی، کتابخانه اتاق رسانه ها و تالار سخنرانی وجود داشته باشد. ضمنا باید فضای خاصی برای استراحت، خوردن و آشامیدن، حمل و نقل و انبار نگهداری از اشیاء، گارگاه ها و بخش های اداری تخصیص دارد. پیشرفت های تکنولوژی نه تنها بر عملکرد موزه ها بلکه بر طراحی نمایشگاه ها هم تاثیر به سزایی دارد. کامپیوتری کردن ثبت مجموعه و مستند سازی، طراحی، کوچک کردن لامپ و فیبر نوری و تاثیر آنها بر طراحی نورپردازی دو نمونه از این پیشرفت ها هستند.

الف) ویتترین ها:

ویتترین های موزه به طور کلی باید از دو کاربرد اساسی (۱) کاربرد اقتصادی (۲) کاربرد زیبایی شناختی، بهره مند باشند. دوام ویتترین ها با عوامل گوناگونی نظیر استحکام ساخت و انتخاب مواد مقاوم به نور، رطوبت، هوا و حمله حشرات ارتباط مستقیم دارد برای نیل به این هدف نکات زیر را در نظر می گیرند:

۱) جنبه حفاظتی ویتترین ها در برابر گرد و غبار، رطوبت، حشرات، بازدید کنندگان، سرقت و آتش سوزی:

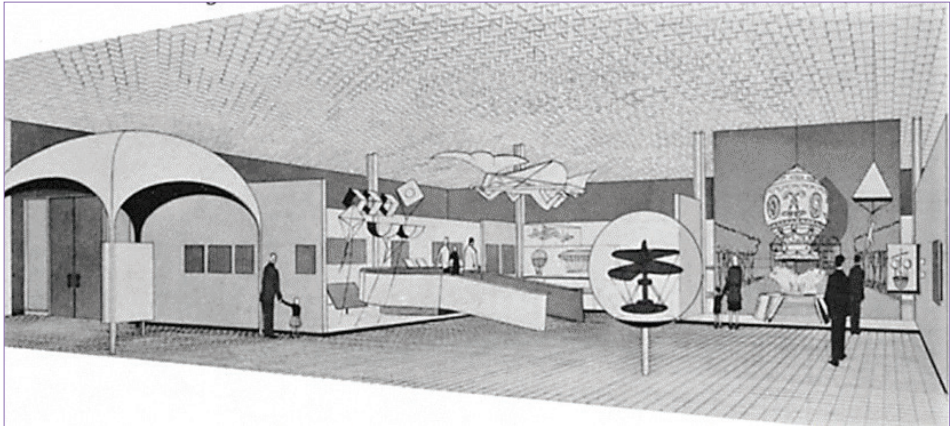
- گرد و غبار: گرد و غبار معلق در فضا از خطرات مهم برای اشیاء است که موجب آسیب تدریجی آنها می شود. لازم به تذکر است که این جنبه حفاظتی، یعنی ممانعت از نفوذ گرد و غبار تنها شامل ویتترین ها نمی شود بلکه این پیشگیری دقیقا باید در مورد تالارهای نمایش نیز صورت گیرد.

- حشرات: اشیایی که مورد توجه حشرات هستند باید در ویتترین هایی که بطور نسبی منافذی ندارند نگهداری شوند. - رطوبت: درون ویتترین ها معمولا باید هوای مناسب با اشیاء در گردش باشد تا رطوبت باعث آسیب به آثار نشود.

- بازدید کنندگان: ویتترین ها همچنین بهترین حفاظت کننده ها در برابر حرکات غیر عادی و غیر قابل کنترل بازدید کنندگان هستند.

- سرقت: حفاظت اشیاء در برابر سرقت به وسیله انواع قفل ها و وسائل ایمنی شیشه ها صورت می گیرد. ویتترین هایی که حاوی اشیاء گران بها باشند باید به وسایل امنیتی مجهز شوند.

- آتش سوزی: بهترین چاره برای پیشگیری آتش سوزی همان



روای پرواز طرحی از چیدمان موزه نیروی هوایی سال ۱۹۶۰ آمریکا



۵) حمل و نقل و بهترین ها:

حمل و نقل و بهترین ها یکی از دشوارترین مسائلی است که همیشه برای موزه داران مطرح می شود. پاره ای از ویتترین ها خود دارای تجهیزاتی به این منظور هستند، ویتترین هایی که زیاد حرکت داده می شوند دستگیره هایی دارند که در بدنه آن مخفی می شود. ویتترین هایی که بسیار زیبا و قیمتی هستند معمولاً به پایه های چرخ دار مجهز می شوند. روش دیگر حمل و نقل استفاده از وسایلی است که قادر به بلند کردن ویتترین ها باشد و یا استفاده از وسایل حمل و نقل کششی، یعنی استفاده از ارابه های کوچک که کاربرد آنها در صورتی که اختلاف طبقه وجود نداشته باشد بسیار آسان است. در صورت وجود اختلاف سطح، استفاده از وسایل بلند کننده ضرورت پیدا می کند. برای اینکه یک ویتترین از طبقه ای به طبقه دیگر انتقال داده شود معمولاً می شود یا از اطاقک های متحرک که شامل یک دستگاه حمل و نقل عمودی است، استفاده شود و یا از آسانسور هایی کمک گرفت که دارای ابعاد مناسبی برای این کار می باشد.

۶) استحکام ویتترین ها:

اگر ویتترینی محکم و بادوام باشد در حمل و نقل و سایر اعمالی که روی ویتترین ها صورت می گیرد خطر کمتری متوجه آن

می شود. در ساختن قسمت هایی از ویتترین که بیشتر در معرض آسیب دیدن از سوی عوامل بیرونی هستند به ویژه در ویتترین های زمینی، بهتر است از مصالحی استفاده شود که استحکام بیشتری داشته باشند.

۷) نظم و ترتیب ویتترین ها:

ترتیب اشیایی که در ویتترین به نمایش گذاشته می شود باید با نقشه و برنامه ای که مسئول علمی، برنامه ریزی و کارشناسی فنی طرح خواهد کرد، همخوان باشد. تنظیم اشیاء باید به دست افراد فنی که تحت نظارت موزه دار و کارشناسان کار می کنند، صورت گیرد.

۸) سرپرستی ویتترین ها:

بعد از منظم شدن هر ویتترین، مسئولان مکلفند با نظر قطعی کارشناسی فنی، آنها را پلمپ نمایند و اجازه تغییر به هیچ کس دیگری داده نشود. هر بار که ویتترینی باز و محتویات آن دستکاری شود، احتمال دارد که گرد و غبار و حشرات به آن راه یابند. درهای ویتترین فقط هنگامی باز خواهد شد که این عمل کاملاً ضروری به نظر آید، آن هم به شرطی که با نظارت کارشناس مربوطه باشد و شماره گذاری و عکس برداری آنها از قبل صورت گرفته باشد.

زهراپان نور

فناوری استفاده از شروتیم

هشت سال دفاع مقدس

روزگار است
که در این راه
ما را می‌برد
۹۵/۱۲/۱۶

